

# شریعت کی سوگماد

کتاب دوم

کتاب راه بی پایان

بنام مقام متعال

این نوشته، دومین بخش از گنجینهٔ شریعت کی سوگماد است که به املائی استاد عظیم‌النشان، یائویل ساکابی، استاد معظم معبد گاره‌هیرا تدوین شد. تقدیم به استادان حق نظام باستانی و ابراگی که با شکیبایی منتظر شدند تا لحظهٔ مناسب فرا رسد و این پیام را به جهان عرضه کنند.

## فهرست

- ۱\_ رویابین جاویدان اک
- ۲\_ بشارت جاویدان اک
- ۳\_ چهار زواس (قانون) اکنکار
- ۴\_ شب، عاشق زندگی است
- ۵\_ گاکو، جهان هستی یا جهان وجود
- ۶\_ اسناد کراس
- ۷\_ تسلیم زندگی
- ۸\_ اک، تعالیم مقدس
- ۹\_ الهامات لائی تسی
- ۱۰\_ قوس جهان بهشتی
- ۱۱\_ فرهنگ اکنکار
- ۱۲\_ حلقه‌های وصل اک

## فصل اول

### رؤیابین جاویدان اک

چنین گفته شده است که تأثیر و نفوذ اک بر تاریخچهٔ دنیوی از ازل بسیار وسیع بوده و هست، ولی تنها معدودی از اساتید اک و چلاها این را دریافته‌اند. گرچه هنگامی که چلا یک مهدیس یا همانا واصل حلقهٔ پنجم می‌گردد، متوجه اهمیت جهان‌شمول بودن اکنکار، نه تنها در این جهان بلکه در تمامی جهانهای سوگماد می‌شود. تعداد غیر واصلین در این دنیا بسیارند ولی کسانی که به حلقهٔ پنجم وصل رسیده‌اند به زودی متوجه می‌شوند که استقرار آنها در کنار سوگماد موردی بسیار نادر است.

آن رویا آفرین جاویدان، رویاهای خود را از طریق ماهانتا استاد اک در قید حیات در تمامی جهانها به سوی آدمی می‌فرستد، باشد که روح در هر فرد مستقلاً در مرحلهٔ رویا بیدار شود و دوباره مرزهای آسمانی را جستجو کند. در حالی که کل نیرانجان تلاش می‌کند توهمات خود را از طریق مجراهای منفی ارسال دارد تا رویاهای الوهیت را کنار زند ولی به

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

سختی موفق می‌شود. انسانی که ( ) می‌تواند در مراتب عدم وابستگی و یا خنثی زندگی کند و یا غالباً در مراتب عاطفی اک به سر برد، رویاهایش بخشی از مراتب عاطفی او می‌شوند. ولی جایگاه رویا برای رویاهای واقعی که مهدیس می‌بیند، کاملاً حقیقی است زیرا استاد اک در قید حیات موظف است آنها را در حیطه حقیقت نگه دارد. جایگاه عواطف اثری در منطقه اثری است، بنابراین کمتر موجوداتی هستند که باور کنند رویاها از بافت عواطف حیات هستند و به همین دلیل هم وصل به حلقه اول در اک نشان می‌دهد که عواطف نمایانگر نوع رفتار انسان نیستند بلکه تجربه او هستند. اگرچه دانشمندان مادی و ذهن‌گرای دنیای فیزیکی با اشتباهی که حاصل جهان علمی دنیا است، انسان را بر این باور هدایت کرده‌اند که عواطف نشان دهنده نوع رفتار آدمی‌اند و معتقدند که منشأ عاطفه منطقه ذهنی است و در نتیجه آنرا مربوط به منطقه تفکر می‌دانند. در صورتی‌که این مورد به هیچ‌وجه حقیقت ندارد زیرا عاطفه و احساس پدیده‌ای ذهنی نمی‌باشند. بنابراین هرگاه مرتبه عاطفی مورد توجه اکیست است، او باید به جای منطقه تفکر به منطقه احساسات توجه کند که به‌طور طبیعی نیروی منطقه اثری است و بیش از این هم نمی‌باشد.

واصل اک می‌داند که مرتبه رویا طبیعت حقیقی خود را در این جهان از مرتبه عاطفی دریافت می‌کند. روح همیشه در مرتبه رویا زندگی می‌کند، بنابراین عواطف همانا هشیاری در مرتبه خاصی از آگاهی می‌باشند. در واقع این تجربه، مرتبه بیداری حواس اثری است و فرد در این مرتبه تمام مشهودات جهان اثری را ادراک می‌کند.

پس در نتیجه اساس هشیاری حواس اثری عواطف هستند که در ارتباط با غریزند. مرتبه عاطفی دارای دو غریزه عشق و تهاجم می‌باشد. هر دوی آنها به‌طور آگاهانه‌ای در انسان تجربه می‌شوند. عمل‌کرد هر کدام به تنهایی و یا هر دو، از طریق احساسات در منطقه اثری ایجاد می‌شود.

و سرانجام، رنج پایه و اساس احساسات است و در واقع رنج، عاطفه اثری است که هنگام برخورد نیروی اک با کل، در نقطه مشخصی از کالبد برانگیخته می‌شود. عمل‌کرد در این فرآیند بدین صورت است که عواطف در منطقه اثری برانگیخته می‌شوند و از طریق کالبد فیزیکی شخص را از اتفاقی که در آن نقطه از کالبد رخ داده است، با خبر می‌سازند. در نتیجه عواطف سازنده ارتعاشاتی هستند که طول موج احساس‌اند و این درجات مرتعش بنابر فرامین انرژی غریزی که ( طبیعتاً ) بر تحرک و یا آرام هستند، قابلیت بالابردن و یا پائین آوردن را دارند.

غریزی که از نوع آرام هستند، به دلیل ایجاد آرامش در ذهن و ( ) ممکن است به نفع چلا نباشد زیرا این اوست که باید به تنهایی مسئولیت پذیرش و یا عدم پذیرش این آگاهی که روح باید از تقدیر اک پیروی کند و بس را، بر دوش کشد.

کل تاریخچه جهان فیزیکی براساس مرتبه عاطفی انسان در ( احساس ) اثری بنا نهاده شده است و در نتیجه فرهنگ ملت‌هایی که تفکر مذهب رسمی را پذیرفته‌اند و همچنین این فکر که انسان در گناه تولد (یافته) و نجات نمی‌یابد مگر ناجی این امکان را برای او فراهم سازد، به ( ) در میان نژاد انسانی خود را مستحکم کرده‌اند. بنابر مذاهب سیاره زمین، هیچ مذهب و فرهنگ مشترکی قادر به تحمل نیروی این اندیشه نیست که آدمی در گناه متولد شده و هیچ‌گاه نجات نمی‌یابد مگر اینکه مسیحای مذهب خویش را بپذیرد ولی این اندیشه بر اساس فرضیه مقدم نیروهای کل بنا شده بود و هست و انسان، هنگامی که کذب بودن این فرضیه را دریافت، متوجه شده که اسیر گرفتاری‌های ناشی از نوع اندیشه‌های جدید می‌باشد. یکی از آنها ارزشهای جدیدی است که از حواس منطقی و روشنفکرانه او برمی‌خیزند. اندیشه تولد انسان در گناه یکی از قدیمی‌ترین دامهایی است که کل‌نیرانجان برای نگه داشتن روح در جهالت و غفلت او از عظمت واقعی خود، طراحی کرد. دامی که تناسخات و زمان زیادی بابت آن صرف می‌کند و البته جهت خالص شدن و ورود به قلمروی آسمانی و همکاری با سوگماد باید چنین کند. تمامی این تجربه باید در قلب اک یافت شود زیرا آنچه که برای آزادی حقیقی لازم است، استاد، وصل و جریان صوتی است. این تنها هدف سوگماد از حضور روح در جهانهای پائین است و تمام دکنرب‌های مربوط به تولد انسان در گناه و اینکه با حضور مسیحا که برای گناه آدمی کشته شد، رستگار می‌شود، ناشی از باورها و اعتقادات کل‌پرستانه است.

انسان نجات نمی‌یابد بلکه روح توسط ماهانتا، استاد اک در قید حیات، آزاد می‌شود. هیچ موجود دیگری قادر به بخشودن آزادی واقعی به روح که تناسخات زیادی در جستجوی رستگاری به‌روی زمین گذرانده است، نمی‌باشد. جهت ورود به مراتب آسمانی سوگماد، هیچ طریق دیگری برای رهایی و تقدس معنوی روح وجود ندارد.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

علی‌رقم هر آنچه که در نوشتجات مذهبی ذکر شده است، اک زندگی است و زندگی اک است و ماهانتا استاد اک در قید حیات همانا راه است. اوست که متحول می‌سازد و مجرای الهی اک است.

هیچ اعتقاد مذهبی با موفقیت ادامه نمی‌یابد مگر آنکه استاد اک در قید حیاتی در رأس آن قرار گرفته باشد. این استاد باید فردی باشد که هم به حقایق معنوی درونی خویش و هم به شکل فیزیکی‌اش مهارت کافی داشته باشد. او هم استاد درونی و هم استاد بیرونی است. چنانچه انسان در طی یکی از زندگی‌هایش استاد اک در قید حیات را با تمامی باورش نپذیرفته باشد، و یا با جستجو برای یافتن (فرصت) طلایی جهت پذیرفتن مسیر اک و ترک این جهان برای ابد و ملاقات با ماهانتا اقدام نکند مجبور است زندگی‌های بسیاری را روی زمین طی کند. برای هر روحی که مدتی در این جهان سپری کرده است این فرصت دوباره و دوباره تکرار می‌شود. ماهانتا با هر روح به‌طور مستقل بارها بوده است ولی معدودی این را می‌پذیرند. افراد دیگر قادر به دیدن و ادراک شکوه الهی که از او جاری می‌شود و می‌تواند هر روح را برای زندگی در ابدیت به‌سوی جهانهای بهشتی ببرد نمی‌باشند. البته امتناع بسیار دردناک است زیرا بدین معنا است که جستجوگر باید برای یافتن راه آسمانی اک و استاد که او را به‌سوی قلمروی سوگماد می‌برد مدت‌ها جستجو و تلاش و تقلا کند. ولی او بیهوده می‌گردد زیرا هیچ‌کس به غیر از ماهانتا به او حیات و مسیر رسیدن به مبدا ابدی تمامی چیزها را نمی‌تواند بدهد.

زندگی در اک بدون داشتن ریشه در دکتربین و تمرینات اک بی‌معناست. البته تمام ماجرای زندگی چلای اک این است که به روش خاص خودش آنچه را که تمامی اکیست‌ها موظف به انجام آن هستند را، اجرا کند. تعهدات او روش خاصی از اجرای پیمان‌های وصل یک اکیست است. زندگی اجتماعی‌اش به نوعی تجلی زندگی اک و کالبد ماهانتا است که در اولین حلقه وصل بخشی از آن گشته است. زیرا اکیست معتقد است اکنکار یک مسیر فرعی متعصب نیست بلکه اجرای اصول حیات انسانی به‌طور خاص می‌باشد. بدین معنا که زندگی چلای اک بیانگر خصوصیات روشنی از یک موجودیت معنوی است. البته به همین دلیل است که علاوه بر سطوح معنوی، در سطوح انسانی نیز کاملاً ارضا کننده است. اگر جوینده‌ای پیش از تصمیم‌گیری در مورد پیوستن به مسیر اکنکار بخواهد متکی بر یک‌سری الهامات شخصی‌اش باشد باید مدت‌زمان زیادی انتظار بکشد. این عمل پاسخ‌گوی او نخواهد بود زیرا دریافت الهامات در اک هنگامی رخ می‌دهد که شخص وارد مسیر و بخشی از اک گشته است.

چلایی که در مسیر اکنکار وارد شده است می‌تواند هرآنچه را که می‌خواهد و لازم دارد در جهان مادی به دست آورد مگر آنچه که واقعاً می‌خواهد و بدان نیاز دارد. جای‌گزین هرگونه خواستی در این جهان به هیچ‌وجه برکت نمی‌باشد بلکه بی‌حاصل است.

چنین دیدگاهی بخشی از اکنکار را در برنمی‌گیرد بلکه اهمیت آثار معنوی است که جزو اکنکار است. یک عمل فیزیکی به‌ندرت می‌تواند نشان‌گر هر چیز دیگری باشد زیرا در واقع یک عمل ساده است نه چیزی بیش از این. احساسات شخصی به سختی در اک مورد توجه‌اند. هرگاه کاری باید صورت بگیرد، هدف نهایی خود چلاست و ماهانتا به‌عنوان مجرای برتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین ( ) که حرکات و علایم یوگی هستند و مراسم نیایش‌های مذهبی ( ادعاهای ) متافیزیسی‌ها بی‌حاصل‌اند و هیچ‌یک به قلب سوگماد راه نمی‌یابد زیرا او خواستار ایمان، ایثار و مسئولیت‌پذیری نسبت به علت اصول می‌باشد، نه عشق ورزی و ستایش.

عشق و عمل همیشه در درجه دوم قرار دارند. در جهان مذهبی یک اصل کهن وجود دارد، هرگاه انسانی به‌خاطر مردمان شهرت خود را از دست دهد، تمامی گناهان آن جامعه به سپیدی برف می‌گردند. اما لازم است انسان این را بداند، ارتباط شخصیت یک فرد با نژاد انسانی، ارزش مردن به خاطر هیچ‌یک از ( ری ) که منوط به خویش و یا دیگر مردمان می‌شود، را ندارد. این احساس قدیمی که فرد باید برای دیگران کاری انجام دهد اندیشه‌ای ( ی ) است و باید بخشی از عمل‌کرد نیروی کل در فرد باشد. و چلا باید بداند که این تنها چهره‌ای از جهان مادی است و هیچ‌چیز برای او ( استقرار ) نمی‌یابد مگر آنکه به روشن ضمیری اک دست یابد. تا زمانی که این مورد جا نیفتاده است، فرد نمی‌تواند از تعالیم منابع مذهبی انتظاری داشته باشد. رها شدن از گناه هیچ‌گاه نمی‌تواند فردی را حتی یک قدم به خداوند نزدیک‌تر سازد. برای ورود به قلمروی آسمانی، استاد، جریان صوتی و مراتب وصل لازم هستند و در صورت عدم وجود این سه آنچه برای غیر معنوی‌ها باقی می‌ماند نوعی زرق و ریا است.

« لازم به توضیح است که پراترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

کسانی که به ادراک روح رسیده‌اند می‌دانند که سوگماد هست. جاهلین اینگونه قانع شده‌اند که هیچ چیز برتر از خود آنها وجود ندارد. ولی هرگاه کسی صدای آن را بشنود با ادراک خود آن را می‌شناسد. و هر آنچه که ادراک می‌شود در درک وجود دارد. مطمئناً هر آنچه که به‌عنوان سوگماد وجود دارد فراتر از تمامی ادراکات است. ولی هرکس که این را بداند متوجه می‌شود که ادراک سوگماد تنها به شناخت آن نیست. اگر سوگماد تنها به شناخت باشد پس قابل تصور است. بنابراین سوگماد تنها وقتی ادراک می‌شود که چلا اجازه دهد سوگماد او را بلعیده و هضم کند.

هرگاه چلا خود را به سوگماد تسلیم می‌سازد به‌عنوان مجرای الهی جهت استفاده در جهانهای هستی به کار گرفته می‌شود. هیچ‌چیز بارزتر از جدایی بین ایمان و معرفت نمی‌باشد. این تضاد به قدری زیاد است که چلا از شگفتی آن حتی ممکن است گنجینه‌های معنوی اک را رها سازد. او وابسته به جهان مادی که در آن زندگی می‌کند و یا همچنین جهان معنوی اعظم دو می‌باشد. او درمی‌یابد که به‌طور تاریخی اساتید اک در طی اعصار ساکن زمین بوده‌اند، برخی به دست یاران خویش شکنجه و کشته شده‌اند، برخی معجزه می‌کردند و به آرامی می‌مردند و برخی اشخاص شناخته شده روزگار خویش گشته‌اند و جسارت رهبران عصر خود را داشته‌اند.

از هم گسیختگی بین ایمان و معرفت نشانه آگاهی دو نیم شده‌ای است که از خصوصیات اغتشاشات ذهنی فرد طی دوره‌های حیاتی‌اش می‌باشد. درست مثل اینکه دو فرد مجزا هر یک از دیدگاه خود در یک مورد به‌خصوص اظهار نظرات متفاوتی می‌کنند و یا مثل فردی که در دو چهارچوب ذهنی متفاوت، تجربیات خود را ارائه می‌دهد. این همان چیزی است که به‌عنوان ناهماهنگی ذهنی و اختلالات عصبی عملاً هر جامعه و رهبران اجتماعی یا گروه‌های افراطی را در طی تاریخ آزار داده است.

هرگاه در یک نژاد یا ساختار اجتماعی نوعی از هم پاشیدگی جمعی وجود داشته باشد، آثار معنوی اک نمی‌تواند گروهی را که بخشی از این جامعه می‌باشد تحت تأثیر قرار دهد. اینجا است که کار استاد اک در قید حیات، ماهانتا بسیار مشکل‌تر می‌شود. علت اینکه گروهی از هم جدا می‌شوند در آنجایی است که هر یک از افراد این از هم گسیختگی را درون خویش تصدیق کرده‌اند. آنها هر یک به جهتی کشیده می‌شوند و به‌علت جدایی ایمان و معرفت افراد، رساندن پیام اک برای ماهانتا دشوار است. ولی هنگامی که ماهانتا بتواند پلی بین خود و مردمی که در این مرتبه زندگی می‌کنند، بزند، قدرت کلام اک که در مرکزیت اعتقادات اک قرار گرفته است وارد میدان شده، آغاز به درمان این از هم گسیختگی می‌کند.

هنگامی که زمان پاسخ‌گویی به سنوالات قطعی فرامی‌رسد که از آغاز زمان در هر تمدنی وجود داشته است، چلائی اک از تفوق بر آنها بسیار شادمان می‌گردد. زیرا تمامی تجربیات او از سوگماد، جاری می‌شود در نتیجه او دارای تجربیات معنوی بسیاری است که در کلیه اموری که فراتر از دانش انسانی می‌باشد، حضور دارد. ولی مانند تمامی روح‌هایی که وارد جهانهای آسمانی می‌شوند، اولین مشکل او ادراک خداوند است. انسان ادراک خویشتن را با ادراک ضمیر آگاه خودش اشتباه می‌گیرد و کسی که دارای آگاهی از ضمیر خویش است تصور می‌کند خود را کاملاً می‌شناسد ولی ضمیر انسان تنها محتویات خودش را می‌شناسد و از محتویات خویش روانی آگاهی ندارد. انسان ادراک خویش را توسط آنچه که انسان عادی در اجتماع پیرامونش می‌شناسد قیاس می‌کند نه توسط اصول معنوی حقیقی که از او پنهان گشته‌اند. خویشتن روانی انسان نسبتاً مانند بدن انسان همراه با بافت فیزیولوژی و آناتومی عمل می‌کند که انسان معمولی از آن اطلاع چندانی ندارد.

بنابراین آنچه که معمولاً تحت عنوان - ادراک خویشتن - می‌نامند بستگی به عوامل اجتماعی و ذهنیت او دارد و در نهایت فرد همیشه به این امر مغرور می‌شود که حوادث منفی برای او رخ نمی‌دهند و از طرفی دچار این توهم می‌گردد که اساتید در کنار او حضور دارند که از او حمایت کنند ولی اینها صرفاً دلایلی برای سرپوش گذاشتن بر ضعف و ناخوشنودی‌هایش می‌باشد.

این شامل بخش عظیمی از ناخودآگاه انسان می‌شود که در مقابل بسیاری از تأثیرات و حمله‌های روانی آسیب‌پذیر است. انسان تنها هنگامی می‌تواند در برابر حملات روانی سپر دفاعی داشته باشد که بداند چه چیزی او را مورد حمله قرار داده است. در این مورد خاص ادراک خویشتن کاربردی ندارد زیرا در ارتباط با دانستن تئوری‌ها و یا عوامل متفرقی هستند که عمل‌کردی ندارند. بیشتر اندیشه‌ها، دانش و ترس‌های آدمی بر اساس تئوری‌ها بنا شده‌اند، علی‌رغم تمام کارهای عملی که دانشمندان در سطح جهان انجام داده‌اند او در مورد خود بسیار اندک می‌داند. هنگامی که انسان اندیشه‌ای را می‌پذیرد و به

« لازم به توضیح است که پراکنده‌ها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

دور آن عواطفی مانند احساسات اثیری می‌گستراند در واقع آمادگی خود را برای مُردن در راه آن احساس اعلام می‌کند.

علت شهادت‌های دینی در آدمی همین است. او شیفته‌اندیشه‌های مذهبی یا سیاسی می‌شود و اگر قربانی شدن در راه این اندیشه لازم باشد همین کار را انجام می‌دهد. اگرچه این صرفاً مرحله‌ای از صداقت است که متعلق به منطقه‌ی اثیری است. میزان شدت احساسات در درون انسان است که موجب چنین مرگ فیزیکی و بیهوده‌ای می‌گردد. اساتید اک این عمل را نوعی خودکشی می‌دانند و از آن اجتناب می‌کنند زیرا هیچ‌چیز نباید باعث مرگ فیزیکی به واسطه‌ی احساسات لجوجانه شود که فقط مربوط به عواطف منطقه‌ی اثیری می‌باشند. و برخی از اساتید اک که به‌عنوان شهیدان دینی شناخته می‌شوند در موارد خاص رخ داده است. اساتید اک عموماً از مسائل روزمره‌ای که سیاست و مذهب را با هم می‌آمیزند دوری می‌جویند. آنها فقط خلوص دکنترین آسمانی اکنکار را تعلیم می‌دهند. آنها می‌دانند که به دلیل برانگیختن نیروهای کل بسیاری بر علیه آنها خواهند بود، ولی هیچ‌چیز در این زمینه آنها را نگران نمی‌سازد. آنها با مهارت تمام از مباحثی که آنها را در مقابل مقامات رسمی جهانهای مادی قرار می‌دهد، اجتناب می‌کنند.

تعالیم اک تنها دکنترین خالص در این جهان می‌باشد. هیچ‌یک از دکنترین‌های دیگر به سطح اک نمی‌رسند. بنابراین اساتید اک می‌دانند که مجادله و تلاش در جهت متقاعد ساختن کسانی که هنوز آمادگی ندارند، کاملاً بی‌فایده است. تقریباً تمامی مذاهب متعصب و علوم اسرار فقط در سطح اثیری می‌باشند. بنابراین ماهانتا استاد اک در قید حیات اجازه نمی‌دهد به سمت هرگونه مجادله‌ای بین مذاهب متعصب و اک کشانده شود او می‌داند چنین مباحثاتی احمقانه‌اند و هیچ‌چیز عاید کسانی که درگیر آن می‌شوند، نمی‌شود. رها شدن چلا از چرخ زندگی هنگامی که وارد اکنکار می‌شود، آن مقطعی است که او آغاز به پذیرفتن می‌کند و به تمامی سنوالاتش پایان می‌دهد. معمای سنوالات برای همیشه یک مبتدی را آزار خواهند داد زیرا او هیچ‌گاه ادراک نمی‌کند که هیچ سنوالی نمی‌تواند بدون جواب باشد. تمامی سنوالات مربوط به منطقه ذهن هستند و پاسخ به آنها همیشه قبل از پرسیدن در دسترس است به بیان دیگر پاسطخ مشکلات زندگی بدون حضور این سنوالات وجود دارند. آنچه که باعث هدایت انسان به سوی این سنوالات می‌شود شک و تردیدهای درون اوست و این شک و تردیدها هنگامی برانگیخته می‌شود که در او اعتماد به نفس وجود نداشته باشد. هنگامی که از استاد اک در قید حیات در مورد چگونگی برخورد با آدمهای شکاک و بدبین سنوال می‌کنند، استاد می‌گوید: من آنها را به دام می‌اندازم و به سمتی می‌برم که دیگر نتوانند سنوال کنند.

هنگامی که انسان نمی‌تواند مشکل خود را ادراک کند و یا چیز ناآشنایی برای او وجود دارد آغاز به تردید و سنوالات مختلف می‌کند. او باید براساس الگوها و آداب و رسوم معمول زندگی کند. او باید از یک الگوی رفتاری مشخص پیروی کند و با کسانی که مانند او هستند زندگی کند وگرنه مجموعه طرح حیاتی‌اش به هم می‌ریزد. اگر او در ارتباط با منشأ الهی اک زندگی می‌کند ممکن است چنین تصور کند که قادر به انجام هیچ کاری نمی‌باشد. علت آن این است که هنوز بر اساس الگوها و محدودیت‌های اجتماعی زندگی می‌کند. نمی‌تواند از مرزهای آزادی عبور کند.

چنین است که تمامی زندگی هوشیاری نسبت به کوچک‌ترین چیزها می‌شود. مانند اشغال شدن توسط موارد حسی. او نسبت به محبت کردن، نفس کشیدن، شنیدن، دیدن، راه رفتن، مورد آزمون قرار گرفتن و پلک زدن چشم‌هایش کاملاً هوشیار است ولی باید فراتر از تمامی اینها قرار بگیرد زیرا توجه او باید معطوف به حقیقت بزرگتر زندگی گردد یعنی دیدن - دانستن و بودن.

تا زمانی که جهالت نسبت به ماهانتا استاد اک در قید حیات ادامه پیدا کند روح فرد به‌طور مداوم در این جهان متولد می‌شود و بنابر اعمال و رفتار و نتایج حاصل از آنها که کارما می‌باشد در موقعیت‌های متفاوتی قرار می‌گیرد. اینها سطوحی مختلف در بالا و پایین جهان فیزیکی هستند که روح فرد در طی تناسخاتش از آن عبور می‌کند و آنها نیز شامل مناطق روانی - حیوانی - معدنی - گیاهی و فلزات ارواح می‌شود.

روح پیش از اینکه کاملاً به ادراک خویشتن نائل شود ممکن است تناسخات بسیار طولانی را در اوج لذت یا عمیق‌ترین رنج‌ها سپری کند به گونه‌ای که هزاران یا میلیونها سال بر چرخه‌ی سانسار دور بزند. تمام روش‌های دستیابی به آزادی که توسط مذاهب مختلف توصیه می‌شوند باید روح را به سوی آخرین چرخه تناسخی‌اش هدایت کنند تا او از خویشتن حقیقی‌اش آگاه شود. ولی اک به چلا روشی مختصر می‌آموزد که هیچ‌یک از مسیرهای دیگر خداوند آنها نمی‌شناسد. هنگامی که چلا قدم در مسیر اکنکار می‌گذارد

« لازم به توضیح است که پراترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

کارمای او شروع به سوختن و تناسخاتش کمتر می‌گردند. هنگامی که واصل می‌گردد بدین معناست که هیچ‌گاه به منطقه فیزیکی و جهان مادی باز نخواهد گشت. از لحظه‌ای که قدم در مسیر اک می‌گذارد زندگی معنوی‌اش تحت حمایت و رهبری ماهانتا استاد اک در قید حیات می‌گردد.

مشکل مذاهب دنیوی این است که هر کس بصیرتی به روی ذات اک داشته باشد به زودی متوجه می‌شود آنها فقط آزمایشگاه‌های اجتماعی هستند. رهایی از آنها شامل بسیاری از مسائل دیگر می‌شود، ادراک اینکه یک اسطوره است نه یک اصل، در واقع رها شدن از نوعی بی‌عدالتی اجتماعی می‌باشد، نه رهایی از کارما و رسیدن به تحولات معنوی که موجب ادراک خداوند می‌شود.

بسیاری از کسانی که نسبت به خطرات روانی مسیر خداوندی بی‌اعتنا هستند مُصرانه تقاضا می‌کنند متصل به هر کسی که به‌عنوان گورو و یا استاد است بشوند. آنها می‌خواهند هر چه سریع‌تر این مراسم مهم صورت پذیرد و تفاوتی نمی‌کند آمادگی آنرا دارند یا خیر. و یا اینکه روز اول ملاقات است یا نه.

از نظر آنها مراسم وصل مانند پیوستن به کلیسا از طریق غسل تعمید یا دریافت یک درجه وصل است و آنچه که برای آنها اهمیت دارد دریافت وصل است. اینکه چقدر پیشرفت می‌کنند اهمیتی ندارد و تصور می‌کنند دارای تجربیات اسرار آمیزی خواهند بود که می‌توانند به موفقیت‌های مادی دست یافته و در تمام طول زندگی‌شان این موفقیت را حفظ کنند. با وجود تمامی وعده‌های اساتید دروغین که ادعا می‌کنند با پیوستن به گروه آنها از طریق مراسم وصل موفقیت‌های مادی برای هریک و تمامی اعضا به‌دست می‌آیند. تمامی این وعده‌های موفقیت‌های مادی بیهوده‌اند، و هیچ نیستند. دیگران نیز وعده پادشاهی معنوی بلافاصله‌ای می‌دهند. هیچ‌یک از این وعده‌ها ارزش واقعی ندارند و مانند فریاد زدن بر بادهای طوفانی اقیانوس خروشان می‌باشد. ماهانتا استاد اک در قید حیات هیچ‌گاه چنین وعده‌هایی نمی‌دهد. ولی آنچه را که فرد واصل پس از انجام مراسم وصل باید بخواهد برایش شرح می‌دهد. همچنین هیچ‌کس اجازه ندارد قبل از دو سال مطالعه اکنکار واصل گردد. این به دلیل ساختن زیر بنای چلا جهت مقاومت در برابر تمامی سختی‌های معنوی است که در اثر سوختن کارماهایش با آن مواجه خواهند شد. اگر او چلا را در آغاز ورودش به اک واصل گرداند احتمال دارد در روشی که چلائی اک می‌پذیرد عواملی به‌صورت معکوس عمل کنند. ممکن است خیلی بیش از حد تحمل او باشند و او ناامید شده و اک را رها سازد.

بسیاری از چلاها که در روز اول آشنایی با مراسمی مذهبی به‌عنوان واصل پذیرفته می‌شوند همین‌گونه عمل می‌کنند. این عمل معمولاً باعث ایجاد یک نوع مقاومت منفی به شکل گناه می‌شود و او در مقابل هر نوع تعلیم مربوط به معرفت از خود واکنش نشان می‌دهد. هر واصلی که قوانین اکنکار را زیر پا بگذارد به‌طور طبیعی از اک اخراج می‌شود. بدین معنا که در تحول معنوی خود به عقب برگردانده می‌شود و فرصت رشد معنوی را نخواهد داشت تا زمانی که ماهانتا استاد اک در قید حیات او را دوباره به مسیر برگرداند.

روش‌های وصل انسان را از چرخه بی‌پایان تناسخات توسط هوشیار ساختن او از خویشتن معنوی‌اش رها می‌سازد و این نمایش الهی اک در چرخه‌های بی‌پایان زمان ادامه پیدا می‌کند و مقیاس اندازه گیری آن براساس واحد **کالپا** می‌باشد. یک کالپا دوره‌ای است که شامل ۴ میلیارد و ۳۹ میلیون سال به‌طول می‌انجامد و از دیدگاه انسان چنین فرضیه‌ای بسیار یک‌نواخت و وحشتناک است زیرا تا ابد ادامه خواهد داشت ولی از دیدگاه الهی مانند بازی‌های تکراری کودکان که پشت سر هم ادامه پیدا می‌کند و آنها زمان را در طی بازی فراموش می‌کنند، جذاب است. و آنچه که خود را مبدل به یک لحظه شگفت‌انگیز ظاهر کرده است، همین زمان است. این یک اظهاریه فیلسوفانه رسمی نیست بلکه یک تجربه از سطوح آگاهی است و بدین معنا است که تنها راه گذشتن از این کالپا یا آن چنان که برخی آن را **یوگاها** می‌نامند، همان مسیر مستقیم به‌سوی خداوند از طریق وصل شدن به اک می‌باشد. هیچ‌کس نمی‌تواند از این چرخه وحشتناک **آواگاوان** که بدان چرخه ۸۴ نیز می‌گویند رهایی یابد، تا زمانی که فرد در مسیر اک قدم نگذاشته است همیشه به‌روی این چرخه در گردش خواهد بود و این چرخه میلیونها مشکل و شرایط کاری نیز برای او به‌وجود می‌آورد. رها شدن از چرخه آواگاوان همان چیزی است که بدان **موکشایا** یا آزادی می‌گویند. در مجموع بهتر است بگوئیم فلسفه اک براساس رها شدن از این چرخه از طریق ماهانتا استاد اک در قید حیات بنا شده است و تا زمانی که چلا مراسم وصل از طریق استاد اک در قید حیات را دریافت نکرده باشد، نمی‌تواند از این چرخه آواگاوان که او را از میان کالپاهای زندگی برای میلیونها سال عبور می‌دهد رها شود. زبان اک همیشه با بیان معمول اشتباه گرفته می‌شود. بنابراین تفاوت مشخصی مابین خداوند الهی آن‌چنان

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

که در افکار قراردادی و معمول وجود دارد با خداوند به عنوان آن حقیقت، وجود ندارد. اگرچه در تمامی دیدگاه‌ها و آثار اکی و کسانی که اکیست هستند این تفاوت مشخص است اما برای ذهن‌های عادی، فلسفه‌اکی بسیار پیچیده است و آنقدر سخنان و زبان پیچیده‌ای دارد و مطالب مختلفی در مورد آزاد شدن روح می‌گوید که هر فردی نمی‌تواند آنها را دریافت کند مگر در مسیر انکار تعلیم دیده باشد.

آنچه که در اینجا گفته می‌شود اینست که بنابر تجربه‌رهایی در مورد آنچه که نیست بسیار گفته شده است ولی در مورد آنچه که هست یا اصلاً چیزی گفته نشده و یا بسیار اندک گفته‌اند. این به‌طور طبیعی بسیار گیج‌کننده است زیرا اگر عدم ارتباط چیزهایی که در زندگی فرد به نظر مهم می‌رسند حائز اهمیت و یا فاقد اهمیت‌اند به‌عنوان تجربه پس چرا فرد باید در جستجوی آن باشد و به چه دلیل چنین جایگاه مهمی در طرح حیاتی اکیست داراست؟

می‌توان گفت که کالبد یا مرکب و روح انسان خالی است و باید پُر شود. این همانا تجربه‌ای است که باید مورد توجه قرار گیرد زیرا بدون اثبات عدم صحت آن، تجربه برای فرد اهمیتی نخواهد داشت. به هر حال لازم است در ابتدا تهی‌گاهی ظاهر شود سپس حرکتی که بدان اجازه داده می‌شود تا آن تهی‌گاهی پُر شود و پُر شدن آن به این دلیل فردی است که انسان آنرا ادراک کند. به همین دلیل است که تعالیم اکی بر وجه منفی خویشتن‌گاهی متمرکز می‌شود و سپس به سمت رها ساختن آن تصورات حقیقت‌گونه پیش می‌رود.

تاکنون هیچ اندیشه و یا توصیفی نتوانسته است از چگونگی پُر کردن این تهی‌گاهی در درون خویش انسان راهی را نشان دهد و معمولاً اندیشه‌هایی که دست به چنین کاری زده‌اند موجب شده‌اند تا حقیقت برتری را که خویشتن‌درونی در جستجوی آن بوده است منحرف سازد. بنابراین تمرین خویش انضباطی اکنون باید وارد مرحله‌آزادسازی روح گردد. این همانا تحول و عدم وابستگی روح از تمامی چیزهایی است که در مناطق پائین و منطقه فیزیکی و جهانهای روانی خود را با آن شناسایی می‌کند.

روح آگاهی مطلق است و دارای دانش، عشق و قدرت کاملی است که تمامی انسانها در جستجوی آن هستند ولی اندکی هستند که متوجه می‌شوند، این‌ها هستند که درون خود آنها قرار گرفته است. آنها به جای نگاه کردن به خویشتن‌درونی خود به بیرون از خود نگاه می‌کنند. رها شدن روح البته رها شدن از تمامی مادیاتی است که فرد را احاطه کرده‌اند و برای او زندانی در جهانهای پائین ساخته‌اند.

هنگامی که روح کالبد فیزیکی را جهت سفر به جهانهای روح ترک می‌کند از طریق تیسراتیل یا چشم سوم این عمل را انجام می‌دهد. او با ماهاتنا استاد اکی درقید حیات ملاقات می‌کند و پس از گذشتن از دروازه‌دهم، ماهاتنا او را به درون جهانهایی که می‌تواند نشاط و برکات زندگی را تجربه کند بدرقه می‌کند.

گرچه اولین چیزی که در اینجا متوجه می‌شویم این است که ابعاد فضا و مناطق مربوطه‌اش بسیار متفاوتند. روح باید با این قوانین جدید خو بگیرد و همچنان که از یک منطقه به مناطق دیگر و از یک بعد زمانی دیگری عبور می‌کند با آنها آشنا شود و در آنجاست که اندیشه‌های مختلف و قوانین مختلف و روش‌های زندگی مختلفی را می‌آموزد. هر زمان وارد یک جهان معنوی جدیدی می‌شود و متوجه می‌گردد که این قوانین به‌طور گسترده از قوانینی که آنها را پشت سرگذرانده است متفاوتند. او باید جهت سفر کردن از یک منطقه به مناطق دیگر بیاموزد که چگونه خود را هماهنگ سازد. بنابراین اندازه‌گیری حقیقت یا مقیاس حقیقت زمانی فرا می‌رسد که روح در اولین سفر خود به جهانهای بالاتر متوجه می‌شود مشاهده حواس معنوی یک حادثه نیست که او در آن سفر می‌کند بلکه ادراک است. همچنین متوجه می‌شود که مجزا ساختن هر یک از بخش‌های معنوی جهان به‌عنوان یک اصل واحد و یا به تنهایی غیر ممکن است. این بزرگترین اشتباهی است که اغلب آدمها می‌کنند. آنها نمی‌توانند زندگی معنوی را به‌عنوان یک کلیت دریافت کنند و همچنین موجودیت فیزیکی خود را چرا که نتیجه آن می‌شود که به‌جای دریافت حقیقت دچار یک سری توهمات می‌شوند. در اکی یک آهنگ صادقانه غیر قابل اشتباهی وجود دارد که از طریق آن می‌توان فهمید چه عملی بدون تدبیر و مطالعه صورت گرفته است. بدین شکل که اگر کسی برای یک فکر یا یک ذهن از هم گسیخته عمل می‌کند طبیعتاً آهنگش مانند یک زنگ خراب خواهد بود. و این مجادله‌ای است بین یک بخش از او با بخش‌های دیگرش که قصد آن دارد ستایش یا تأیید کند و یا کنترل‌کننده باشد. درحالی‌که خویشتن حقیقی یا روح نمی‌تواند مجزا باشد زیرا مانند شمشیری است که می‌برد اما هرگز به خود صدمه‌ای نخواهد زد.

« لازم به توضیح است که پُرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

پندار نادرست از هم گسیختگی از ذهن ناشی می‌شود زیرا می‌خواهد هم خود باشد و هم اندیشه خود، این اندیشه ناشی از درهم آمیختن اصول یا سنبل‌هاست. برای پایان دادن به این توهّم شخص باید ذهن را از عمل کردن به روی خودش متوقف سازد. همچنین ذهن را از عمل کردن به‌روی جریان تجربیاتش که حاصل ضمیر و نفس پست‌تر اوست متوقف سازد.

بنابراین عملی که جهت تصحیح این پدیده صورت می‌گیرد این است که در آرامش بنشینید و هیچ کاری انجام ندهید. این اساس تمرینات معنوی اک می‌باشد. هر عملی که ناشی از یک جا نشستن و انجام ندادن کاری باشد عملی خود به خود است. چنین عملی آنقدر لطیف است که نمی‌توان آن را به کلام آورد. اگر فردی بخواهد گریه کند پس گریه می‌کند زیرا او به دلیل طیب خاطر خود این کار را انجام می‌دهد. و اگر بخواهد بخندد نیز می‌خندد. عمل‌کرد عواطف را نباید چنین عملی در نظر داشت زیرا تمامی چیزها نتیجه تلاشی خود به خود می‌باشند. این خلوص طبیعی است که تمامی اکیست‌ها را از دیگران متفاوت می‌سازد زیرا کسانی که در اک هستند می‌دانند که نمی‌توانند سوگماد را توسط به‌دست آوردن یک اندیشه یا جستجو کردن آن و یا اندیشه‌ای پیدا کنند. در مجموع چنین می‌دانند که یک فرد مسیر رسیدن به خداوند را توسط پذیرش خداوند و افکار خود و سپس رها ساختن این فکر جهت ارتباط با خداوند آغاز می‌کند.

هدف نهایی کشف کردن خویشتن اصلی نیست بلکه این است که اجازه دهیم روح خودش را ادراک کند. این ادراک خویش مانند کودکی است که روزی به‌طور ناگهانی متوجه می‌شود که یک فردی است که باید دارای مسئولیت‌هایی باشد و خودش را در زندگی مستقر سازد و در جامعه شکل بگیرد. ادراک روح از خویشتن بدین‌گونه است.

این ادراک در طی انجام تمرینات معنوی اک به‌طور روزانه به دست می‌آید. یعنی توسط بی عملی که همانا ساکت نشستن و انجام ندادن کاری است. و به‌نظر می‌رسد که فریبکارانه است ولی چلا به زودی می‌آموزد که اک بسیار زیرک و لطیف است و او باید به‌طور مداوم و هوشیارانه آنچه را که درون خودش می‌گذرد دریافت کند. اگر آرام بنشیند و توقع داشته باشد که زندگی پیرامون او مانند علف رشد کند ممکن است دچار افسردگی شود.

اما این همان پارادوکس اکنکار می‌باشد. فرد ساکت می‌نشیند و هیچ کاری انجام نمی‌دهد و از طرف دیگر باید همیشه هوشیار باشد تا زیرک‌ترین فرصت‌ها را دریافت کند. و هر جا که استاد اک مایل است او را همراه خود ببرد و با او سفر کند.

ترس از ناشناخته‌ها تردیدها و عدم بصیرت در درون چلا می‌تواند تمامی منظرگاه‌های سفر روح را از بین ببرد و همین به تنهایی می‌تواند چلا را به‌طور کامل از مسیر اک دور سازد زیرا اگر نتواند آنچه را که در درون خود می‌گذرد بپذیرد و یا اگر مشکلاتی در ادراک و باور زیرکی و لطافت تجربیاتی که در درون او صورت می‌گیرد داشته باشد می‌تواند به این بهانه که مسیر اک برای او بسیار بی ارزش است آنرا رها سازد و این‌گونه بگوید که وقتش را تلف کرده است و انرژی‌های او در جهت موفقیت در سفر روح به هدر می‌روند.

آنچه که این مردم ادراک نمی‌کنند این است که این رویابین جاویدان با آنها در زمانهای متفاوتی ارتباط برقرار می‌کند مثلاً زمانی که آنها ساکت نشسته‌اند و هیچ کاری انجام نمی‌دهد. گاهی اوقات این را می‌توان با تجربیاتی که هنگام رویابینی رخ می‌دهد قیاس کرد. هنگامی که چلا از این تمرین خارج می‌شود پیش خود تصور می‌کند که آیا آن یک رویا است یا حقیقت است. ممکن است تصور کند آنچه که رخ داده است در مرحله رویا بوده و هیچ‌گاه به عنوان یک تجربه واقعی بدان توجه نکند. درحالی که یک حرکت درونی اک در درون صورت گرفته است. یکی شدن ذهن با تصاویری که ساخته خودش می‌باشد. برای چلاپی که در جستجوی ادراک خویشتن و ادراک خداوند است، بسیار ترس‌آورند. این تصاویر از درون زندگی‌های گذشته او ناشی می‌شوند و تا آنجایی که اکیست بدانها توجه دارد ادامه می‌یابند. او سعی می‌کند با این تصاویر کاری نداشته باشد ولی هنگامی که اکیست سعی می‌کند تمرینات معنوی خود را انجام دهد این تصاویر او را به واکنش و می‌دارند.

عمل‌کرد ذهن تلاشی بی حد است در جلوگیری از کنترل خودش. ذهن بدون این خاصیت نمی‌تواند عمل کند زیرا باید خودش را از تکیه بر حافظه و انعکاسات خودش و عمل‌کرد به تنهایی در مواجهه شدن با ناشناخته‌ها برحذر دارد.

اگرچه او جرأت استفاده از این چنین فرصت‌هایی را می‌کند و قدم گذاشتن در مسیر ناشناخته‌ها برای ذهن عملی بسیار ترس‌آور است. به همین دلیل است که یک اکیست اغلب به نظر می‌رسد به سمت عمل کردن می‌رود زیرا مراقبه و تمرینات معنوی که گاهی اوقات تحت عنوان عملی غیر ذهنی و بدون فکر هستند در او وحشت ایجاد می‌کنند. ماهانتا استاد اک در قید حیات نیز گاهی اوقات اک را توسط پاسخ‌هایی خلق‌الساعه و بدون پیش

« لازم به توضیح است که پراوتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»



بینی وصف می‌کند. ممکن است شخص از ماهانتا سئوالی کند که سر نهایی اک چه می‌باشد و او ممکن است پاسخ دهد هیچی.

هیچ فکری در هیچ کدام از سطوح فیزیکی، روانی یا معنوی بدون آنکه همزمان بخواهیم آنرا توسط اعمالی خارجی بررسی کنیم نمی‌تواند عمل باشد بلکه تلاش در جهت عمل کردن و تفکر در مورد عمل به‌طور همزمان خود گول‌زدن است و ذهن درون چرخه‌ای می‌چرخد همان‌گونه که چرخ به دور خود می‌چرخد. از دیدگاه ذهن حاصل این چرخه احساسات و اعمالی می‌شود که غلط هستند زیرا احساسات هنگامی که مورد بررسی قرار می‌گیرند در شکل عملی به دام می‌افتند.

بسیاری از کسانی که در جستجوی ادراک خداوند هستند توقع دارند که یک تجربه بسیار دراماتیک داشته باشند، تجربه‌ای که خیلی تکان دهنده است و آنها را بسیار متعجب می‌سازد. اگرچه این همیشه واقعیت ندارد زیرا چنین تجربیاتی عاری از چنین احساسات دراماتیکی می‌باشند. هر اکیستی می‌داند که این تجربه الهام، درست مانند دزدی است که شبانه می‌آید و با یک زیرکی بسیار عجیبی وارد می‌شود. اغلب دریافت ادراک خداوند بسیار مشکل است. زیرا فرد نمی‌تواند این ادراک را و چگونگی آنرا تشخیص دهد و آنرا کنار می‌گذارد و حتی پس از آنکه مسیر اک را در پیش می‌گیرد، شروع به گله و شکایت می‌کند که هیچ اتفاقی برای او رخ نداده است نیز انجام می‌دهد. ولی این تنها ناشی از عدم هوشیاری و عدم ادراک از آن اتفاقی است که برای او رخ داده است. و چنانچه برای او ادراکی و یا الهامی رخ دهد احساس می‌کند برای او اتفاقی صورت نگرفته زیرا بسیار شخصی با این اتفاق برخورد می‌کند. او از صدها نفر معنای این را می‌پرسد و پاسخ‌های متفاوتی می‌یابد که هیچ یک با مورد او هماهنگ نمی‌باشند. بسیاری از این جوابها منفی و مایوسانه هستند و تمامی کشف الهامات او را که در طی این دوران داشته است از بین می‌برد.

نکته اصلی در این است که چلا خودش باید تصمیم بگیرد که آیا این کشف و الهامات بوده‌اند یا خیر. گفته می‌شود که تمامی چنین کشف و الهاماتی معمولاً درونی و بسیار زیرکانه هستند. اگر ماهانتا استاد اک در قید حیات بر او از درون ظاهر شود این چلا است که باید تصمیم بگیرد که حقیقت دارد یا خیر. این الهام به‌قدری شخصی است که او نمی‌تواند اجازه مداخله امور خارجی را بدهد. او نمی‌تواند این تجربه را با هیچ‌کس مورد بحث قرار دهد. مگر با ماهانتا استاد اک در قید حیات و یا اینکه آن را به‌طور کتبی برای او بفرستد و اگر شفاهماً این تجربه را به او می‌رساند باید در نهایت دقت این کار را انجام دهد.

هر اکیستی که تجربه‌ای را با ماهانتا یا سوگماد دارد خودش باید تصمیم بگیرد که آیا این حقیقی است یا خیر. این تصمیم‌گیری بستگی به هیچ چیز دیگری ندارد آنقدر این تجربه درونی او شخصی است که باید چنین رفتاری را نسبت به آن داشته باشد. این تجربه مانند خوردن، خوابیدن و عواطف، بخشی از اوست. هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند در مورد آن بداند مگر ماهانتا استاد اک در قید حیات که می‌بیند و می‌داند و این تجربه را با چلا مشارکت می‌کند. ماهانتا استاد اک در قید حیات در همه احوال می‌داند که چه اتفاقی رخ می‌دهد و اکیست باید درک کند که هر اتفاقی که رخ بدهد او باید بداند که تنها نیست و باید بداند که با حضور ماهانتا تمامی احساسات و بینش‌های او تجربه می‌شود. این یک حقیقت است و هیچ‌کس نمی‌تواند این حقیقت را از او بگیرد. تمامی زندگی برای او ادراک این می‌شود که ماهانتا همیشه حضور دارد و اک به زندگی او نشاط می‌بخشد. اگر زمانی چلا اشتباه کند لزومی به یأس و افسردگی نیست. بلکه او خوشحال خواهد بود، زیرا اکنون می‌تواند اشتباهات خود را با لذتهای زندگی‌اش قیاس کند.

## فصل دوم

### بشارت جاودانه اک

پیام اکنکار که توسط ماهانتا استاد اک در قید حیات داده می‌شود همانا فریادی است که در صحرا به گوش می‌رسد. نظریه واقعی است و برای آنانی که گوشه‌هایی برای تشخیص معیارهای معنوی دارند قابل شنیدن است و آنرا به‌عنوان بشارتی جاویدان شناسایی خواهند کرد. کسانی که فعالیت‌های شخصی خود را متوقف می‌کنند تا از طریق مطیع شدن روحشان آن بشارت جاویدان بی‌همتای خالص حقیقی که حقیقت مطلق است را ببینند، خواهند دید. اگر چه این افراد از توقف افکار خود امتناع می‌ورزند و به حالت انفعالی

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

عمل می‌کنند، ولی باید بدانند این حالت انفعالی که لازمه آن پذیرش کامل اوست، خود همان شکل کامل فعالیت است.

انسانی که به وسیله اک در برگرفته می‌شود، چنانچه زمانی اک از در برگرفتن او امتناع ورزد و آن شخص مجدداً به احاطه خودش درآید، به خوبی این مسئله را ادراک خواهد کرد که دیگر آن فردی نیست که در آغاز زندگی‌اش به روی سیاره زمین بوده است. و همین سبب تغییری می‌شود که حاصل آگاهی واقعی است تا او را مرکبی فعال برای خداوند گرداند. انسانی که توسط دانش زیبایی و تجلیات دنیوی دچار تغییراتی می‌شود که حاصل تصویر کلی است در لحظه‌ای از کمال، هنگامی که شخص وارد مرتبه آگاهی انسانی می‌شود به وسیله حواس انسانی‌اش به منظرگاهش به عنوان حقیقت مطلق نگاه می‌کند و آن را باور می‌کند. درحالی که چنین تجربه‌ای هرگز وجود ندارد و مانند خریدن یک آواز یا دانشی برای رقصیدن در خیابانها می‌ماند. در نتیجه چنین کسی هرگز متوجه نمی‌شود که حقیقت این‌گونه به دست نمی‌رسد. چنانچه شخصی به دنبال حقیقت باشد لازم است در خلوت باشد و هیچ‌کس غیر از او حضور نداشته باشد. و با از خودگذشتگی در انزوا و زاری آنرا به دست آورد. او باید به خودش به‌عنوان یک تجربه روح نگاه کند زیرا راز اک این است که نه طبیعی است نه آشکار است و بدون هیاهو داده می‌شود. استدلال و منطقی که انسان می‌شناسد همیشه تحت تأثیر نور و صوت تغییر می‌کند. دانش الهی همیشه خلاق و بسیار پیچیده است. روح هنگامی که به فردیت جاویدان پدیده‌ها دست می‌یابد، حالت سر در گمی پیدا می‌کند. ابدیت درون کل زندگی با ابدیت درون انسان یکی است. بدین معنا که سوگماد همانا انسان می‌شود و انسان همان سوگماد می‌گردد. اگر انسان بتواند ابدیت را درون زندگی ببیند بنابراین هر لحظه‌ای که به او این آگاهی داده می‌شود، او می‌داند که صرفاً یک شی خاصی نیست بلکه وضعیتی است که در آن به‌طور واقعی شکل گرفته است و آن وضعیتی را شناسایی می‌کند که پدیده‌ها در آن شکل حقیقی خود را دارند و در قلمرو معنوی هستند و به تنهایی حقیقت دارند و البته این وضعیت همانا ابدیت است!

آگاهی حقیقی اک فراتر از خیالبافی است زیرا آشفتگی بین روان و معنویت، خصوصیت جهانهای پایین‌تر است. بنابراین تمامی مذاهب بنابر اصلی که در جهانهای پایین حاکم است یکی می‌باشند. یا بنابر قانونی که توسط کل نیرانجان در جهانهای پایین مقرر شده است. این خداوندی که جهانهای پایین را فرمانروایی می‌کند سعی در این دارد که فضایی به‌وجود آورد که همه باور کنند تمام واقعیتها مانند هم هستند یعنی تمام مذاهب با هم یکی هستند. اما این واقعیت ندارد زیرا اک خود یک مذهب نیست. بنابراین سوگماد نمی‌تواند با هیچ یک از مذاهب، فلسفه‌ها یا دکتربین‌ها یکی باشد. اک جریان حیاتی - صوتی زندگی است، جوهره سوگماد، روح مقدس و دانش ادراک خداوند است.

این ادراک خداوند از طریق تجربه سفر روح به درون مرتبه هوشیاری معنوی رشد می‌کند که در آن فرد بر اساس اراده خودش از طریق انجام تمرینات معنوی اکنکار آنرا به دست می‌آورد. این مورد آخر در ارتباط با حرکت آگاهی درونی(روح) در مناطق معنوی خارج از ابعاد فضا و زمان است. اک در ارتباط با مناطقی است که همیشه عالم، همیشه قادر و همیشه حاضرند از این‌رو آگاهی خداوندی می‌باشند بنابراین تمامی مذاهب فلسفه‌ها و دکتربین‌های مقدس انشعابات از اکنکار هستند.

اکنکار متفاوت است. زیرا دانش باستانی سفر روح می‌باشد. بدین معنا که انعکاس آگاهی درونی است. این آگاهی از مناطق پایین‌تر به سوی مناطق جذبه بالاتر که فرد احساس می‌کند دچار یک تجربه آگاهانه روحانی شده است، رخ می‌دهد. هوشیاری در تجربه معنوی موجودیت فرد را فرا می‌گیرد. این عمل توسط انجام یک‌سری تمرینات معنوی که فقط پیروان این دانش آن را می‌شناسند صورت می‌گیرد. مرتبه رسیدن به کمال موقعیتی است که در آن فردیت شخص از طریق خنثی نمودن مداوم نیت در تمامی اشکال مختلفش توسط روح، همچنان که سفر می‌کند، رها می‌گردد تا از میان تمامی مناطق به جهانهای آسمانی دست یابد.

برای کند و کاو تصویر فردیت که تشنه رها شدن از زنجیرهای جهان پایین‌تر و کل می‌باشد تلاش می‌کند و این آن چیزی است که به‌طور مداوم از آگاهی انسان عبور می‌کند و به سمت فردیت روح می‌رسد. شنیدن صدای من خویشتن که با وحشت تمام به قلمرو فضا و زمان می‌رسد و سپس آماده می‌شود تا به قلمروهای بی حد و مرزی که تنها تهی‌گاهی در آنها وجود دارد سفر کند، مانند شنیدن گریه و ناله‌های یک کودک است. انسان از دستیابی به آزادی بسیار هراسناک است زیرا اگر او به اقیانوس بی‌حد و مرز هیچ برسد خودش را آزاد می‌یابد ولی به جای پذیرفتن آزادیش آنرا بار سنگینی می‌پندارد که می‌خواهد بر دوش دیگری بنهد.

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

پاسخ این سؤال بسیار ساده است زیرا کسی که وارد ابدیت می‌شود می‌داند که آزادی و آگاهی ابدی هستند. او می‌داند که مفهوم آزادی در معرفت الهی یعنی رها شدن از تمامی پدیده‌ها و پذیرفتن مسئولیت خویش است. او مبدل به انسان جامعی می‌شود که همه چیز را می‌داند و بر تقدیر خویش مسلط است. هرانسانی که وارد ارتفاعات جهانهای آسمانی می‌شود در آگاهی انسانی‌اش احساس تنهایی خواهد کرد زیرا هیچ کس یاری مشارکت با او را در این نشاط ندارد اما در عین حال درون جهانهای آسمانی هیچ‌گاه تنها نمی‌باشد چرا که تصویر بهشت تا ابدیت او را همراهی خواهد کرد.

تجربه فردی انسان در مورد آزادی همانا آزادی همسایه‌اش و جامعه‌ای که در آن سکونت می‌کند و ملیت و کشورش و نهایتاً کل جهان می‌باشد. این آزادی نهایتاً گسترده شده و با تمامی پدیده‌های حیات در ارتباط قرار می‌گیرد، زیرا او در ارتباط با جوهره کمال چیزهایی که در جهانهای خداوند حضور دارند می‌باشد. او نمی‌تواند تجربه‌ای در زندگی داشته باشد بدون آنکه تجربه‌اش فرد دیگری را متأثر نسازد چه این تجربه مثبت باشد یا منفی. آنچه که بین ابدیت و زمان قرار گرفته است کامل و مطلق می‌باشد و هنگامی که روح در ابدیت قرار گرفته است در درون زمان و با هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند باشد.

روح درون کالبد فیزیکی انسان در نقطه‌ای قرار گرفته است که زمان و ابدیت همدیگر را ملاقات کرده‌اند، جایی که روح و من انسان با یکدیگر تلاش می‌کنند، جایی که غیر مجسم و ابدیت با مجسم و غیر ابدیت یکی می‌باشند و این همان تضاد و تقلا را که انسان در مرتبه آگاهی دارد می‌آفریند ولی این تضادها تنها مابین پدیده‌های یک نظام مشترک امکان پذیر است در صورتی که زمان و ابدیت در یک نظام مشترک قرار نگرفته‌اند. با این حال در من انسان اینها یکدیگر را ملاقات می‌کنند و نقطه ملاقات و ارتباط آنها با یکدیگر بخشش می‌باشد. بخشش ابدی پدیده‌های زندگی مبدل به بخشش موقتی عشق در انسان می‌شود. انسان نمی‌تواند در عین حال هم عاشق دشمنانش باشد و هم آنها را به قتل رساند ولی بخشش حتی هنگامی که انسان کشتار هم می‌کند امکان‌پذیر است با این حال ممکن نمی‌باشد زیرا زمانی که انسان می‌آموزد که عشق بورزد هیچ چیز دیگری در این جهان وجود ندارد که انسان بخواهد آن را نابود سازد. ابدیت موقعیتی است که یک اکیست بعد از مرگ فیزیکی‌اش وارد آن می‌شود و اکنکار نمی‌تواند صرفاً از جنگ چشم پوشی کند همان‌گونه که اغلب این کار را می‌کنند ولی ممکن است جنگ را جهت حمایت از خودش بکار گیرد. با همه این احوال این یک جنگ مداوم برعلیه نیروی کل در جهانهای پایین‌تر می‌باشد.

انسان نباید فکر کند اگر از ماهانتا کمک بخواهد در حالی که در مقابل یک مشکل جدی قرار گرفته است ماهانتا آن مشکل را به دلیل خاص انسان از مقابل او برمی‌دارد. سوگماد با روش متفاوت عمل می‌کند. ممکن است آن مشکل در مقابل فرد باقی بماند ولی دستیابی انسان به آن و ادراک انسان از آن مشکل تفاوت کند و این نتیجه عجز و لابه او خواهد بود. در جایی که ممکن است شرایط بسیار مشکل به نظر برسد و انسان در مقابل یک درگیری بزرگی قرار بگیرد. قطعاً کمک لازم در جهت حل آن درگیری به او داده خواهد شد تفاوتی نمی‌کند که این مشکل در کدام زمینه زندگی او باشد زیرا این یک درخواست معنوی است و کافی است انسان تقاضای کمک از ماهانتا استاد اک در قید حیات داشته باشد تا او بنابر تحولات معنوی و نیازهای کارمیکش راهنمایی کند.

شوریش انسان در مقابل کل کاملاً طبیعی است او درگیر بسیاری از چیزهایی است که فرد را به سخره می‌گیرند. اموری مانند دولت، مالیات، تجارت، قوانین، مذهب، تحصیلات و قوانین کلی و کالبد شیمیایی‌اش به‌عنوان علم پزشکی شناخته می‌شوند. مبارزه انسان در جهت رها ساختن خویش از این نیروها می‌باشد ولی تا زمانی که با ماهانتا استاد اک در قید حیات ملاقات نکرده است بسختی می‌تواند بر این نیروها فائق شود. پس از این ملاقات افراد می‌توانند از دامهای کل نیرانجان رها شوند و خود را آزاد سازند. تنها این زمان است که آنها می‌توانند هم در این جهان حضور داشته باشند و در طبیعت منفی آن زندگی کنند و آنچه که لازمه کالبد انسانی و حواس خود می‌باشد دریافت کنند. باید به یاد داشته باشید که تمامی مباحثات و شکایاتی که در مقابل اک می‌شود از کل منشأ می‌گیرد و او از ذهن و آگاهی کسانی که در نیروی کل بدام افتاده‌اند استفاده کرده و ذهن و آگاهی خود را به آنها تحمیل کرده تا ماهانتا و اک را در صورت امکان نابود سازد. اینها اعمال کل هستند که از مذهب و قدرت استفاده می‌کند تا از طریق افرادی اک را سرنگون سازد زیرا سردمداران این مذاهب و قدرتها می‌دانند که اک حقیقت و برای آنها خطرناک است. حتی از بین آنان کسانی خواهند بود که خود را در لباس استادان اک معرفی می‌کنند و دروغ می‌گویند تا با جلب نظر اکیست‌ها به اک ضربه وارد سازند اما اگر چه تعداد کمی هستند

« لازم به توضیح است که پیرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

که پیروان حقیقی اک هستند و هیچ یک از آنها هرگز به چنین ترفندهایی توجه نخواهند کرد.

جهت شکستن یا برداشتن مانعی که می‌تواند مشکل ذهن یک چلا باشد، ماهانها اغلب او را وادار می‌کند تا بدون اینکه خودش بداند یک مشکل کاذبی را شروع به حل کردن کند و این کار را بر اساس فرضیات ذهنی چلا انجام می‌دهد. این عمل اغلب چلا را که ناگهان متوجه تمام مشکلات خودش می‌شود آزاد می‌سازد و او به رهایی دست می‌یابد. اگرچه مذاهب احساس می‌کنند که مرتبه دستیابی به آزادی که آنها بدان وارد می‌شوند همان آگاهی کیهانی یا تجربه عارفانه است ولی این واقعیت ندارد زیرا یک اکیست هنگامی که رها می‌شود به مرتبه‌ای بسیار فراتر از این دست می‌یابد. آگاهی عادی که در منیت انسان مرکزیت دارد، یک آگاهی محدود و ناخالص است و بدون یک بنیاد حقیقی است. اساس آن چه فیزیکی یا اجتماعی یا بیولوژیکی یا فرهنگی باشد کاملاً قابل شناسایی است ولی تردیدی نیست که رها شدن از این محدودیت خاص هدف اکنکار می‌باشد. هیچ چیز دیگری اهمیت ندارد مگر این رها شدن از محدودیت‌های آگاهی که در منیت انسان مرکزیت دارد. معدودی این را درک می‌کنند. بنابراین به سمت مسیری که در جستجوی امور مادی زندگی، پول، سلامتی و لذت‌های فیزیکی‌اند، سرگردان می‌شوند.

نقش انسان در این جهان این است که در یک بازی شرکت کند. چه در یک کمدی و یا یک درام به هر حال چلای اک این را ادراک می‌کند و حق شرکت نکردن و امتناع از شرکت در این بازی را دارد، به او تعلیم داده شده تا چگونه به عمل کرد ذهنش نگاه کند و همچنین به فعالیت‌های فیزیکی که در کالبد او صورت می‌گیرد. باید به‌طور متوالی و مداوم ادراک کند که مطلقاً هیچ یک از چیزهایی که از او می‌باشند، خود او نمی‌باشند. او به‌طور فیزیکی و ذهنی حاصل دیگران است.

این حصول از دیگران شامل عناصر مادی و زمینه‌ای است که او از آن آمده است و جسم او را تشکیل داده است که در منطقه ذهنی ممکن است شامل موجودات زیادی از جمله آشنایان و یا مردمانی که او در ارتباط و گفتگوی با آنها است، چیزهایی که او می‌خواند و اعمال کسانی که او به آن نگاه می‌کند، باشد. بنابراین او بخشی از تمامی چیزهایی است که او را احاطه کرده‌اند.

هرگاه شخصی به سئوالی که در مورد اک از او شده است پاسخ بدهد دلیل نادانی این شخص از اک است زیرا ممکن است فرد در مورد اک چیزهایی شنیده باشد ولی اینها دلیل شناخت او از اک نخواهند بود و برای چنین سئوالاتی پاسخی وجود ندارد. در واقع پرسش سئوالی که نمی‌توان پاسخی به آن داد بیهوده است و اگر پاسخی داده شود حقیقت ندارد. بنابراین هرگاه شخصی در چنین بیهودگی و فریبی قرار گیرد شخصی است که هیچ‌گونه تصور فیزیکی از جهان هستی ندارد و بدین صورت نیز هیچ‌گونه تصور ذهنی یا معنوی از مبدأ هستی نخواهد داشت. این مورد بدین دلیل نیست که اک فطرتاً رمز آلود است بلکه به این دلیل است که مشکلات اجتماعی انسان و نیازهای او کاملاً کاذب و مصنوعی هستند. هیچ اکیستی بدون محاسبه عمل نمی‌کند و او هیچ‌گاه به نتایج کار نمی‌اندیشد. او هیچ نقشه‌ای را پیاده نمی‌کند زیرا هیچ چیزی در این جهان وجود ندارد که برای او جهت دستیابی بدان جالب باشد. بنابراین اگر او شکست بخورد هیچ دلیلی برای پشیمانی ندارد و اگر موفق شود هیچ انتظاری جهت پاداش و تبریک گفتن ندارد او نمی‌داند عشق ورزیدن به زندگی و تنفر از مرگ چیست او از تولد یافتن خود خوشحال نمی‌شود و تلاش هم نمی‌کند که از مرگ دوری کند. هر آنچه که در زندگی او پیش آید هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد قلب او یا جستجویش جهت کامل شدن با خداوند صدمه ببیند.

در طی زندگی‌اش انسان باید با این دروغ اجتماعی بزرگ روبرو شود. دروغی که توسط نیروی کل به شکل توهم و مایای زندگی در مقابل او گذاشته شده است. توهم فوق به او می‌گوید دروغ اجتماعی بزرگ این است که او باید در نژاد انسانی مانند دیگران زندگی کند. او به دنیا می‌آید که در آن زندگی یا بندگی کند و این بندگی‌اش در راستای همین نیازهای کالبد انسانی‌اش می‌باشد اما اگر او فراتر از اتماساروپ خود برود بسیار در چشمان سوگماد موجود برتری خواهد شد. زیرا او دیگر نیازی به این دروغ اجتماعی ندارد این دروغ اجتماعی موجب نیازهای کاذبی در زندگی‌اش می‌شود که او را به سوی آنها جذب کرده است بنابراین هنگام فرا رسیدن مرگش قادر به متارکه نخواهد بود. آدمی هر چقدر در زندگی کمتر داشته باشد رهایی‌اش باشکوه تر خواهد بود.

تنهایی ناشی از این آزادی اینگونه نیست و اینگونه به دست نمی‌آید که او از مسائل روزانه و روزمره‌اش در دنیای انسانی‌اش کناره بگیرد و یا اینکه امنیت خود را در میان جمعیت‌هایی بیابد. بلکه او دیگر باور نمی‌دارد که قوانین این بازی همانا قوانین طبیعت هستند. بلکه

« لازم به توضیح است که پراترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

استحاله نفس یا ضمیر فرد به درون یک استقلال فردی بسیار عظیم‌تر است. این استقلال فردی بزرگ همیشه در تنهایی است زیرا تمامی کسانی که آنرا نمی‌شناسند با جهالت خویش به آن حمله خواهند کرد.

بنابراین این آزادی از نقطه‌ای آغاز می‌شود که مداخله دیگران یا احساس گناه دیگر قابل تحمل نیست، جایی که چلا احساس می‌کند دیگر نمی‌تواند جایگاه خود را به عنوان یک من حقیر در مقابل اجتماعی بیگانه تحمل کند و نمی‌تواند در مقابل جهانی قرار گیرد که در آن رنج و مرگ او را انکار می‌کند و یا اینکه عواطف منفی کاملاً بر او مسلط می‌شوند. به‌طور معمول او آگاهی ندارد که این افسردگی‌ها ناشی از تضادی است که بخشی از قوانین این بازی اجتماعی هستند. او دیگران و خدا را برای این یأس سرزنش می‌کند ولی در واقع هیچ کدام این‌ها مسئول نیستند.

او آغاز به اندیشه در مورد مطالب اصلی زندگی می‌کند و می‌خواهد که از چرخه مرگ و زندگی فرار کند. بنابراین آغاز به جستجو برای یافتن ماهانتا استاد اک در قید حیات می‌کند اگرچه ممکن است هیچ‌گاه از حضور چنین فردی آگاهی نداشته باشد. او گروه‌های دروغینی را می‌یابد که در تمام دنیا پراکنده شده‌اند. برخی در هند و برخی در نقاط مختلف دیگر دنیا هستند. او پیامبرانی دروغین پیدا می‌کند و معلمینی که هیچ‌کدام چیزی که ارزش جستجوی او را دارد به او نمی‌دهند. او در هیچ‌یک از امور زندگی به رضایت نخواهد رسید مگر اینکه به ماهانتا استاد اک در قید حیات در فروتنی دست یابد.

استاد اک او را به مسیر اکنکار معرفی می‌کند. مسیری که جهت پیروی از آن باید منضبط باشد. هیچ چیزی برای آموزش وجود ندارد مگر خود زندگی و چلا باید بی‌آموزد تا برای پیدا کردن ادراک حقیقی در درون خودش اطاعت بکند. اگر او تردید کند هیچ جایی برای او نخواهد بود ولی اگر اک را باور کند همه چیز به او اعطا خواهد شد. ماهانتا استاد اک در قید حیات در مورد تمامی چیزهای زندگی آنقدر بی‌پرده است که کسی او را باور نمی‌کند. زیرا به نظر می‌رسد او تمام جهان و رنج‌های آنرا طوری می‌بیند که گویی یک رویا هستند. اغلب چلا تصور می‌کند او نیز می‌تواند به هم‌چنین سطحی برسد. حتی اگر بتواند روش درست استحاله آگاهی را به دست آورد. ولی امکان‌پذیر نیست. زیرا تعالیم و تربیت در اک بدون یک اصرار جدی امکان‌پذیر نمی‌باشد. در طی سال اول موانع بسیاری در راه اکیست قرار داده می‌شود ولی در بیشتر موارد هر چقدر که موانع سخت‌تر باشند او مصرتر می‌شود. فرد جستجوگر ممکن است احساس کند که چیزی برای به‌دست آوردن وجود ندارد و با یک احساس بی‌عدالتی اک را رها می‌کند.

اما کسانی که باقی می‌مانند فکر می‌کنند این موانع فقط آزمون‌هایی هستند که ماهانتا استاد اک در قید حیات قرار داده و در واقع جهت مراقبت از اسرار معنوی بسیار عمیقی است که باید اکیست در نگه‌داری از این اسرار و آثار اک مورد آزمون قرار بگیرد. تمامی مشکلات او و کارما بر دوش چلا گذاشته می‌شود تا خودش بتواند مسئولیت آنها را به‌جای استاد اک در قید حیات بپذیرد.

نکته مشخصی در اینجا وجود دارد که مربوط به چلایی است که ادعا می‌کند می‌خواهد ماهانتا را به‌عنوان راهنمای سفر معنوی‌اش بپذیرد و از این لحظه به بعد او در یک مبارزه گسترده‌ای درگیر می‌شود که تمامی انرژی که تا به حال صرف پرورش منیت او شده است باید تغییر جهت یابد. او به‌زودی می‌آموزد که این در واقع مبارزه بین نفس و خویشتن حقیقی یا روح می‌باشد. هیچ‌کس نمی‌تواند به درستی این عمل را انجام دهد و خود به تنهایی از این مبارزه بیرون آید. در تمام مراحل این مبارزه چیزی وجود ندارد مگر فریبکاری ولی در این لحظه فریبکاری او که مأمور تمامی اعمالش می‌باشد نمی‌تواند عمل کند. عمل نمی‌کند و نمی‌تواند هیچ آینده و گذشته و حالی را در زندگی‌اش که ارزش کاری را داشته باشد ببیند. هنگامی که به این نقطه می‌رسد در واقع ادراک بر او متجلی می‌شود و اینکه چیزی ندارد که ثابت کند و چیزی ندارد که از دست بدهد بلکه او باید خودش باشد و دور از تمامی چیزهای دیگر به طور مستقل زندگی کند.

هنگامی که چلا وارد چنین مرحله‌ای می‌شود آگاه نیست که معمولاً چنین بصیرتهایی حاصل دور انداختن عادت می‌باشد. هنگامی که این را دانست استاد اک در قید حیات به چلا می‌گوید که او تازه چیز بسیار کمی بدست آورده زیرا فقط توانسته است وارد دروازه شود. برای رسیدن به ادراک عظیم‌تر او باید با اصرار بیشتری تمرین کند و این آزمونی است تا ببیند که آیا چلا ادامه می‌دهد یا نه یا اینکه اندیشه‌ای دارد از اینکه در اک مطالب بیشتری برای دریافت و آموختن وجود دارد. از طرف دیگر ممکن است چلا مسیر اک را ترک کند به این دلیل که بیش از این در اکنکار چیزی برای آموختن وجود ندارد.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

این اتفاق به این دلیل رخ می‌دهد که ماهانتا استاد اک در قید حیات احتمالاً در ذهن چلا تردیدی را کاشته است. تا زمانی که این تردید در ذهن چلا باقی می‌ماند او هنوز مأموریت دریافت یک بصیرت حقیقی در اک را نیافته است و کامل نکرده اگر او یعنی چلا بازگردد این بازی روزانه همیشگی به روش زیرکانه‌ای ادامه خواهد یافت تا اینکه بالاخره چلا یک بصیرت عمیق‌تری در اک بدست آورد. ماهانتا در طی مسیر نهایتاً می‌داند که او این بازی را نمی‌بازد زیرا برای او تفاوتی نمی‌کند که ببرد یا ببازد او چیزی ندارد که بخواهد ثابت کند یا چیزی ندارد که بخواهد از آن دفاع کند.

هدف ارتباط با استاد اک در قید حیات جهت متحول ساختن چلا به سوی مراتب بالاتر معنوی است ولی برای او اهمیتی ندارد که به زندگی‌اش ادامه دهد یا بمیرد. او خواستی ندارد تا آدم مهمی باشد یا شهرت داشته باشد و یا نامی از او باقی بماند. یا خواستی جهت اثبات جسارت و یا به وجد آوردن، دلواپسی و نگرانی ندارد. او کاملاً می‌بیند که اندیشه‌اک در پس تمامی اعمال و افکار و احساسات قرار گرفته است و هر چیزی به غیر از اک توهم است. بنابراین او می‌داند که نیروهای کل زندگی را کنترل می‌کنند در اینجا پس با آن نمی‌جنگد و سعی می‌کند که تمامی چلاها را غیر وابسته نگاه دارد و تا آنجایی که ممکن است از کل و تاثیرات آن جدا باشد.

هنگامی که فردی فعالیت ذهنی خود را متوقف می‌سازد شک و تردید در او به وجود می‌آید. آنچه که مانع پیشروی فرد می‌شود از بین رفتن انگیزه‌های نفس یا من است که در نتیجه فرد مشکل خود را حل نمی‌کند و یا از تفکر بازمی‌ماند او نوعی دلواپسی دارد. کاملاً همه جا برای او تاریک شده است و احساسات و عواطفی که او را تحریک می‌کند به صورت برد و باخت او را فرا می‌گیرند. این یک مانع دو طرفه جهت فردی است که خود را در چنین موقعیتی قرار می‌دهد. تا زمانی که مشکل خود را با ماهانتا مطرح نکرده نمی‌تواند خود را از این دام رها کند.

پارادوکسی که وجود دارد این است که آگاهی خالص به طور هم‌زمان هم مثبت است و هم منفی، هم چیزی هست و هم چیزی نیست، هم پر است و هم خالی. بنابراین دستیابی به آگاهی برتر کاملاً به شکل چرخشی در درون یک چرخه تضادگونه است.

بخش مثبت آن شامل یک آگاهی مثبت و فعال است وقتی که چلا بدان می‌رسد آرامش می‌یابد و همه چیز را ادراک می‌کند بنابراین کاملاً درست است که بگوییم وقتی که فرد تمامی محتویات ذهن خود را خالی کند هیچ چیز دیگری وجود نخواهد داشت و بخش منفی پارادوکس مربوط است به آنچه که باقی مانده است. خالی بودن صرف است و این بخش ترسناک آگاهی است. و فرد سرشار از ترس می‌شود و فکر می‌کند چه زمانی گمراه شده است. این را اغلب کارهای وحشتناک کل می‌نامند.

تفکر معمول در مورد بخش مثبت همان نور و صوت است و برای بخش منفی تاریکی است. این تاریکی خداوند است که بسیاری آن را هنگامی که در مسیر خداوند قدم می‌گذارند تجربه می‌کنند. تاریکی است زیرا تمامی تبعیض‌ها و تمایزات از بین می‌روند همان‌گونه که تمام تمایزات در تاریکی فیزیکی نیز ناپدید می‌شوند.

بنابراین پارادوکس همان است که نور تاریکی است و تاریکی نور و صوت است. بیشتر کسانی که هر دو اینها را تجربه کرده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند. آنها تفاوت بین مثبت و منفی قائل نمی‌شوند زیرا هر دو این کیفیات را دارا هستند و هر دو این کیفیات در اک می‌باشند. بیشتر افراد تصور می‌کنند که تجربه معنوی یک تجربه مذهبی است و معنویت یکی از ضرورت‌های پدیده‌های معنوی است آنها معتقدند که معنویت و عرفان مذهبی با هم یکی هستند. البته درست است که ارتباط مهمی بین این دو وجود دارد ولی این چنین مستقیم نیست و آنچنان که بیشتر مردم فکر می‌کنند نمی‌توان به‌عنوان یک اصل مشخص آن را تعیین کرد.

هنگامی که تجربه معنوی و تمامی تعابیر روشنفکرانه مجزا می‌شوند مانند یکی شدن با خدا یا با مطلق یا با جهان روح تنها چیزی که باقی می‌ماند یک وحدت غیر قابل تمایز است. این اصلی را به وجود می‌آورد که وقتی چلا به آن مرحله می‌رسد هیچ چیز دیگری باقی نمانده است برخی آن را وحدت با خداوند می‌نامند اگرچه این تنها یک تعبیر است و به هیچ عنوان خود آن تجربه نیست. این تنها سخن کسانی است که دارای ذهنهای تحلیلی هستند. ولی بیشتر آدمها چنین ذهنی ندارند و بنابر این آنچه که هست این است که همه چیز (به درون) تجربه او وارد می‌شود. همین است و چیزی بیشتر از این نمی‌باشد! چنین تجربه‌ای شخصی است و در عین حال چنین نیست زیرا به‌طور غیر مشخص رشد می‌کند. هنگام مراقبه بر چنین تجربه‌ای پس از عبور از آن فرد اغلب به سمت یک شکل مذهبی

می‌رود، اینها فقط تفکرات بعد از چنین تجربه‌ای هستند و در واقع آن چیزی نمی‌باشند که در لحظه آن تجربه رخ داده است.

می‌توان گفت که این‌گونه حقیقت را تجربه می‌کند. روشهای متفاوتی برای بیان آن دارد. او ممکن است احساس کند در مناطقی فراتر از زمان و مکان رفته است او می‌داند و می‌بیند که چه اتفاقی رخ داده است. یک‌نوع مرجع دیگر وجود دارد که به‌عنوان نوعی ذوب شدن و رفتن به سمت چیزی فراتر از فردیت تعبیر می‌شود، چیزی مانند از دست دادن شخصیت و حرکت کردن به درون جهان ذهنی جایی که عرفاً آگاهی کیهانی را تجربه می‌کنند و باور می‌کنند که این یک حقیقت غایی است. اما او نیاموخته است که در چنین جهانهای فراتر از زمان و مکان حرکت کند. زیرا منطقه ذهنی هنوز مانعی برای مناطق مادی - معنوی محسوب می‌شوند و این همان تجربه‌ای است که اغلب انسان را به سمت انگیزه‌های خودخواهانه هدایت می‌کند. هنگامی که فرد دارای تجربه عارفانه و مذهبی شده است او دیگر نمی‌خواهد که به پیروان خود خدمت کند. بسیاری از راهبان و مذهب‌پویانی که به این مرحله می‌رسند از طریق مراقبه و مواد مخدر بسیار علاقمند می‌شوند که در چنین مرتبه‌ای باقی بمانند. و از ارائه آنچه که تجربه کرده‌اند به جهان به شکل فعالانه‌ای امتناع می‌کنند. سفر روح ارتباطی با چنین چیزی ندارد. تجربیاتی که فرد در این زمینه دارد به او انگیزه و هدفی جهت خدمت و رسیدن به قلب خداوند و همکار خداوند شدن می‌دهد. او دارای یک ایده‌آل حقیقی در ذهن خود است و هیچ چیزی را نمی‌پذیرد مگر آن را و کسانی که تلاش می‌کنند به آگاهی کیهانی دست پیدا کنند و تجربیاتی در این زمینه داشته باشند. کسانی که از فریب‌های کل‌نیرانجان پیروی می‌کنند فقط می‌خواهند زندگی را به‌طور خودخواهانه‌ای سپری کنند. زیرا به آنها یک مرحله رویاگونه در آرامش و خوشی عطا می‌کند که چیزی از آنها نمی‌خواهد بلکه یک انرژی تهی‌گاهی و عدم خدمت به دیگران در آن وجود دارد. چنین فصلی اغلب فرد را به سوی مرگ و افسردگی و غم هدایت می‌کند. به بیان دیگر عرفان‌گرایی نوعی فرار از زندگی و مسئولیت‌ها و وظایف آن می‌باشد. عارف به درون یک جذبۀ خصوصی از آگاهی کیهانی می‌رود و پشت خود را به سوی دنیا برمی‌گرداند و نه تنها غم‌های خود را فراموش می‌کند بلکه احتیاجات و غم‌های دیگران را نیز از یاد می‌برد.

اگر چلایی در جهت سفر روح عمل کند و کسی را در مناطق پایین مشاهده کند که به کمک او احتیاج دارد باید سفر خود را رها کند و جهت خدمت به آن فرد برود. عمل ورود به جهانهای آسمانی از طریق سفر روح یک عشق سوزان برای سوگماد در بردارد که باید این عشق با نیازهایی که از سمت جهان جاری می‌شود و مردمان و موجودات دیگر جهان را نیز در برمی‌گیرد ملاقات کند و این عمل را می‌توان در رفتارهای خیرخواهانه و بخشش و قربانی کردن خود یا از خودگذشتگی اجرا کرد و این صرفاً نباید به صورت شفاهی باشد. ماهانتا استاد اک در قید حیات کسی نیست که صرفاً به شما پیشگویی‌هایی از آینده بدهد بلکه او پیام‌آور اک است و تفاوت بسیاری بین این دو وجود دارد. کسانی که صرفاً پیشگویی می‌کنند در واقع خوانندگان پرونده‌های روانی در مناطق پایین‌تر هستند و عموماً از جهانهای اثیری ناشی می‌شوند، ولی ماهانتا استاد اک در قید حیات فرمان الهی را مستقیماً از سوگماد منتقل می‌سازد و او مجرای برای صدای سوگماد است و در این صورت چیزی از ذهن او نمی‌آید بلکه مستقیماً از قلب قادر متعال جاری می‌شود.

او آن‌طوری است که غیر شخصی سخن می‌گوید و هیچ‌یک از کلمات او شخصی نمی‌باشد او آنچه را که باید بدهد می‌بخشد نه از خود بلکه از منشأ الهی می‌بخشد و نه از یک طبیعت مذهبی بلکه از خود حقیقت می‌بخشد. او اغلب چنان عمل می‌کند که به نظر می‌رسد این یک عمل‌کرد طبیعی در زندگی‌اش است، ولی می‌تواند از عمق جذبۀ الهی باشد که او در مرحله (ترانس) به‌دست می‌آورد.

این بخشی از آثار اکنکار است که به‌نام اک ویدیا شناسایی شده و ماهانتا استاد اک در قید حیات تنها کسی است که می‌تواند این‌نوع پیش‌گویی را ارائه دهد. تفاوت بسیاری بین پیشگویی و از پیش گفتن وجود دارد. پیش‌گویی از یک ناحیه معنوی مرکزی می‌آید که به‌نام آنامی لوک شناخته می‌شود و سوگماد در آن سکونت دارد. از پیش گفتن صرفاً یک پیش‌گویی است که دارای طبیعتی روانی است. چلا به زودی متوجه تفاوت بین این دو می‌شود و هرآنچه را که دارای طبیعت روانی می‌باشد رها می‌کند و این‌نوع طبیعت‌های روانی ممکن است جهت تحولات معنوی او مانع رفتنش به‌سوی جهانهای آسمانی شود.

پیام‌آوری دارای طبیعت بسیار بالایی است و اندکی هستند که می‌توانند اسناد اک ویدیا را بخوانند معمولاً ماهانتا استاد اک در قید حیات است که پیام‌آور پیروان اکنکار می‌باشد. این مورد دارای اهمیتی خاص است زیرا نشان دهنده این است که هیچ‌کس

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

نمی‌تواند خود را به‌عنوان یک پیامبر معرفی کند بدون آنکه دارای یک زمینه متناسبی باشد و از طرف سوگماد جهت این‌کار به او مأموریتی داده باشد. پاسخ این است که هر کسی بدون داشتن درجه وصل بالایی در اکنکار ادعای پیام‌آوری بکند ممکن است باور کند که چنین هست ولی این یک خود فریبی است و به دلیل چنین اظهاراتی که از ذهن او ناشی می‌شود ممکن است آن را حقیقت بپندارد.

او تنها کسی است که می‌تواند با یک دقت منطقی که از جهانهای روانی ناشی می‌شود پیش‌گویی‌هایی انجام دهد ولی پیش‌گویی‌های او ممکن است همیشه حقیقت نداشته باشد و بعد از گذشت زمان دیگر آن دقت لازم را در بر نخواهد داشت. این پیش‌گویی‌ها تحت هر شرایطی درست نمی‌باشند زیرا در ارتباط با نیروی کل می‌باشند که بر جهانهای منفی حکومت می‌کند. این جهانهای مناطق ذهنی همان چیزهایی هستند که انسان به‌عنوان قلمروهای روانی می‌شناسد و بنابراین غیرقابل اتکا هستند. همچنین تغییر می‌کنند زیرا در ارتباط با آدمها و شرایط هستند که تغییر می‌کنند و در حرکت زمان از طریق فضا قرار دارند و این افراد و حوادث نیز مرتبط با فضا و زمان هستند. پیش‌گویی در مورد یک فرد در یک مسیر روانی در یک زمان ممکن است درست باشد اما در یک زمان دیگر درست برعکس است بنابراین مهم‌ترین مشکلی است که وجود دارد زمانی که فرد این پیش‌گویی‌ها را انجام می‌دهد و او نمی‌تواند پیش‌گویی را دقیقاً از زمان درست آن بگوید. زیرا او نمی‌تواند این پیش‌گویی را در سطح جهانهای روانی بررسی کند. بنابراین زمان حادثه ممکن است زمان پیش‌گویی اکنون باشد و یا در آینده بسیار دور. اگر زمان معینی در دقت حادثه مقرر کند تمامی آن ناشی از منطقه ذهن است و غیر قابل اتکا.

بنابراین بهتر است که از پیش‌گویی‌های روانی دوری کنیم زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند آینده را بگوید آنها تنها حدس می‌زنند. فقط پیامبر است که می‌داند و صدای سوگماد را می‌شنود. او تنها می‌تواند حقیقت را ارائه دهد. پیامبر ماهانتا استاد اک در قید حیات است. او ایمان و روح را در درون هر فردی که در ارتباط با او قرار بگیرد چه در جسم باشد و چه در اتماساروپ پدیدار می‌کند. او با جوهره خالص صحبت می‌کند و این نهایت حقیقت آرامش و دربر گیرنده کل و وحدت خلوص غایی است.

جوهره اک متعلق به مرگ یا زندگی نیست. خلق نشده و ابدی است و فرضیات من آگاه توسط تخیلات دروغی مجزا و متمایز می‌گردند. اگر بتواند از تفکرات متمایزانه رها شود هیچ‌گونه افکار دل‌خواهی و اختیاری برای برانگیختن و به‌وجود آوردن اشکال، شرایط و موقعیت‌ها و موجودیت وجود نخواهد داشت.

روح دارای دو منظرگاه است و استعاره دو دروازه روح به معنای این است که هم می‌تواند به بیرون یعنی هم به جهان فضا - زمان یا پیندا که جهان تبدیل شدن است، نگاه کند و هم به جهانهای **سات‌دشا** که جهانهای معنوی واقعی خداوند و جهان بودن می‌باشد. ورود به آگاهی حقیقی، روح چلا را از تمام کثرت و جمعیتش و همچنین از تمامی چیزهای مربوط به جهانهای روانی و فیزیکی خالی می‌سازد. این اوج آگاهی روح است زیرا از این پس می‌تواند آنچه را که سوگماد مایل است او بداند و ببیند و آنچه را که در این جهان گنج کننده انجام می‌دهد با درخشش تمام مشاهده کند.

روح دارای دو تجلی پدیدار و ناپدیدار می‌باشد، آن را به‌عنوان ورود به کالبد، بیرون رفتن از کالبد هنگامی که کالبد متولد می‌شود یا می‌میرد می‌شناسد.

به دلیل اینکه چشم انسانی و حواس او قادر به دیدن و شنیدن در مورد تجلیات روح نیستند سئوالات بسیار زیادی به طور مداوم در ذهن چلا در مورد وجود روح انگیخته می‌شود. آیا او هیچ‌گاه نمی‌باید تجربه خارج از آگاهی انسانی داشته باشد.

جوهره اکنکار شامل یک دیدگاه جدیدی از زندگی و تمامی چیزها می‌شود، اگر شخصی بخواهد بیشترین دستاورد را از زندگی و اک داشته باشد باید خیلی فراتر از عادت‌های معمولی و افرادی که او را در زندگی روزمره کنترل می‌کنند برود. او باید تلاش کند تا ببیند آیا راه دیگری برای دآوری در مورد چیزها وجود دارد یا نه و یا اینکه آیا این روش عادی زندگی او همیشه برای رضایت نهایی و پاسخ‌گویی نیازهای زندگی‌اش وجود دارد که مانع آزادی‌اش می‌شود؟

باید با تلاش راهی پیدا کند تا به او یک احساس کامل شدن ببخشد. اک این کار را انجام می‌دهد و به فرد اطمینان می‌دهد که یک دیدگاه جدیدی در زندگی پیدا خواهد کرد که بسیار دیدگاهی رضایت بخش‌تر و عمیق‌تر و با طراوت‌تر خواهد بود. این طبیعی است ولی تحول ناگهانی و عظیم ذهنی که فرد باید در طی زندگی‌اش از آن عبور کند البته مأموریتی ساده نیست. نوعی غسل تعمید سوزنده است و فرد باید از میان یک طوفان بزرگ و زلزله و کوه‌های لرزان و قطعات بزرگ صخره‌ها عبور کند.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»



به دست آوردن یک دیدگاه جدید در زندگی چلا طبق گفته پيروان اک **اکشار** گفته می‌شود. این اکشار را می‌توان به نوعی همان چیزی گفت که در مذاهب به آن روشن‌ضمیری می‌گویند منتهی محتوای آن هم نور است و هم صوت. بدون آن اک مانند خورشیدی خواهد بود که نور و حرارتش را پرتو افشانی نمی‌کند.

اکشار یک جمع‌بندی نیست که توسط استدلال به‌دست آمده باشد در عین‌حال تمامی توصیفات روشن‌فکرانه را انکار می‌کند. هر کس که اکشار را تجربه کرده باشد همیشه دچار عدم توانایی در توضیح منطقی چنین تجربه‌ای خواهد بود. وقتی که در کلام یا به صورتی توضیح داده شود محتویات آن به‌نظر چند جانبه خواهند رسید. افراد غیر واصل نمی‌توانند توسط آنچه که به شکل بیرونی نامرئی است آنرا دریافت کنند در عین‌حال کسانی که این تجربه را داشته‌اند آنرا کاملاً ادراک می‌کنند و می‌توانند آنچه را که خالص است از تجربیات ناخالص تشخیص دهند. تجربه اکشار همیشه توسط آن چیزی که غیر منطقی، غیر قابل ارتباط و غیر قابل توضیح است مشخص می‌گردد.

ریازار تاز می‌گوید درست مانند آتش بزرگی است که آنچنان بدن را می‌سوزاند که شخص نمی‌تواند از درد و رنج آن سخن بگوید. فقط آنرا تجربه می‌کند و پس از آن تمامی تجربیات زندگی‌اش تغییر می‌کند.

کاملاً قابل توجه است معرفت الهی درون اکشار در ارتباط با حیاط جهانی است و در عین‌حال به‌طور هم‌زمان در ارتباط با تجربه در ابدیت است اگرچه این دانش، دانش غائی نیست. زیرا دوباره و دوباره هنگامی که چلا در زمانهای دیگری و مناطق دیگر اکشار را تجربه می‌کند، زمانی که او ظرفیت بیشتری برای آگاهی و معرفت سوگماد خواهد داشت، به‌سراغ او می‌آید. بهترین توصیفی که از اکشار می‌توان داد این است که یک‌نوع مشاهده درونی است که در درونی‌ترین بخش آگاهی فرد صورت می‌گیرد. در راستای چنین تجربه‌ای یک حس اعتماد و اقتدار کامل به‌دست می‌آید زیرا تمامی وجوه منفی را دفع می‌کند. آنچه را که ناشی از نیروهای کل در منطقه ذهنی است و جایگزین آن نوعی انعطاف و لطافت می‌شود. اگرچه که شخص تجربه اکشار را در جهان معنوی و فراتر از زمان به‌دست آورده است ولی احساس می‌کند که ریشه‌اش در جایی دیگر قرار دارد. او احساس می‌کند که ریشه‌های اکشار در چیزی دائمی است که او را جهت پذیرش توانایی و اعتماد آماده می‌سازند. این ابدیت و پایداری همان چیزی است که ما به نام سوگماد می‌شناسیم جایی که تمام ریشه‌ها به آن وصل می‌شوند و همه چیز به آن منتهی است. این تجربه غیر شخصی است در عین‌حال فرد می‌داند که تمامی ریشه‌ها در قلب خداوند قرار گرفته‌اند اگرچه این همه واقعاً به نظر غیر شخصی می‌رسد با این‌حال هر تجربه‌ای برای شخص تجربه کننده کاملاً فردی است و یک احساس غیر قابل اجتنابی وجود دارد که همراه با تجربه اکشار است که شامل شکستن تمامی چیزهایی می‌شود که در این جهان مادی بر موجودیت فرد تحمیل شده‌اند و محدودیت‌ها را بوجود آورده است. این شکستن محدودیت‌ها از نوع منفی نیست بلکه دارای یک مشخصه است زیرا به معنای یک گسترش بی‌نهایت آگاهی درون فرد است. آن احساس عمومی که اغلب چلا از آن آگاهی ندارد و مشخصه عمل‌کرد آگاهی او می‌باشد مربوط به محدودیت و وابستگی است که به روی یکدیگر عمل می‌کنند. که در مقابل آن، اکشار فطرتاً شامل فراتر رفتن از تقابل این دو نیرو است و فراتر می‌رود تا به سوی قلمروهای آسمانی می‌رسد جایی که فقط آزادی و نشاط از بودن وجود دارد.

برای رها شدن از این محدودیت چلا باید یک مسافر روح شود که می‌تواند به مناطقی که همه چیزها به‌طور گسترده‌ای برافراشته شده‌اند حرکت کند. هنگامی که فرد اکشار را تجربه کرد حتی یک کلیه کوچک برای او یک کاخ مجلل خواهد بود زیرا تیزی و هوشیاری او و حس معنوی او افزایش پیدا کرده است از طرف دیگر بدون اکشار یک کاخ بسیار بزرگ ممکن است به نظر بسیار کدر و کوچک باشد درست مانند یک کلیه دلگیر.

اکشار به‌طریق مختلفی برای چلا رخ می‌دهد. ممکن است به شکل یک تجربه لحظه‌ای باشد از طرف دیگر ممکن است روزها و ساعت‌ها به‌سوی او جاری شود و فرد تجربه کننده ممکن است روزها و ساعت‌ها در این تجربیات باقی بماند در عین‌حال او قادر است که وظایف روزانه خود را بدون اینکه متوجه باشد انجام دهد او ممکن است یک‌زمان مشخصی را در روز برای ورود این تجربه داشته باشد. درست مانند اینکه خود را برای آن تعلیم داده است و برای یک زمان مشخص نیز در این تجربه باقی بماند و سپس دوباره به جهان مادی برگردد. بنابراین مطالعه ذهن و تجلیات آن بسیار ضروری است چلا به‌زودی یاد می‌گیرد که روشن‌ضمیری روشن‌فکرانه‌اش روشی پست‌تر برای رسیدن به خداوند است اگر او می‌خواهد به دانش حقیقی و معرفت الهی دست یابد باید اکشار را از طریق ماهاتتا استاد اک در قید

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

حیات جستجو کند. حتی اگر مسیر انکار را در پیش بگیرد در جستجوی افکار باشد ممکن است پس از آن سرگردان باشد زیرا اجتماع اغلب یک اکیست را رد می‌کند و نمی‌پذیرد. او یک مرتد است زیرا طریقت اک آن چیزی است که او را نسبت به زندگی متصانه بیگانه ساخته است زیرا اکنون تمامی ثروت و قدرتی را که در این جهان توسط موجودات فانی قابل دسترسی نیستند در دست خود دارد. با این حال دچار احساس خودستایی نخواهد شد، زیرا هنگامی که جریان اک او را به عنوان مجرای استفاده می‌کند او دارای احساس فروتنی می‌شود و متوجه شده است که اک او را انتخاب کرده است به این دلیل که او خود را منضبط ساخته تا نیروهای پربار و غنی اک را در بر بگیرد. کار دیگری در این جهان ندارد مگر اینکه در خدمت اک باشد. اگر چنین باور کند که مجرای برای اک می‌شود و در عین حال هیچ چیزی در این زندگی برایش وجود ندارد مگر شادی‌ها و نشاط‌های دنیوی، او اشتباه بسیار وحشتناکی کرده است.

سوگماد نشاط‌های آسمانی را به تمامی کسانی که انتخاب شده‌اند و آنها را به دست آورده‌اند می‌دهد. اگرچه این فقط وقتی است که شخص خود را در مسیر اک منضبط ساخته است. آگاهی روشن‌فکرانه که بالاترین تجلی نیروهای کل است هنگامی دور افکنده می‌شود که شخص وارد افکار شود و در مکان خودش باقی بماند و فقط زمانی مورد استفاده قرار بگیرد که برای چلا در این جهان مادی ضرورت دارد.

برای رسیدن به حل مشکل از طریق استفاده از آگاهی روشن‌فکرانه یک روش بسیار پیچیده است و به مانند فکر کردن درون یک دایره یا نگاه کردن به دو قسمت یک سؤال است و هیچ‌گاه راضی نخواهند بود و مانند انسانی که در یک کویر بسیار گسترده راه می‌رود و در جستجوی آب است همچنان در جستجو خواهد بود و مانند انسانی خواهد بود که سعی دارد چیزی را به یاد بیاورد. آن چیزی که زندگی‌اش بدان بستگی دارد و آنرا فراموش کرده است این مرحله یک انقباض معنوی است که هنگام ملاقات چلا با ماهانتا استاد اک در قید حیات حل می‌شود. ممکن است به صورت اصوات شفاهی صورت بگیرد ولی معمولاً به صورت یک ارتباط درونی که بین چلا و استاد اک در قید حیات رخ می‌دهد متجلی می‌شود. هنگام ملاقات ماهانتا چه شکل درونی و چه شکل جسمی او معمولاً می‌لرزد. عرق می‌کند و یک احساس هیجان بسیار زیادی به او دست می‌دهد. سپس این سؤال مانند یک جرقه در ذهن او آشکار می‌شود و او می‌تواند سپس پاسخ‌ها را که در ذهن او مانند جرقه‌ای ظاهر می‌شوند، حتی همه چیز را با روشنی ببیند. لحظه‌ای ادراک، عموماً بسیار خلاصه و کوتاه است ولی برای او ممکن است یک ساعت، یک سال یا حتی بیشتر به طول انجامد در این حال پیام کاملاً مشخص، صریح و تأثیرگذار است و او اغلب قادر به دیدن، شنیدن و ادراک آن خواهد بود ولی زمانی به طول می‌انجامد تا تمام این پیام را دریافت بکند. این همانا بشارت جاویدان اک می‌باشد.

## فصل سوم

### پهار زواس (قانون) انکار

انسانی که نمی‌تواند تنها با ایمان زندگی کند باید و باید استدلال و منطق او راضی شود، باید بیاموزد که مراقبه بر اک تنها راه طریقت است. این مراقبه نیرویی بسیار عظیم است. و گفته می‌شود که **لائیتسی** استاد بزرگ اک دائماً از سوگماد درخواست می‌کرد تا برای او افرادی را که متمایل به امور معنوی هستند نزد او بفرستد و طولی نمی‌کشید که افرادی به عنوان شاگردان او بر وی ظاهر می‌شدند.

مراقبه معنوی اک بزرگ‌ترین سرچشمه قدرت برای چلا است و آن هدف غایی است که برای او باقی مانده است و به او کمک می‌کند تا هر کجا که منطق و دیگر چیزها به او پاسخ نمی‌دهند با مراقبه کردن پاسخ خود را دریافت کند.

اگر چلا به ماهانتا استاد اک در قید حیات برسد و بگوید مراقبه معنوی اک پاسخ‌های سئوالات او نمی‌باشند به او توصیه می‌شود که دائماً با مهدیس‌ها که واصلین حلقه پنجم هستند ارتباط برقرار کند. اینها افرادی هستند که تجربیات واقعی داشته‌اند و ارتباط مداوم با آنها به چلا کمک می‌کند تا معنویت پنهان درون او بیرون آورده شود. مهدیس‌ها افرادی بالاتر هستند که ذهن و اراده چلا را به سمت اهداف الهی باز می‌گردانند و بیش از اینها دارای

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

نیروی هستند که خواست قوی برای زندگی معنوی چلا را برمی‌انگیزانند. بنابراین در قدم اول اجتماع چنین زنان و مردانی بسیار مهم است.

انسان به آرامش دست نمی‌یابد مگر در جهانهای ابدی، اگر او در جای دیگری به جستجو بپردازد نهایتاً در مسیر کل راه خود را می‌یابد و به روی چرخ آواگوان هم‌چنان می‌چرخد و می‌آید و می‌رود و در چرخه‌ها و مرگ‌ها و تناسخات بی‌شماری قرار می‌گیرد. بنابراین تفکرات متافیزیکی منع شده‌اند زیرا انسان را دائماً در چرخه آواگوان نگه می‌دارند.

در این جهان مادی همه چیز نسبی است. در جهانهای خداوند هیچ‌چیز نمی‌تواند بدون ارتباط با دیگری وجود داشته باشد مگر از طریق اک. اکیست می‌داند که باید خود را در مسیر رسیدن به خداوند راهبری کند و حتی ماهانتا استاد اک در قید حیات نمی‌تواند به او کمک کند مگر اینکه او بنابر قوانین اکنکار حرکت کند. آنچه که او بدست می‌آورد ناشی از تسلط بر نفسش، شفقت و خود هوشیاری و معرفت می‌باشد. تسلط بر نفس ارتباطی با ریاضت دادن خود ندارد بلکه تسلط بر حواس و عواطف می‌باشد. فضیلت شفقت به شکل منفی همانا عدم آزار رساندن به دیگران است در حالی که تجلی مثبت آن کمک کردن، بخشش و احساس همدردی است.

هوشیاری از خود شامل موشکافی اعمال خود فرد و انگیزه‌های او می‌باشد و اینکه هرچا که هست به تماشای شهوات و خواسته‌های خود و اعمال و افکار خود که از ذهنش عبور می‌کند مشغول می‌باشد و این یک مطالعه دقیق از عمل‌کرد فیزیکی‌اش که شامل حرکات عضلانی، ضربان نبض و خون و جریان تنفسی و دیگر عمل‌کردهای فیزیکی‌اش است می‌باشد. این آگاهی کمک می‌کند تا فرد طبیعت توهمی من پست خود را ادراک کند. معرفت به معنای معرفتی الهامی یا خلاق است و هنگامی که ذهن آرام می‌شود این معرفت طلوع می‌کند.

دستیابی به چنین وضعیتی توسط انجام تمرینات تنفسی و کنترلی که بسیار ساده‌اند در بسیاری از تمرینات معنوی اک نیز توصیه شده و، آغاز می‌شوند و ذهن را به سمتی هدایت می‌کند که تنها به یک چیز فکر کند. شفقت و معرفت به‌روی یکدیگر عمل می‌کنند. شفقت باعث می‌شود که انسان در نزد پیروانش موجودی خوب شناخته شود و همچنین برای خودش نیز سودمند باشد.

هدایای تفکر، زمان، انرژی، ثروت و تمامی این‌ها به قیمت کاهش منیت انسان گسترش می‌یابد و با تقلیل یافتن منیت، معرفت برانگیخته می‌شود و با برانگیخته شدن معرفت شفقت افزایش می‌یابد و هر چقدر واضح‌تر شود تمایز بین من و آن من دیگری که غیر واقعی است مشخص‌تر می‌شود. معرفت درخشانی که به‌تدریج خودش را متجلی می‌سازد در درون ذهن آرام و همچنین قلبی که به روشن‌ضمیری کامل بر اکشار دست یافته است قرار دارد.

هدف زندگی انسان در سیاره زمین این است که به تناسخات خود پایان دهد. زیرا تناسخات درسی است که در واقع به شکل تنبیه کردن است و روح برای خود این تنبیه را مقرر کرده است و تا زمانی که نفهمد به درجه خلوص رسیده است نمی‌تواند به درجه سوگماد باز گردد. هدف نهایی افراد رسیدن به این مرتبه آخر است یعنی هیچ‌گاه دوباره در سیاره زمین با این سیستم سیاره‌ای متولد نشود و همچنین هدف کسانی که باید در این جهان پیندا به‌سر برند این است که از یک نشاط جاویدان اطمینان داشته باشند و اینکه سیاره زمین دیگر هیچ‌گاه روح او را به سمت خود نخواهد کشید تا در مدار سنگین و جسمانی او اسیر شود. این رسیدن به درجه کمال و جریان عدم مادی‌گرانی در واقع تسلیم شدن تمام منیت‌ها زمانی آغاز می‌شود که روح زندگی خودش را در اینجا آغاز می‌کند و از تمامی مراحل وجود عبور می‌کند ولی در ابتدا هرکسی باید تمام وظایف مربوط به این موجودیت فعال را به جای آورد و باید بداند که تنها با دعا کردن یا با انجام امور خیر و یا انگیزه‌های خیرخواهانه و عشق بر آن نمی‌توان به درون قلب سوگماد راه یابد.

به هر حال اگر چیزی بتواند به این عدم وابستگی از مادی‌گرایی کمک کند صرفاً عمل است، جایی که یک رفتار یا یک عمل خیلی بیش از هزاران فکر خوب و نیک ارزش دارد و می‌تواند آنچه را که روح را به‌سوی جهانهای آسمانی هدایت می‌کند به همراه آورد. ولی تا زمانی که او وابسته به چیزی است و در جستجوی انجام رفتار نیکو است تا او را به سمت بهشت هدایت کند، فقط یک گمگشته است. تنها زمانی که وابستگی خود را از اعمال و امور دنیوی رها می‌کند، می‌تواند پیشرفت معنوی داشته باشد.

جهان مادی با تمامی اعمالی که هدف نهایی آن ایثار است باقی نمانده می‌شود. این ایثار به معنای هدیه داوطلبانه خوشتن است و با اجرای این هدیه داوطلبانه است که

« لازم به توضیح است که پراترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

انسان عملی را بدون اینکه در آن دیدگاه مادی‌گرایی داشته باشد اجرا کرده است. هدف نهایی یک عمل می‌باید خدمت کردن به دیگران باشد کسی که بی‌عملی را در عمل کردن و عمل کردن را در بی‌عملی می‌بیند در میان انسانهای دیگر بسیار حکیم است. او در واقع با قوانین واقعی در تمامی اعمال خود هماهنگ شده است و چنین انسانی که از تمامی نتایج اعمال خود چشم‌پوشی کرده است همیشه خشنود خواهد بود و به هیچ کس تکیه نمی‌کند مگر بر ماهانتا استاد اک در قید حیات، پس تمام اندیشه‌های او سرشار از معرفت است. و تمامی اعمال او شامل ایثار و تمامی رفتار او حقیقتاً محترمانه است. تمامی انسانها در درون خود مرگ‌پذیری را دارند. این خواست، درون آنها کاشته شده است. این بخشی از آگاهی کل است که انسان آرزوی خود انهدامی برای خود و دیگران دارد. همین است که باعث بوجود آمدن جنگ‌ها، خشونت و از بین رفتن سرزمین‌ها می‌شود. همین است که باعث می‌شود که انسان آزار، اذیت و مرگ را برای خود یا همسایه‌اش سبب می‌شود. اکثر خودکشی‌ها در انواع حیوانات و در برخی از قبایل، در واقع بخشی از اجرای نیروی کل است تا از کالبد و این اندیشه که مرگ را بنابر آرزوی خویش اجرا کنند خلاصی یابند.

این تابوی اجتماعی که در مورد خودکشی وجود دارد کاملاً غلط است. بسیار نیز ترجیح می‌دهند تا خودکشی را انکار کنند تا آنکه آنرا مورد بحث قرار دهند. خانواده‌ها اغلب انکار می‌کنند که برخی از اعضای آنها از نوعی خود انهدامی یا خودکشی مرده‌اند و اظهار می‌کنند که نوعی تصادف بوده است. عادات استفاده از مواد مخدر در درون خود نوعی ابزار این آرزوی خودکشی است. بیماری و امراض غیر قابل علاج انسان تنها زمانی مداوا می‌شوند که او نهایتاً یک آگاهی خالص را در درون خود پرورش دهد که هیچ‌گونه اثری از نیروی فساد کل در آن وجود نداشته باشد.

خودکشی یکی از منظرگاه‌های زندگی در این جهان مادی است که حاصل گرفتاری مداوم انسان در این جهان است. انسان همه چیز را به قلب و ذهن خود وابسته ساخته است و این وابستگی اساس و علت خودکشی در انسان است که در راستای آن تعالیم کل را پرورش می‌دهد. نمونه بارز آن کناره‌گیری از زندگی است که به دو شکل رخ می‌دهد: اول انسانی که از خانواده و جامعه خود کناره‌گیری می‌کند، احساس می‌کند که یک بیگانه است ولی در عین حال به دلیل پیوندهای بیولوژیکی‌اش نسبت به خانواده و جامعه‌اش احساس گناه می‌کند و دوم آن احساس ابهام در تنهایی و حس استقلال طلبی و تضادهای ناشی از اراده‌ای که به‌کار می‌برد تا در انزوا زندگی کند. در نتیجه این دو کلید اصلی مشکل خودکشی هستند. افرادی هستند که نمی‌توانند به طور مستقل از دیگران زندگی کنند آنها باید روابط اجتماعی خود را داشته باشند و یا اینکه بمیرند.

این بخشی از وابستگی به این جهان مادی است. مابین زندگی و مرگ همیشه یک زمان خالی وجود دارد که آن را آینده می‌نامند. خویشتن خلاق انسان همان است که نیروهای اک از طریق آن عمل می‌کند و خویشتن نابود کننده درون انسان آن بخشی از نیروهای کل است که از طریق آن عمل می‌کند. این دو در موارد بسیاری از تضادها به شکل آشکار با یکدیگر نمی‌جنگند بلکه جنگ درونی بین زندگی و مرگ فیزیکی اغلب در اعماق انسان پنهان شده است. این مبارزه اغلب به شکل پارادوکسی عمل می‌کند.

برخی از این روشهای متضاد یا پارادوکس‌گونه همان ترس از شکست است مانند خطر فیزیکی راه رفتن و عبور از پلی به‌روی یک رودخانه بسیار بزرگ و یا شکست اجتماعی که در آن فرد تعلقات مادی خود را از دست می‌دهد و یا با یک ضربه مهلک مواجه می‌شود. در شرق این را اغلب بی‌آبرویی می‌نامند. به هر حال هر یک از این موارد که باشد تنها یک قدم از مرگ فاصله دارد. انسان در مواجهه شدن با ترس‌های خودش خود را در مقابل با نیروهای خودانهدامی می‌یابد که هیچ‌گاه در درون خود از آنها آگاهی نداشته است. او از قدم گذاشتن و افتادن درون هیچ می‌ترسد به این دلیل که همیشه در مقابل یک ورطه بزرگ یا خلاء عظیم ایستاده است و اگر در درون آن سقوط کند وارد مرحله تولد نیافته خویش می‌شود، مرحله هیچ بودن به معنای خودکشی خواهد بود یعنی بازگشت به خلیج هیچی که بسیار وحشتناک است. در عین حال به‌نظر می‌رسد که خودکشی به معنای رها شدن و دور شدن از این جهان پست است و پذیرفتن مبارزه با آگاهی خویشتن و عمل کردن در نقش یک نظاره‌گری که از مرکز جهان بیرون ایستاده است و نگاه می‌کند. انسان همیشه خواستار دوری از جهان بوده است و در عین حال از اینکه خیلی از این جهان دور باشد نفرت داشته است.

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

هر انسان غمگینی در این جهان با اندیشه خودکشی و خودانهدامی گاه و بی‌گاه رویرو شده است. و آنرا به این صورت ترک کرده است که یا خواسته‌ها و آرزوهای من اجرا می‌شود و یا ترجیح می‌دهم بمیرم، در عین حال اغلب انسانها نمی‌دانند که چه چیزی می‌خواهند و یا چگونه در جستجوی مرگ باشند و ممکن است که یک جهان توهمی برای خود بسازد که در آن نیروی بسیار عظیمی در خود احساس می‌کند و انتظار دارد که آن پایان نهایی به شکل بسیار قهرمانانه‌ای برای او اجرا شود.

در این جهان و به‌روی سیاره زمین و جهان فیزیکی جایی است که کوشش‌های ابتدایی میدل به ایده‌آل‌های قهرمان‌گونه‌ای شده‌اند، انسان یا باید خود را به قتل رساند یا دیگران را، او با انداختن خود به درون نگرانی‌های غریزی‌اش در واقع چیزی را درون خودش به قتل می‌رساند که می‌توان آن را منیت یا خویشتن درونی‌اش نامید. هنگامی که زندگی برای انسان یکنواخت می‌شود او به مرحله‌ای بسیار ابتدایی تنزل می‌کند.

این مرحله ابتدایی او را به سمت اندیشه‌های جادویی اولیه تنزیل می‌دهد و به نوعی توقع دارد که مرگ او را با سیاره زمین یا طبیعت مادر به وحدت رساند. مرگ برای او به معنای یک اتحاد جادویی است و با آن چیزی که کالبد فیزیکی برایش به‌وجود آورده است و یا در به قتل رساندن دیگران او توقع دارد تا نیروهای خویشتن درونی‌اش را بارور سازد ولی در این سیر قهقرایی که به سوی تخیلات ابتدایی می‌رود او بخشی از خویشتن حقیقی و خالص خود را و معرفت و هوشیاری از خودش را به قتل می‌رساند و تمامی آنچه را که اک به او داده است، را از دست می‌دهد.

این ترس‌ها(ی) ابتدایی می‌توانند او را از بین ببرند و از آنجا که می‌داند قوانین مربوط به جهانهای معنوی را زیر پا گذاشته است در او چنان وحشت درونی ایجاد می‌کند تا آنجا که اندامهای حیاتی او را فلج می‌سازد. و نهایتاً منجر به مرگ و از بین رفتن او می‌شود. با این‌حال در تمدنهای بدوی که کمتر ابتدایی و وحشی هستند عواطف خشونت‌دار می‌تواند یک فرد را از بین برده درست مانند یک ترس ناگهانی و یک شوک جسمی که می‌تواند انسان را به قتل رسانند.

توهم از دست دادن یک آرزو باعث بوجود آوردن یک بیماری غیر قابل علاج در او می‌شود و انسانی که نگران است می‌تواند خود را بدون کوچک‌ترین فکری از بین ببرد. اواز هیچ‌نوع سلاحی برای انهدام خویشتن استفاده نمی‌کند بلکه با ترس‌های شدید خود، خود را از بین می‌برد.

این خود انهدامی می‌تواند به شکل عکس‌العملی به‌وجود آید مثل یک نگرانی خارجی برای یک مانع درونی و یا یک مانعی که هیچ راه حل فراری از آن به‌نظر نمی‌رسد. نتیجه آن می‌تواند یک حمله و یا یک بیماری گوارشی باشد و یا نوعی اغتشاش ذهنی که در او ایجاد شده است.

بنابراین اجرای خودکشی یک حادثه انسانی است زیرا یک نوع مداخله آگاهانه با تقدیر انسان است. حیواناتی هم وجود دارند که به شکل منفعلی تسلیم از بین رفتن می‌شوند ولی در سطح حیوانی آنها صرفاً نسبت به ترس عکس‌العمل از خود نشان می‌دهند اما در سطح انسانی تصویری از مرگ و زندگی درون او وجود دارد.

گاهی اوقات در میان قبایل ابتدایی پیدا شده است که برای افراد پیر و بیمار اجرای خودکشی یک کار طبیعی باشد تا برای کسانی که جوان هستند سربر نباشند و اجازه دهند خانواده‌ها به زندگی‌شان ادامه دهند. خودکشی در نژاد انسانی به‌عنوان یک نوع اندازه‌گیری منفی خوشی‌ها است. اغلب آدمها بعد از اینکه پا به مرحله کهنوت سن می‌گذارند دیگر احساس خوشبختی نمی‌کنند و با توقف در رشد و توسعه تمرینات معنوی خود تسلیم نوعی خود انهدامی می‌شوند و خود را در عادات و رسوم غرق می‌سازند و در واقع حس کنجاوی خود را نسبت به تجربیات معنوی جدید سرپوش می‌گذارند، آنها غرق در بی‌عاطفگی و خونسردی می‌شوند.

قانون سوگماد اجازه از بین بردن خویش را به هیچ کس نمی‌دهد. گفته می‌شود که وقتی انسانی خود را از بین می‌برد تا از مشکلات زندگی فرار کند او باید دوباره به زندگی برگردد و در یک تناسخ جدیدی کالبدی را انتخاب کند تا کارمایی را که در اثر عدم مواجه شدن با مشکلات در طی زندگی ایجاد کرده است حل کند.

گفته می‌شود که خصیصه خودکشی در آگاهی انسان فرار گرفته است بنابراین موجب برانگیختن بسیاری از اعتراضات می‌شود. انزواگران مضطرب و مخالفین قوانین دگم بر سر مسائل بسیار جزئی عصبانی می‌شوند زیرا آنها می‌خواهند من پست مخرب خود را که در پس بسیاری از عادات تکراری‌شان نهفته است انکار کنند. این حالت بی‌ارادگی نهفته در خودانهدامی مانع تمامی فعالیت‌ها و خلاقیت و انگیزه‌های درونی انسان می‌شود.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

این دسته از آدم‌ها کاملاً بی‌اراده گشته‌اند و اندیشه‌های خود را به شکل اندیشه‌های ایده‌آل اجتماعی مطرح می‌سازند تا بتوانند برخواست پنهان خود در زمینه خودکشی سرپوش بگذارند.

این بخشی از اکراه آنها در تکرار و امتناع در مقابل تغییرات است. خاصیت خودکشی در یک خانواده یا اجتماع بسیار زیان آور است زیرا میل به خودانهدامی در دیگران را برمی‌انگیزد. هنگامی که کسی تهدید به خودکشی می‌کند معمولاً چنین قصدی را اجرا نمی‌سازد بلکه با چنین تهدیدی می‌خواهد راه خود را در پیش گرفته و بر دیگران تحمیل کند. ننگ اجتماعی خانواده‌ای که خودکشی در آن صورت گرفته است می‌تواند در واقع نوعی انتقام جویی باشد. کودکان اغلب آرزو می‌کنند تا خانواده‌ها یا والدین خود را با این نوع خودکشی مورد انتقام قرار دهند.

بسیاری از آدم‌های بی‌فکر و مأیوس مایلند تا غم‌های خود را مورد اجرا و نمایش بگذارند و احساس دلسوزی را در دیگران به وجود آورند. این یک نوع فاصله متضاد در ارتباط با آنها و شنوندگان‌شان به وجود می‌آورد. آنها می‌خواهند که عشق و عواطف را از دیگران به دست آورند و باور دارند حقوق طبیعی آنها است. یک نوع تنبیه یا امتناع یا رفتار خودخواهانه در بخشی از خانواده‌ها یا اجتماع می‌تواند فرد را به سوی خودکشی هدایت کند، تنفر و تحقیر نیز سلاح‌های بسیار جذابی هستند ولی می‌توانند بسیار خطرناک عمل کنند.

هیچ استاد اکی حضور خود را بر دیگران اظهار نمی‌کند و این نه نوعی فروتنی است و نه احساس پنهان کردن چیزی، به نوعی او می‌خواهد خود آن فرد برای خود تصمیم بگیرد که آیا واقعاً استاد حضور دارد یا نه. او می‌خواهد آن فرد تصمیم بگیرد که دیدار استاد آیا حقیقت داشته یا خیر و به این روش او حضور خود را در آتماساروپ اطلاع نمی‌دهد بلکه اجازه می‌دهد آن فرد با ادراک و شناسایی مستقل خود بداند که استاد بوده است. اگر انسانی مطمئن باشد که استاد اک واقعاً بر او حاضر شده است پس این را باور دارد. کسی نمی‌تواند این را از او بگیرد. اما اگر به او گفته شود که این استاد اک بوده است پس او همیشه در تردید خواهد بود زیرا همیشه به دنبال یک منبع بیرونی می‌گردد تا این اطلاعات را به او بدهد در نتیجه این یک دانشی سطحی است که سرچشمه آن منابع درونی خودش نخواهند بود.

او باید همیشه به یاد داشته باشد که ماهانتا استاد اک در قید حیات همیشه آن کسی نیست که تجربیات درونی‌اش را به او بگوید یا اینکه متذکر شود که استاد اک بر او ظاهر شده است بلکه این خود اوست که با ایمانی فراتر از هر آن چیزی که تا به حال تجربه کرده است باید این را بداند برای همیشه در او باقی خواهد ماند وگرنه به مرور زمان این تجربه از بین می‌رود و فرد تجربه کننده به زودی فراموش می‌کند که آیا واقعاً این استاد اک بوده است؟

یکی از مهم‌ترین نکات در ارتباط با این جمله آخر این است که اغلب فرد در تردید تجربیات خودش با استاد اک می‌باشد. بنابراین او به نوعی استاد اک را جهت درمانگری یا دریافت هدیه‌ای فرا می‌خواند. این درخواست‌ها بعضاً اجابت می‌شوند زیرا لحظه درستی برای دریافت او است اما او فراموش می‌کند و استاد اک را ترک می‌گوید. زیرا فرد دیگری ادعا می‌کند نیروهای درونی دارد. به او چیزی را می‌دهد که او درخواست می‌کند.

چهار قانون یا زواس اکنکار برای مهدیس یعنی واصل حلقه پنجم به ترتیب زیر هستند:

۱- مهدیس هیچ‌گاه نباید از الکل، تنباکو، مواد مخدر و قمار استفاده کند و یا به نوعی پرخوری کند. هیچ مهدیسی نباید در سطح حیوانی باقی بماند او یک رهبر است و باید توجه خود را فراتر از صفات جانور خویی هدایت بکند.

۲- مهدیس نباید با زبانی بیهوده، فریبکارانه، و ناخوشایند و اتهام‌زدن به دیگران با سرزنش دیگران برای انجام کارهای اشتباه جنگ و جدل و آسیب رساندن به دیگران را به کار گیرد. او باید همیشه نسبت به پیروان خود با اعتماد و احترام رفتار کند و شفقت و نشاط زیادی به آنها نشان دهد.

۳- مهدیس باید احساس فروتنی و عشق داشته باشد و از تمامی تعلقات اعتقادی رها باشد. او باید از قوانین کارما آزاد باشد تا او را به سمت بطالت هدایت نکنند. او باید برای تمامی موجودات و مردمان سوگماد احساس عشق داشته باشد.

۴- مهدیس باید پیام اک را به گوش همه برساند و به جهان ثابت نماید که همیشه او نمونه‌ای از خلوص و خوشحالی است. او باید نشان دهد که انضباط در کالبد انسانی یعنی تسلط بر کالبد انسانی است. این یک قانون معین سوگماد است. هر استاد اک هنگام گذر کردن به جهان بعدی کار خود را به استاد اک بعدی که در کالبد قرار گرفته است می‌سپارد و آن استاد جدید کار را ادامه می‌دهد تا لحظه‌ای که زمان انتقال او به جهانهای بعدی فرا

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

رسد. کسانی که انتقال می‌یابند با چلاهای اک که در سیاره زمین واصل کرده‌اند ارتباطشان را ادامه می‌دهند.

وقتی که این چلاها از این جهان گذر می‌کنند و از مرزهای مرگ عبور می‌کنند تا به جهانهای بالاتر قدم بگذارند. استاد اک آنها را ملاقات می‌کند و آنها مطالعات بعدی خود را تحت نظر او در جهانهای آسمانی آغاز نمایند.

اینها چهار قوانین مهدیس است که واصلین حلقه پنجم هستند. آنها نسبت به ماهانتا احترام خواهند گذاشت و همچنین برای هر قانونی که در درون خود دارای قدرت بسیار عظیمی است. آثار اکنکار اساساً بستگی به مهدیس‌ها دارد.

این اشتباه است که اک را از روی کنجکاوی و یا در جستجوی به‌دست آوردن احساسات جدید و یا نیروهای روانی جستجو کنیم و هیچ‌کس نباید به دلیل انگیزه‌های ناشایست واصل به درون اک شود زیرا نتیجه آن فاجعه آمیز خواهد بود.

باید به یاد داشت دعا کردن برای فرد دیگر و یا درمانگری از طریق نور سفید در واقع تولید یک نیروی ضعیف در فرد خواهد بود چرا که دعا برای دیگران نیرو را پایین آورده و ضعیف می‌کند و سپس درون فرد قرار می‌دهد. بدین معنی که اگر کسی سعی کند برای ماهانتا یا هر استاد اک دیگری یا برای آنها یا برای هر چیز دیگری دعا کند بدین معنا است که اجرا کننده دعا نیروی دعا را به پایین دعوت می‌کند و این نیرو باید به سطح زبان دعا کننده جاری شود بنابراین می‌بایستی از جهانهای روانی عبور کند و در نتیجه ضعیف و اغلب اوقات بی‌فایده است و همچنین هیچ‌گونه پایداری نخواهد داشت. در حالی که دعا و درمانگری از طریق اک با جهانهای فوق روانی سرو کار دارند.

هیچ استاد اکی هرگز تعلیم نداده است که هر هدیه‌ای که توسط چلا داده می‌شود بدون پاداش باقی خواهد ماند و هم اکنون به او باز گردانده شده است. بنابراین هدف استاد اک در قید حیات این است که هر آنچه را که در تصرف خود دارد به چلا بازگرداند به خاطر تمامی چیزهایی که او دارد. پیچیدگی‌های ذهنی و فلسفه‌های تو در تو در اک ضرورتی ندارند و هیچ لازم نیست که چلا ساعت‌ها به‌روی یک صفحه و یا نوشته یا کتاب جهت درک آن چه که نویسنده می‌خواهد برساند وقت صرف کند. یک اکیست نیازی به هیچ‌یک از اینها ندارد و حقیقت خداوند برای جستجوگر پس از این پیچیدگی‌ها و به‌دنبال چیزهایی گشتن که ادراکشان نمی‌کند به شکل بسیار ساده نهفته است، فرد منطقی و روشنفکر مشکلاتی را برای خود می‌آفریند و سپس خود را درگیر آنها می‌کند درحالی که حقیقت همیشه خود را به ساده‌ترین اشکال متجلی می‌سازد.

همچنین چهار اصل وجود دارد که چلائی اک باید درون ذهن و قلب خود آنها را حک کند که به ترتیب زیر هستند:

۱- فقط یک خداوند وجود دارد و آن حقیقت است که سوگماد می‌باشد.  
۲- ماهانتا استاد اک در قید حیات پیام‌آور سوگماد در تمامی جهانهای مادی، روانی یا معنوی است.

۳- افراد با ایمان، کسانی که آثار اک را دنبال می‌کنند تمامی برکات قلمروهای آسمانی را خواهند داشت.

۴- شریعت‌کی‌سوگماد کتاب مقدس کسانی است که پیرو اکنکار هستند و هیچ چیز فراتر از آن نخواهد بود. بنابراین معنویت نمی‌تواند تعلیم داده شود بلکه باید دریافت شود. هنگامی که فردی اسرار اک را دریافت می‌کند و می‌آموزد در کنار ماهانتا هیچ ضرورتی ندارد تا در ارتباط فیزیکی با او قرار داشته باشد. چلا یک ارتباط درونی در هر کجا و همه‌جا با او خواهد داشت حتی ممکن است ملاقات‌هایی با او داشته باشد و در مورد رشد معنوی‌اش به او گزارش بدهد.

بنابراین با شرکت در کلاس‌های **ست‌سنگ** اک فرد می‌تواند در ارتباط با ماهانتا استاد اک در قید حیات قرار بگیرد. **ست** به معنای واقعی یا غیرقابل تغییر و **سنگ** به معنای وحدت است. بنابراین ست سنگ وحدت با آن چیزی است که خالص و نامیرا خوانده می‌شود. در منطقه مادی ست سنگ به معنای در ارتباط قرار گرفتن انسان با استاد اک در قید حیات است و هنگام غیبت استاد اک در قید حیات مطالعه آثار اک را نیز ست سنگ می‌نامند و این مطالعه کمک به کندوکاو مناطق بالاتر برای فرد جستجوگر می‌کند. مطالعه آثار اک و همچنین همراهی با استاد اک یا افراد مراتب بالاتر ست سنگ می‌باشد. شنیدن و خواندن دیسکورس‌ها ست سنگ است و در ارتباط قرار گرفتن با صوت اک ست سنگ است. وحدت با استاد اک در قید حیات ست سنگ است.

تثلیث اکنکار به ترتیب زیر است:

۱- سات‌گورو و ماهانتا استاد اک در قید حیات.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

۲- ست سنگ اک یا پیروان اک

۳- اک یا نام حقیقی که همانا بنی یا جریان صوتی است. هرگاه که خواستی جهت هوشیاری معنوی وجود داشته باشد برای رسیدن به هدف خداوند فرد بدان خواهد رسید. مهم‌ترین عاملی که انضباط معنوی این تعالیم را معین می‌سازد ادراک سوگماد می‌باشد که به ترتیب زیر هستند:

اول ادراک خویشتن. دوم ادراک خداوند. سوم ورود به قلمرو آسمانی یا در این زندگی و یا در زندگی بعدی.

پس از اتمام این گفته‌ها باید متذکر شد که هیچ چلاپی را به سمت تعلیمات دیگری مگر اکنکار جهت ورود در قلمرو آسمانی هنگام به‌سر بردن در کالبد فیزیکی راهنمایی نمی‌کنند. این هدف تمامی چلاهایی است که راه اکنکار را در این زندگی انتخاب می‌کنند نه اینکه صرفاً از کارمای خود رهایی پیدا کنند یا یک وصل بالاتری به دست آورند، بلکه به‌خاطر ادراک قلمرو آسمانی هنگام به‌سر بردن در این زندگی و کالبد فیزیکی‌اش می‌باشد. این جمع بندی و نتیجه تمام تعالیم اک است.

فرضیه خداوند متعال که بسیار با مذاهب رسمی متفاوت است برای بسیاری از آدم‌ها به نظر غیر معمول می‌رسد. ولی حقیقت است و بسیاری نیز در آداب و رسوم مذهبی خود غرق شده‌اند و می‌خواهند این فرضیه‌های خود را رها کنند و همچنین اندیشه‌های جمعی را در مورد خداوندانی که بر آنها حکومت می‌کنند رها سازند. اکنکار هیچ‌گاه نمی‌خواهد که تصورات این انسانها را از بین ببرد زیرا آنها را از نوعی امنیت معنوی جدا می‌سازد برخلاف اینکه آنها خود یک خداوندی را باور دارند که با ادعا کردن یا در زندگی روزانه‌شان کمی به آنها خوبی می‌کند.

بیشتر مذاهب همیشه یک خداوند لامکان متصور شده‌ای را باور داشتند. این خداوند فضایی کسی بود که آنها نمی‌توانسته‌اند در یک موقعیت جغرافیایی قرار دهند.

بنابراین آن را گفته‌اند آنکه در همه جا هست و در تمامی چیزها قرار گرفته است. این اندیشه فرد مذهبی را به‌سوی این تفکر رهبری می‌کند که خداوند فضایی هم در درون وجود دارد و هم در بیرون. اما این تصور ذهنی هنگامی که انسان با یک بحران عمیق که حاصل جهانهای ذهنی و فیزیکی است مواجه می‌شود و برای حل آن به خداوند فضایی مراجعه می‌کند و پاسخی دریافت نمی‌دارد، شکست می‌خورد.

هیچ انسانی نمی‌تواند خداوند خودش را این‌گونه خدمت گذاری کند. یعنی آن‌گونه که اکیست آموخته است. او باید یک باور کننده غیر دوگانه جهت سوگماد باشد و رفتار خود را همان‌گونه که معتقدین مذاهب متعصب نسبت به ایمانشان عمل می‌کنند اجرا نکند. اعمال و کارهای او حقیقت غایی هستند که کلاً غیر مجسم و غیر شخصی‌اند.

در جهانهای پایین سوگماد اجازه می‌دهد تا کل کارهای خود را اجرا سازد و امور روحها را در این قلمرو در دست بگیرد بنابراین سوگماد در امور مربوط به احوال شخصی افراد حتی هنگامی که انسان سوگماد را جهت آسایش و رها شدن از رنج و بیماری و امور مادی فراموشی خواند مداخله نمی‌کند اگر به انسان پاسخی در این زمینه‌ها داده شود به این دلیل است که نیروی کل اجازه داده است تا او به‌طور موقتی آزاد شود و این هم به دلایل خودش است. جایی که انسان با این تفکر که می‌تواند نیروهای ذهنی را در درون خود جهت بهره برداری پرورش دهد در واقع وقت و انرژی خود را تلف کرده است. تمامی وعده‌های متافیزیکی آنهایی که می‌توانند ذهن خود را شارژ کنند و بر روی آن کنترل داشته باشد یا جاهلانه‌اند یا دروغین.

این دکترین رفتاری غالباً فرد را به سمت ناهنجاری‌های شخصی هدایت می‌کند و آنها قربانی‌هایی جهت حملات روانی می‌شوند و روش‌های متافیزیسین‌ها بدون دیسپلین و نظام دقیق فرد را فریب می‌دهد. در بسیاری از تعالیم روانی و متافیزیک وجه مذهبی یا ستایش خداوند متعال گم گشته و صرفاً روشی جهت پرورش ذهن برای دست آوردهای شخصی گشته‌اند. اگرچه ضرورتاً شیطنی نمی‌باشند.

هیپنوتیزم بدترین هنر روانی است زیرا به روش‌های مختلفی توسط تمرین کنندگان استفاده می‌شود و مورد تصدیق و خوشایند زنان و مردان می‌گردد که افکارشان را تحت تأثیر قرار می‌دهند و فرد تمرین کننده مسلط بر تمامی شرایطی می‌شود که درگیر آن است. زندگی برای کسانی که مسلط بر اسرار نفوذ هیپنوتیزم و پرورش نیروهای مغناطیسی درون خود هستند، دارای امکانات فریبنده‌ای است.

ولی نگفته‌اند کسی که این تمرینات شیطنی را به روی پیروان خود اجرا می‌کند قادر به انجام چه کارهایی است و آیا او می‌تواند از طریق قربانی خود اعمال دزدی و قتل را اجرا

« لازم به توضیح است که پرائنرها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»



کند و هر زمانی که بخواهد انتقام جویی کند و یا از قدرت عشق به خاطر خودش استفاده نماید؟

اینکه فردی توسط هیپنوتیزم وارد زندگی‌های قبلی خود می‌شود کاملاً بدون اساس است. بسیاری از موجودات دوست دارند در این فریبکاری هیپنوتیزم شرکت کنند و دوستان را به سمت باورهای دروغین سوق دهند. آنها شرایط را در دست می‌گیرند اظهارات آنها درباره خیلی چیزها و مشاهده تناسخات کاملاً بدون اساس و شواهدند این هنگامی است که چلای اک باید با دقت بسیاری بین تمرینات روانی و تصویرسازی ذهنی تمایز قائل شود. فرد باید مطمئن باشد شخصی که چنین تجربیاتی را اظهار می‌کند در واقع در حال شنیدن انعکاسات پیچیدگی‌های از هم گسیخته خودش که ناشی از تسخیر شدن او توسط یک موجود اثری است نمی‌باشد.

تشخیص بنیادی بین پیشگیری و آلودگی و حملات روانی بسیار ظریفند و تمایز آن مشکل است زیرا اغلب این مورد به‌درستی و وضوح مشخص نمی‌شود زیرا همیشه بیش از یک عضو حضور پیدا می‌کند. یک حمله روانی باعث عدم تعادل ذهنی می‌شود و فرد قربانی در واقع دریچه‌ای برای حضور موجودات اثری می‌گردد.

مهم‌ترین انگیزه حملات روانی در واقع ترس است. عموماً چنین ترسی بر اساس یک تجربه ناخوشایند به‌وجود می‌آید و پیچیدگی‌های مسیرهای سمت چپ (روانی) بسیار زیاد و فریبنده‌اند و انسان زمانی که با اجرای عملیات ترس‌آور آنها را تجربه می‌کند آن وقت است که متوجه می‌شود وصل به طریقت سمت راست (معنوی) بسیار مسیر رفیع‌تری برای رسیدن به خداوند و به‌دست آوردن ابزاری است که توسط آن بارهای سنگین و رنج‌آور انسان برداشته می‌شود.

مشکلات مربوط به طریقت سمت چپ این است که تمامی آن به‌طور ناگهانی و بی اختیار در انسان بیدار می‌شوند. بسیاری از این دانش روانی در دنیای امروز پراکنده شده و بدون توجه و دقت در قلب انسانها رسوخ می‌کند.

بنابراین چلای اک باید همیشه از نیروهایی که انسانهای شیطنی به‌کار می‌گیرند تا به اهداف خود برسند هوشیار باشند. اگر انسان به جهان اطراف خود نگاه کند متوجه می‌شود که نوعی قانون منظم و حاکم بر این پیچیدگی جاودانه وجود دارد. اگر هر چیز زنده‌ای را در دست خود بگیرد و برای دقایقی مورد آزمایش قرار دهد هر چقدر هم که ساده باشد او باید متوجه شود که این گوناگونی منظم براساس یک چهارچوب معینی بنا شده است. علم بی‌هوده در جهت کشف این اصل منظم تلاش می‌کند، زیرا هیچ‌گاه در منطقه فیزیکی بدان دست نخواهد یافت، چرا که موضوع از جنس فیزیکی نمی‌باشد و در بافت اتمرها که باعث می‌شود به‌طور منظمی در این طرح پیچیده بافت‌های زنده وجود داشته باشند قرار نگرفته است. نیروهای هادی طبیعت و چهارچوبی که براساس آن تشریح شده‌اند مربوط به یک فاز دیگری از تجلی می‌باشد و مربوط به منطقه فیزیکی نیستند و ابعاد دیگری دارد که انسان توسط مراتب دیگر آگاهی به آن دست می‌یابد. انسان در میان نیروهای نامرئی چنان زندگی می‌کند که فقط تأثیرات آنها را مشاهده کرده و اعمال این اشکال نامرئی پیرامون خود را به ندرت می‌بیند اما او همیشه خودخواهانه تحت تأثیر این نیروها قرار می‌گیرد.

در این بخش از ذهن طبیعت که برای حواس آدمی نامرئی است و نسبت به ابزار دیدن و دانستن او نامحسوس است بسیاری چیزها رخ می‌دهند که انعکاس آنها در منطقه فیزیکی نمی‌باشد. موجوداتی هستند که در جهانهای نامرئی به سر می‌برند همان‌گونه که ماهی‌ها در اقیانوس، کسانی هستند که دارای ذهنهای تربیت شده‌اند یا رفتارهای معنوی خاصی دارند که می‌توانند به آن جهان نامرئی مانند شناگرانی که در اقیانوس شیرجه می‌زنند وارد شوند، همچنین زمانهایی هست که دریا می‌شکافت و این نیروهای نامرئی در میان انسان‌ها زاده می‌شوند و در میان آنها زندگی می‌کنند. چنین حوادثی به شکل معمول اتفاق نمی‌افتد زیرا انسان به گونه‌ای حفاظت شده است تا بنابر ظرفیت خودش این نیروهای روانی را مشاهده کند. چهار موقعیت وجود دارد که بوسیله آنها می‌توان پرده را کنار زد تا دیدنی‌ها را مشاهده کرد. آن چهار موقعیت به‌ترتیب زیر هستند:

اول اینکه انسان خود می‌تواند خود را در مکانی قرار دهد که این نیروها در آن مکان متمرکز شده‌اند.

دوم او می‌تواند با کسانی که این نیروها را به کار می‌گیرند ملاقات کند.

« لازم به توضیح است که پراترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

سوم او می‌تواند خودش به ملاقات نیروهای روانی نادیدنی برود و رفتن او بنابر علاقمندی (توجه) خودش می‌باشد و قبل از اینکه در اعماق این نیروها غرق شود جایگاه خود را بشناسد.

چهارم یا آخر اینکه او ممکن است قربانی موقعیت‌های خاص و غیر عادی که این پرده را از مقابل او برمی‌دارد، بشود.

رایج‌ترین شکل حمله روانی آن است که از ذهنهای جاهل و خطرناک و بدطینت دیگران بر می‌خیزد. تمام حملات به‌طور عمدی برانگیخته نمی‌شوند شخص اجرا کننده خود نیز می‌تواند بدون آنکه آگاهی داشته باشد قربانی چنین حمله‌ای باشد. بنابراین شخص نباید هیچ‌گاه خود را در سطح آن فرد حمله کننده پایین بیاورد بلکه باید تکیه کند بر روش‌های شایسته‌تر آن که در حقیقت بسیار تأثیر پذیرتر و کم خطرتر می‌باشند.

برخی از طریق تحت تأثیر قرار گرفتن در مکانهایی در ارتباط با نیروهای روانی قرار می‌گیرند. یک انسانی که در واقع روانی نیست ولی حساسیت کافی جهت مشاهده نیروهای نامرئی را به‌طور ناخودآگاه دارد، می‌تواند به مکانهایی هدایت شود که چنین نیروهایی با درجات بسیار بالایی متمرکز گشته‌اند و در چنین مکانی فرد متوجه می‌شود که تحت تأثیر نیرویی قرار گرفته است که نیروی درون او را برمی‌انگیزد. مگر اینکه فرد دارای ذهنی غیر منسجم باشد. می‌توان گفت که مانع بین آگاهی انسان و روان در برخی از آدمها بسیار غریب است و هیچ‌گاه نمی‌توانند آنچه را که در اطراف آنها می‌گذرد دریافت کنند.

آنها صرفاً دارای یک احساس انزوا یا گوشه‌گیری هستند و زمانی که در مکان دیگری وارد می‌شوند این احساس را از دست می‌دهند. ممکن است که این موقعیت هیچ‌گاه شناسایی نشود و سالهای زیادی آنها در عدم سلامتی و در فقر و افسردگی به‌سر برند. و همین پدیده در مواردی منجر به قدرتهای هاله بینی و یا مطالعات روانی می‌شود که کاملاً بدون دلیل است و معلم یا هاله‌خوان و یا کسانی که چنین داوریهایی می‌کنند می‌توانند به دزدان انرژی و کنترل کنندگان آدمهای دیگر تبدیل شوند. یک احساس ترس و یا افسردگی مشخصات چنین حملات ساحری است که می‌تواند از طریق این سه تجلی (هاله‌بینی، مطالعات روانی، انطباق هاله) که نام بردیم متجلی شود که چنین مواردی بسیار نادر است. زیرا یک حمله نمی‌تواند خودش را بدون دلیل متجلی سازد. فرد باید ابتدا خودش را در موقعیت مورد حمله قرار گرفتن قرار بدهد زیرا انسان در مراحل عادی ذهن در شرایطی نیست که خودش را در میان یک جنگ نیروهای نامرئی قرار دهد.

کسانی که به هیچ عنوان روانی نیستند حمله روانی و تاثیرات آن را قبل از اینکه متجلی شود سایه‌های خود را بر آگاهی قربانی‌اش می‌اندازد. خستگی‌های عصبی و اختلالات ذهنی از بیشترین نتایج معمول این حملات روانی در میان انسانها است. معمولاً بعد از یک حمله روانی در هنگام خواب بر روی یک کالبد جای زخم و جراحاتی پیدا می‌شود، به هر حال این موارد برای اصلین رخ نمی‌دهد. اینها چیزهایی هستند که به سختی چلای اک ممکن است آنها را تجربه کند. زیرا چلا در برابر چنین رویدادهایی مصون می‌باشد و او دیر یا زود متوجه می‌شود که انسان یک موجود کامل نمی‌باشد و این اندیشه بنیادین تمامی کسانی است که در مرتبه آگاهی انسانی به‌سر می‌برند. طبیعت او را تا یک نقطه خاص پرورش می‌دهد و سپس او را رها می‌سازد تا توسط تلاشهای خودش و مرگ و زندگی همان‌گونه که به دنیا آمده بود و تکثیر یافته است پرورش یابد و یا اینکه ظرفیت خود را برای پرورش یافتن فراموش کند.

تکامل انسان به معنای تکامل در کیفیات درونی است که اغلب پرورش نیافته باقی می‌ماند و نمی‌تواند خود به خود پرورش یابد. تجربه‌ها و بررسی‌ها نشان می‌دهند که این توسعه تنها وقتی امکان پذیر است که شرایط معین و خاصی با تلاش‌های خاصی از نوع انسان صورت بگیرد و یا اینکه کمک شایسته‌ای از جانب کسانی که چنین کارهایی را قبلاً انجام داده‌اند و یا به‌وسیله حداقل آگاهی از روش‌هایی اینگونه به ترتیب خاصی از پیشرفت رسیده‌اند صورت بگیرد.

بدون تلاش چنین پیشرفت معنوی به‌خصوص بدون کمک ماهانتا استاد اک در قید حیات غیر ممکن است. پس از چنین تلاشی است که چلا ادراک می‌کند که در مسیر پرورش انسانی خود یک موجود متفاوت می‌شود و باید درک کند و بیاموزد که در چه جهت و چگونه می‌تواند یک موجود متفاوتی باشد؛ یعنی یک موجود متفاوت در جهت حواس معنوی. تمامی انسانها نمی‌توانند پیشرفت کنند و از نظر معنوی متفاوت باشند زیرا اغلب آنها چنین تفاوتی را نمی‌خواهند. و تنها جستجوگران ادراک خداوند که بسیار معدودند به دنبال این تفاوت هستند. اما بسیاری کسانی که به دنبال پیشرفت‌های روانی‌اند که کاملاً غلط

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

است. زیرا آنها در مورد چنین پدیده‌هایی اطلاعاتی ندارند و ادراک نمی‌کنند. حتی اگر به آنها گفته شود بدون اینکه یک آمادگی طولانی‌مدت را داشته باشند چنین تفاوتی را درک نخواهند کرد. اندیشه اصلی این است که تغییرات معنوی در انسان بر اساس یک جستجوی طولانی به وجود می‌آید نه به شکل یک خواست گذرا و یک آرزوی مبهم که بر اساس شرایط خارجی به وجود می‌آیند. انسان سرانجام خواهد فهمید که به غیر از این راهی جهت ادراک خداوند به دست نخواهد آورد.

تکامل معنوی انسان بستگی دارد به ادراک او از آنچه که ممکن است نصیبش شود و آنچه که باید از دست بدهد در غیر این صورت اگر او آن را نخواهد و یا تلاش‌های ضروری و قوی و کافی از خود بروز ندهد متحول نخواهد شد. شخصی که مجبور شود چنانچه تبدیل به چیزی بشود که نمی‌خواهد یک بی‌عدالتی رخ داده است.

حقیقت بر این اصل استوار است که هر توانایی یا نیرویی که در درون شخص بدون شناسایی باقی مانده است بایستی قبل از متحول شدن شخص آن توانایی را بی‌آموزد و در مورد نیروها و توانایی‌هایی که دارد و هیچ‌گاه استفاده نکرده است آگاهی یابد، این همان حلقه گمشده و مهم‌ترین نکته تکامل معنوی انسان است. این آن نکته‌ای است که همیشه متذکر شده‌اند که انسان خودش آن را نمی‌داند. این همانا معمای طبیعت انسان است.

## فصل چهارم

### شب، عاشق زندگی است

هنگامی که روح به جهان فیزیکی فرود می‌آید، عاشق زندگی می‌شود و این همان عامل بزرگ حیاتی است که درون تمامی ارواح وجود دارد و حتی این حضور در برخی بیش از دیگران است. عشق به زندگی چنان در روح عمیق کاشته می‌شود که در بیشتر موارد می‌توان گفت فقط ماهان‌تا استاد اک در قید حیات است که می‌تواند آن را آشکار ساخته تا جوینده در زندگی خود موجود خلاقی باشد. تا زمانی که جوینده به هدفی خلاق در زندگی‌اش دست نیابد عامل ادامه حیات در او وجود نخواهد داشت و یا حداقل بسیار کم خواهد بود. روح که در واقع راهنمای درونی انسان است در رنج می‌باشد و همیشه در جستجوی آن چیزی است که نامیرا و فناپذیر است.

انسان بر فضا و منطق بی‌انتها مراقبه می‌کند و همچنین در عدم وجود هیچ، او حتی می‌تواند به لحظه روشن ضمیری دست یابد که کسی قادر به تعلیم او نیست و باید خود به آنچه نامیرا است دست یابد. همین تجربه است که روح را در جهت عدم بازگشت به این دنیا، پس از مرگ کالبد فیزیکی‌اش تصفیه و آماده می‌سازد.

شب را نیز به‌عنوان **بهاکتی** می‌شناسند که واصل حلقه هفتم می‌باشد. فرد باید عاشق تمامی چیزها باشد تا بتواند وارد وصل به آسمان‌ها شود. او تمامی تمرینات و اعمال خالص ایثارگری را انجام می‌دهد و منطق خود را صرفاً در جهت مراقبه بر سوگماد بزرگ که اولین علت است به کار می‌گیرد و از تمام خواست‌های شیطانی دوری می‌کند. بنابر این روح در مسیر عشق قرار می‌گیرد در حالی که من فانی او درست مانند آخرین جرقه‌های چراغی که در حال خاموش شدن است چشمک می‌زند.

کسانی که وارد این مرتبه از عشق به زندگی می‌شوند همیشه متکی به خود هستند و هیچ‌گاه توسط دیگری یا ستایش‌های اجتماعی تأمین و هدایت نمی‌شوند. هیچ‌گاه کسی که شب می‌باشد لاف مرتبه استادی و یا قدرت‌ها و دستاوردهای معنوی خودش را نمی‌زند. اگر انسانی ادعا کند که به بالاترین مراتب معنوی دست یافته است از این اظهار او می‌توان نتیجه گرفت که او هنوز به چنین مرتبه‌ای دست نیافته است. شب بیشترین فروتنی را نشان می‌دهد و هیچ‌گاه این فروتنی خود را آشکار نمی‌سازد آنها هیچ‌گاه در جهت تبلیغ این فروتنی و یا نشان دادن آن به شکل عمومی کاری انجام نمی‌دهند.

شب هیچ‌گاه از اینکه دیگران در مورد او چه می‌کنند و با او چه رفتاری دارند شکایت نمی‌کند حتی اگر مورد آزار و اذیت آنها قرار بگیرد، با عصبانیت جواب آنها را نمی‌دهد و همچنین بعدها نیز از این رفتار صحبتی نمی‌کند. او هیچ‌گاه ناشکری نکرده و یا اینکه اگر دچار بدشانسی شود سخنی نمی‌گوید. او هیچ‌گاه دیگران را مورد سرزنش قرار نمی‌دهد و چه در مقابل آنها و چه در پشت سر آنها تفاوتی نمی‌کند که اتهام او چه ممکن است باشد. آنها با بدی سخن نمی‌گویند و هیچ‌گاه دیگران را به دلیل بد اقبالی‌هایشان مورد نطق و سخنرانی قرار

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

نمی‌دهند. آنها همیشه فضایل مثبت خود را بکار می‌گیرند و در مورد شیطانی بودن کل سکوت اختیار می‌کنند، مگر در پاسخ به سئوالاتی که از آنها می‌شود. شب هیچ‌گاه تمرینات ریاضت‌گونه و یا استدلال‌ات خشن را به‌کار نمی‌گیرد. این همان کیفیتی است که او را از تعالیم شرقی مجزا می‌سازد. او همیشه بخشنده است و هیچ‌گاه در بیهودگی به‌سر نمی‌برد و هیچ‌گاه چیزی از هم‌نوعان خود مگر عشق درخواست نمی‌کند. او اک را که جریان زندگی‌بخش حیات است تمرین می‌کند و به هر آن‌کس که به او گوش سپرده است تعلیم می‌دهد.

شب سعی دارد به تمام کسانی که پیرامون او هستند بیاموزد که **برهم** خداوندگار جهان ذهنی است و خداوند متعال نیست. او به دقت مسیر رسیدن به سوگماد را از طریق ماهانتا استاد اک در قید حیات مشخص می‌سازد. هرکس به گونه دیگری تعلیم می‌دهد به قدری از خودش انباشته شده است که قادر به تشخیص دادن مسیر واقعی به سوی قلمرو آسمانی نمی‌باشد.

شب کمک می‌کند تا جوینده آماده ملاقات با ماهانتا شود. بنابراین جوینده نمی‌تواند استاد اک در قید حیات را پیدا کند مگر اینکه آمادگی‌های درونی خاصی برای او صورت گرفته باشد. این کل اسرار دست یافتن به ماهانتا می‌باشد. با این حال عده کمی به این کلیت دست می‌یابند ولی این عده کم همان افراد روشن‌ضمیری خواهند بود که پیام را به توده‌های بشری می‌رسانند. تمام فضیلت‌های سیستم‌های اخلاقی که انسان باید به واسطه آنها زندگی کند در این کتاب‌های شریعت‌کی-سوگماد ذکر شده‌اند. بخشنندگی، مهربانی، تسلط برخود و اعمال و رفتار خود، مراقبت از افراد و نجابت، مهربانی و خیرخواهی به فقیران، دفاع در مقابل قدرتمندان و احترام برای املاک دیگران. حتی کوچک‌ترین جزئیات در این اثر قابل ستایش پیدا خواهد شد.

اک صرفاً کامل‌ترین درجه وجود انسانی به معنای معنوی است و تردیدی نیست که ماهانتا استاد اک در قید حیات به‌عنوان تجلی جسمانی مسلط بر نظام بیرونی جهان هستی، خود یک انسان کامل است. مابین مرتبه انسانی و مرتبه الهی تنها یک تفاوت وجود دارد که انسان در طی جریان پیشرفت خود در پایان مبدل به اک می‌شود. در نتیجه بر اساس این فرضیه اک یک استحالته ابدی است و مگر نه اینکه خداوند درون خود کامل است.

با توجه به نظام جهان هستی مشخص است که فقط کسی می‌تواند وارد جریان حیاتی اک شود که خود پیش از آنکه بر دروازه سوگماد در پزند مبدل به سوگماد گشته است. بنابراین بالاترین شکل زندگی انسان شامل استحالته درون اک می‌شود. انسان هنگامی کامل می‌شود که به شکل اک زندگی کند هنگامی که سفری را که تمامی واصلین اک انجام داده‌اند و به ادراک خداوند نائل شده‌اند به پایان رساند، این همان تبدیل شدن به خود اک می‌باشد.

این جریان از همان نقطه دور شدن از ناشناخته‌ها آغاز می‌گردد و در پی آن ستایش و جستجو برای اک درون انسان به‌وجود می‌آید منتهی به بازگشت انسان به سوی سوگماد و قلمرو خداوند می‌شود. و چنین انسانی که تمامی زندگی خود را در جستجوی اک بوده گوش خود را بدان سپرده است هنگامی که از کالبد خود رها می‌شود نه تنها با اک یکی می‌گردد بلکه او مرکبی جاودانه می‌شود که به‌عنوان مجرای برای خداوند عمل می‌کند. سوگماد به دنیا نیامده است زیرا او نمی‌تواند متولد شود و نوع خود را به وجود آورد و یا برعکس. دو فرضیه‌ای که اولی باطل است و دومی هم مضحک. کسی نمی‌تواند انرا نهایت یا بی‌نهایت بنامد زیرا اگر بی‌نهایت باشد آن محدود به محدودیت‌هایی می‌شود و دیگر یک یا یکی نمی‌باشد. به همین دلایل است که آن نه در آرامش است و نه در حرکت. به بیان دیگر شخص نمی‌تواند آن را محدود به هیچ‌گونه مشخصاتی سازد.

این نوع پذیرش سوگماد بیشتر توسط استاد اک **فوبی‌کوانتز** بدین شکل در یک جمله به کسانی که به کلام او علاقمند هستند گفته شده است. « هیچ‌کس ادراک نخواهد کرد حقیقتی را که در ارتباط با سوگماد و چیزهایی است که من تعلیم می‌دهم. اگر کسی ادراک کرد و در مسیر حقیقت مطلق قرار گرفت هیچ‌گاه از مواجه شدن با آن آگاه نخواهد بود. هیچ‌گاه ما نمی‌توانیم چیزی بیش از احتمالات پیدا کنیم.»

او ادامه می‌دهد: « در پیرامون دایره یا حلقه آغاز و پایان با هم یکی هستند. الوهیت خود ابتدا و انتهای کلیت هستی می‌باشد. وحدت تقسیم شده است به دوگانگی و دوگانگی تبدیل می‌شود به وحدت ولی وحدت و دوگانگی متقارن (هم زمان) هستند و ارتعاشات ناشی از سینه الوهیت توسط بازگشتی پیوسته به‌سوی منشأ الهی به دست می‌آید.» اگر همه چیز خداوند است و ضرورتاً نامیرا پس انسان و اشیا و جهان‌ها بدون شک ناپدید خواهند شد. از این لحظه فرد با استدلالاتی منطقی که باعث پیچیدگی‌های بسیاری

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

می‌شود خداحافظی می‌کند. پیچیدگی‌هایی که انسان را در پیچیدگی‌های تئوری‌هایی که هیچ‌گاه کاربردی ندارند وارد می‌سازد و به همین دلیل این‌گونه تئوری‌ها صرفاً نه به صورت مکاشفات الهامی بلکه فرضیه‌های متافیزیکی در مقابل ما ارائه می‌شوند و این‌گونه فرضیات برای دریافتهای منطق انسانی بسیار انتزاعی و محکم‌اند.

سوگماد که اولین علت تمام چیزها است یک ضرورت است و به همین دلیل برای عموم غیرقابل شناخت است. ولی کسانی که می‌خواهند پاسخ به تمام زندگی را بیابند به این ضرورت پی برده‌اند. هیچ‌کس اگرچه عده‌ای هستند که قابلیت آن را دارند، نمی‌تواند به این برسد مگر آنکه مسیر اک را انتخاب کند در نهایت خداوند واقعی برای او سوگماد نخواهد بود مگر آنکه خود را سوگماد ادراک کند و سوگماد تمامی چیزها باشد. بی‌نهایت بودن سوگماد بدون تردید منجر به فرضیه مرکب بودن خداوند در تمامی پدیده‌ها می‌شود زیرا اگر که سوگماد همه چیز است، همه چیز در سوگماد وجود دارد و شما نمی‌توانید تصور کنید که چیزی بتواند حد و مرزی برای سوگماد قائل شود. علت زندگی خود و یا بخشی از علت زندگی از سوگماد ناشی می‌شود، از این فرضیه خداوند مرکب است که باور ابدیت و امید غائی ناشی می‌شود. زیرا از آنجا که سوگماد در فضا و زمان بی‌نهایت است تمامی چیزهایی که بخشی از سوگماد هستند و یادرون سوگماد می‌باشند نمی‌توانند نابود شوند بدون آنکه سوگماد نابود شود. و از آنجا که این غیرممکن است، سوگماد تمام زندگی را از طریق بخش‌هایی از خود مانند اک، خدایان، حاکمین، نگهبانان هر منطقه، اساتید واپراگی اک و موجوداتی که همکاران سوگماد هستند بدست می‌گیرد. تمامی این‌ها عمل می‌کنند اما از طریق و همراه ماهانتا اسناد اک در قید حیات که کالبد معنوی و در تمامی مناطق در جهان‌های هستی قرار دارد.

بنابراین فرد در ارتباط با جهان‌ها و دنیاها سوگماد قرار می‌گیرد که از طریق ابدیت هیچ‌کدام از این‌ها از بین نمی‌رود و بلکه ناپدید شده و دوباره پدید می‌آیند. خصوصاً جهان‌های پایین از طریق مایا، یعنی توهم جهالت. هنگامی که هیچ راهی برای انسان وجود نداشته باشد و یا برای هرکس دیگری، آنها به‌طور مجازی در جایی که انسان نمی‌تواند آنها را ببیند وجود خواهند داشت. هنگامی که سوگماد خود را به‌طور مشابه محدود می‌سازد تا از طریق ماهانتا متجلی شود نسبت به بخشی از خودش آگاهی یابد بنابراین سوگماد نمی‌خواهد از جاودانگی و شناخت خودش دور باشد.

انسان از آنجایی که نمی‌تواند سوگماد را بشناسد خود در پی جستجو و مورد سئوال قرار دادن تمامی موجودات و خصوصاً نوع انسان برمی‌آید. او فکر می‌کند می‌تواند سوگماد را در این جستجوهایش پیدا کند بنابراین مذاهب همراه با خدایان و خدماتی در جهت علت ثانویه متولد می‌شوند که همراه با خود فرهنگ‌ها، اعتقادات، اخلاقیات، مراسم قربانی و بهشت و جهنم را می‌آورند. ولی پیوندی که همگی این‌ها را به سوگماد متصل می‌کند از یاد می‌رود و فقط گاهی در برخی از مذاهب ظاهر شده و سپس دوباره ناپدید می‌شود و در پی بعضی از دامها و مفاهیم متافیزیکی، ناپدید می‌گردد. راز بزرگ اک که با چنین دقتی پنهان گشته است در زیر مراسمی قرار می‌گیرد که گاهی اوقات بسیار هراسناک در زیر سکوت قرار می‌گیرد. اما این رازها دوباره هر بار از طریق اساتید اک زنده می‌شوند و این اساتید رازها را به معدودی که آنها را می‌پذیرند می‌دهند. این همان راهی است که برای چندین قرن بوده است و خواهد بود زیرا اندیشه حقیقت برای خداوند و تجلیات آن برای مغز کوچک انسان بسیار زیاد است. بنابراین راز بزرگ این است، که تنها رازی که وجود دارد اسرار بودن تمامی چیزها است. هنگامی که فردی مسیر انکار را برمی‌گزیند متوجه می‌شود که کسانی که قبل از او بوده‌اند دانش کمتری از او داشته‌اند و بسیار کم در دوران زندگی خود به روی زمین آموخته‌اند. این راز بزرگ که همه چیز یک راز است به‌صورت یک سر در تمامی قرن‌ها باقی می‌ماند و از آنجایی که عده کمی اگر بتوانند آنرا حل می‌کنند و سرانجام این ناشناخته‌ها در دستان اکیست‌ها باقی می‌ماند.

انسان بنا بر میل خود حرکت، تفکر و صحبت نمی‌کند، او مانند یک عروسکی است که توسط یک سری نخ‌های نامرئی جهان‌های ائیری به این‌طرف و آن‌طرف کشیده می‌شود اما اگر این واقعیت را ادراک کند مطالب بیشتری در مورد خودش می‌آموزد، و سپس احتمالاً چیزهایی برای او تغییر خواهند کرد. ولی اگر این مکانیکی بودن بسیار بزرگ را درک کند و اگر بخواهد که به عنوان یک واقعیت آن را بپذیرد.

او چیزی نمی‌تواند از اسرار بزرگ اک بی‌آموزد و چیزها برای او تغییر نخواهند کرد. انسان یک ماشین است ولی یک ماشین خاص، ماشینی است که در شرایط متناسب و با رفتاری متناسب می‌تواند بداند که یک ماشین است. و هنگامی که این را درک کرد می‌تواند راه‌هایی جهت امتناع از ماشینی بودن به دست آورد، یک فرد مستقل وقتی در مسیر اک

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

قرار می‌گیرد به زودی می‌آموزد که خیلی پیش از این است و او یک موجود معنوی است که کنترل کاملی به‌روی عواطف و خواست‌های خود دارد. ولی پیش از آنکه بتواند هرگونه قدرت و قابلیت جدیدی به دست آورد او باید در درون خود آن کیفیتی را پرورش دهد که می‌داند درونش قرار گرفته‌اند. و این را از طریق راهنمایی‌های ماهانتا استاد اک در قید حیات انجام می‌دهد.

انسان از طریق ادراک خود در این جهان کُل می‌آموزد که چه کسی هست و یا چه کسی نیست. تحولات معنوی او بر اساس خودفریبی صورت نمی‌گیرد. بدین معنا که او باید ادراک کند کیفیاتی که تا به حال وصف شده است را دارا نیست. بلکه باید با آگاهی و اراده خود از طریق معنوی آنها را به دست آورد. مهم‌ترین و انحرافی‌ترین تمامی این کیفیات آگاهی است و تغییرات از طریق تغییر در ادراک مفاهیم آگاهی در او آغاز می‌شود و سپس به تدریج او بر آنها برتری می‌یابد.

تعریف آگاهی در حقیقت خاصی از هوشیاری نهفته درون انسان است که مستقل از فعالیت‌های ذهن است. ابتدا اینکه هوشیاری از خود سپس هوشیاری اینکه چه کسی است، کجا هست و هوشیاری از اینکه چه چیزی می‌داند و چه چیزی نمی‌داند اهمیت دارد. بنابراین فرد خود قادر است بداند که آیا از لحظه‌ای که به او داده شده است آگاه است یا خیر. بدین معنا که فقط انسان خودش می‌تواند بداند که آگاهی‌اش در آن لحظه وجود دارد یا خیر. یعنی حضور یا عدم حضور آگاهی در انسان نمی‌تواند توسط بررسی فعالیت‌های خارجی او اثبات شود. به همین دلیل اهمیت آگاهی هیچ‌گاه به‌طور کامل ادراک نشده است زیرا همیشه در ارتباط با ادراک آگاهی به‌عنوان فعالیت معنوی قرار گرفته است.

هنگامی که فردی از مناطق مختلف آگاهی در ارتباط با افکار، احساسات، واکنش‌ها و حواس صحبت می‌کند همه‌چیز را براساس اشتباه درآمیختن آگاهی با عملکردهای روانی مطرح می‌سازد ولی هرگاه از مراتب آگاهی در ارتباط با مناطق مختلف سخن بگوید در آگاهی معنوی خود قرار گرفته است.

در واقع هیچ درجه‌ای از آگاهی وجود ندارد. ولی فرد باید در موقعیتی قرار بگیرد که این را ادراک کند زیرا ذهن نمی‌تواند همه چیز را دریافت کند. و باید به‌طور مجزا و بخش بخش فکر کند زیرا ذهن عادت دارد که در جهان‌های پائین بدین‌گونه عمل کند. و از آنجایی که نمی‌تواند به قلمروهای بالاتر خداوند برسد باید آغاز به اندیشیدن در مورد آگاهی خویش در مناطق روانی کند.

مشکل در این‌جا است که انسان همیشه از خودش به‌طور کامل آگاه نیست. توهم آگاه بودن انسان از خودش توسط خاطرات و جریان افکار خلق می‌شود. در حالی که به‌طور هم‌زمان او فقط چهار مرحله از آگاهی را به روی منطقه فیزیکی تشخیص می‌دهد، این چهار مرحله عبارتند از خواب، بیداری، آگاهی از خود و آگاهی عینی.

در زندگی عادی انسان در مورد آگاهی عینی خیلی کم می‌داند. ولی باور دارد که دارای آگاهی از خویش است. اگر چنین آگاهی تنها به صورت جرقه‌های خیلی نادر ظاهر می‌شود و حتی آن زمان او احتمالاً آنها را تشخیص نمی‌دهد زیرا او نمی‌داند اگر چه دارای چنین آگاهی بود، چگونه آن را به کار می‌گرفت. چنین جرقه‌های آگاهی در لحظات بسیار استثنایی حضور می‌یابند. در یک مراتب عاطفی بسیار بالا در لحظات خطر و در شرایط و موقعیت‌های بسیار خاص جدید و غیر منتظره.

با انجام تمرینات معنوی اک و تلاش درست چلا می‌تواند کنترل آگاهی خود را به‌دست آورد و از خودش و تمامی آنچه را که مربوط به این آگاهی می‌شود آگاه باشد. ماشین انسان دارای هفت عملکرد متفاوت است: اول منطق، دوم عواطف، سوم و چهارم عملکردهای غریزی که کارهای خارجی حرکات کالبد در فضا و زمان هستند، پنجم فکر، ششم آگاهی خویش، هفتم آگاهی عینی.

پنج تا اجزای اولیه ماشین انسانی می‌تواند مورد مطالعه قرار بگیرد و بخشی از آن چیزی شود که به‌عنوان دانش خویشتن شناخته می‌شود. این همان چیزی است که گاهی اوقات به‌عنوان ادراک خویشتن می‌شناسیم ولی این مطالعه خویشتن با مطالعه چهار عملکرد دیگر نباید آغاز شود که عبارتند از: تفکر، احساسات، عملکردهای غریزی، و عملکرد حرکت کردن. پایین‌ترین و یا اولین مرتبه آگاهی خواب است. که یک مرتبه کاملاً ذهنی است. و انسان بدون راهنما توسط رویاها و تمامی عملکردهای روانی خودش احاطه می‌شود. این بدین دلیل است که برای معدودی حوزه روانی بسیار بدون نیرو و عجیب است. موجودات روانی می‌دانند چه اتفاقی می‌افتد و چه زمانی، ولی نمی‌توانند جهت آن نیرو را کنترل کنند.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

تنها راهی که رؤیا و خواب‌ها را می‌توان در دست گرفت از طریق جهت دادن و راهنمایی استاد اک در قید حیات است. به هیچ چلای اک در مرتبه رؤیا آزادی داده نمی‌شود زیرا او باید توسط استاد اک از طریق سطوح مختلف رؤیا عبور کند تا به مرتبه جهان‌های بالاتر دست یابد، اگر او اجازه دهد که توسط استاد اک راهنمایی شود. البته فرصت مطالعه شریعت - کی - سوگماد را مستقیماً در معابد خرد زرین و جهان‌های دیگر به او داده می‌شود.

دومین مرتبه آگاهی مرتبه آگاهی هوشیار است، یعنی زمانی که انسان در خواب نیست ولی در این مرتبه دارای احساساتی از متضاد و یا ناممکن است که هنگام خواب حضور ندارند. در این مرتبه بسیاری از اوقات آنچه را که هنگام خواب و رؤیا اتفاق افتاده است به روی هوشیاری انسان تأثیر می‌گذارد.

این دو مرتبه یعنی خوابیدن و بیداری اساساً دو مرتبه از آگاهی هستند که انسان در آنها زندگی می‌کند. برای او مشکل است که با هر نوع مرتبه آگاهی دیگری هماهنگ شود ولی می‌تواند پس از یک مبارزه طولانی مدت با خودش به مراتب بالاتر آگاهی دست یابد، او باید خواست و اراده انجام چنین کاری را داشته باشد.

سومین مرحله آگاهی آن است که انسان از خودش آگاه می‌شود. انسان عموماً فکر می‌کند که آگاهی از خویشتن را متصرف است. یعنی او آگاه است از خودش در هر لحظه‌ای که آرزو دارد ولی در واقع آگاهی خویشتن مرحله‌ای است که انسان نسبت به خودش آگاه می‌شود و برای اولین بار آغاز می‌کند به تشخیص حقیقت خرد و اعمالش.

در مرتبه چهارم آگاهی فرد نسبت به تمامیت و زندگی آگاهی و ادراک پیدا می‌کند، به بیان دیگر او بدون وابستگی می‌شود و می‌تواند زندگی را از یک دیدگاهی نگاه کند که او را از مرتبه احساسات و عواطف جدا می‌سازد. او می‌تواند همه چیز را در واقعیت‌شان و آنگونه که در زندگی به‌طور واقعی هستند مطالعه کند و ببیند.

اصول اخلاقی مربوط به این مراتب آگاهی نمی‌باشند. آنگونه که در این جهان فیزیکی به انسان تعلیم داده می‌شود این یکی از چیزهایی است که انسان در زندگی که همراه با چیزهای خوشایند و ناخوشایند کاذبی که در تقلید و تخیلات خود باور می‌کند کشف کرده است. این علاقمندی‌ها و نفرت‌های کاذب او نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کنند و همچنین در زندگی انسان فاجعه‌آمیزند. او در زندگی مسیر درستی را طی خواهد کرد. تا زمانی که شخصیت و خصوصیات او در زندگی‌اش حاکم می‌شوند همین‌ها نتایج غلطی به بار می‌آورند.

انسان باید دارای شخصیتی باشد که همان من کوچک اوست تا بتواند در این دنیا به سر برد. ولی در عین حال او نباید اجازه دهد که این شخصیت به او حاکم شود. هنگامی که مجزای از چنین من کوچکی شود او متوجه می‌شود که مجزای از تمامی چیزهاست. برخی از چیزها ممکن است موجب رضایت او شوند. برخی از چیزها ممکن است او را ناراحت کنند و یا حتی موجب ترسش شوند. او نباید به کناری بایستد و زندگی را با تمامی منظرگاهش به عنوان یک ستاره دور دست نگاه کند. بلکه باید درون زندگی و بخشی از آن باشد. او نشانه‌هایی را کشف خواهد کرد که توسط آنها تجلیات آزار دهنده را درون خود شناسایی می‌کند و سپس او کشف خواهد کرد هر چقدر که بیشتر این تجلیات را در درون خود کنترل کند، کمتر مورد آزار قرار می‌گیرد و هر چقدر که کنترل او کمتر باشد آنها مکانیکی‌تر خواهند بود و آزار بیشتری به وجود می‌آید.

برای مثال دروغ گفتن یک تجلی مکانیکی است که برای بعضی‌ها غیر قابل کنترل است ولی تصمیم می‌گیرد مسلط شود و آنها را کنترل می‌کند همان‌گونه که عملکردهای دیگر را درون انسان کنترل می‌کند.

نکته دیگر در مورد انسان این است که باید به دقت مراقب تخیلات خود باشد. چرا که خیلی زود پس از آغاز بررسی خودش به این نتیجه می‌رسد که مانع اصلی در مشاهده خویشتن خود، همان تخیل است. برای مثال هرگاه بخواهد مساله‌ای را بررسی کند این تخیل است که حاکم می‌شود و در نتیجه مساله اصلی فراموش می‌شود. او به زودی متوجه می‌شود که تخیل همان‌گونه که دیگران به آن می‌نگرند یک چیز کاذب است و مفهومی در جهت حس خلاقیت و توانایی حق انتخاب ندارد.

او به زودی به این نتیجه می‌رسد که تخیل یک قابلیت کل و یا منفی است که او نمی‌تواند آن را کنترل کند و همیشه او را به سمت تصمیم‌گیری‌هایی هدایت می‌کند که او قصد انجام چنین تصمیم‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌ها را نداشته است. تخیل بدین معنا به زشتی دروغ گفتن است زیرا او آغاز به تخیل می‌کند تا به نوعی خود را ارضا کرده و به زودی او آنچه را و یا بخشی از آنچه را که تخیل کرده است باور می‌دارد.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

تأثیر منفی دیگر در ابراز عواطف منفی یعنی تمام عواطف خشن، افسردگی، تأسف، خشم، تردید، ترس، بی‌اعتنایی، بی‌حوصلگی، عدم اعتماد، حسادت و بسیار دیگر می‌شود. معمولاً فرد چنین ابراز عواطف منفی را به‌طور بسیار طبیعی می‌پذیرد و حتی ضروری می‌داند و غالباً بدان صداقت می‌گویند. ولی این ارتباطی به صداقت ندارد و بلکه خیلی ساده یکی از نشانه‌های کل در انسان است. که نشانه عواطف منفی و عدم ظرفیت او در نگهداری این رنجش‌ها در درون خودش می‌باشد. این‌ها تجلیات مکانیکی هستند که وقتی چلا به منطقه پنجم می‌رسد و تجربیات ادراک خویشتن را دارد روشن می‌گردند. پس از ابراز عواطف منفی چلا متوجه می‌شود در درون خودش عمل‌کردهای مکانیکی دیگری را دارد یعنی صحبت کردن. در حالی که صحبت کردن خود به تنهایی هیچ اشکالی ندارد ولی در ارتباط با برخی از مردم مبدل به یک عادت و خوی همیشگی می‌شود. آنها مدام صحبت می‌کنند و هر اتفاقی می‌افتد و هر کجا که باشد در حال کار، مسافرت، و حتی وقتی که خواب هستند صحبت می‌کنند. آنها هیچ‌گاه از صحبت کردن متوقف نمی‌شوند. فقط باید شخصی وجود داشته باشد که با او صحبت کنند.

اگر کسی نباشد آنها با خودشان صحبت می‌کنند.

انسان در تشخیص این چهار تجلی مکانیکی در درون خودش دچار مشکل خواهد شد. یعنی دروغ گفتن، تخیل، ابراز عواطف منفی و صحبت‌های غیر ضروری. او همیشه برعلیه آنها مبارزه می‌کند. زندگی پس از زندگی بدون آنکه کمک معنوی از استاد اک در قید حیات بگیرد. یعنی بدون آنکه آگاهی جدید کمک حقیقی داشته باشد. زیرا اگر انسان حتی مواد لازم و خاصی را دریافت کرده باشد فراموش می‌کند تا آنها را به کار بگیرد و فراموش می‌کند تا خود را مورد بررسی قرار دهد. او دوباره به خواب می‌رود و باید بیدار شود تا آنها را بررسی کند و این مهم با راهنمایی ماهاتتا حل می‌شود.

هویت شخص یک مرتبه خاص است که انسان بیش از نیمی از زندگی خود را با آن سپری می‌کند. او خود را با همه چیز مشخص می‌سازد، با آنچه می‌گوید، احساس می‌کند، باور دارد، انجام می‌دهد، باور نمی‌دارد، آرزو می‌کند. آنچه که آرزو نمی‌کند. آنچه که او را جذب می‌کند، آنچه که او را برمی‌انگیزد. همه چیز در زندگی او را جذب خود می‌سازد. یعنی انسان در مرتبه هویت شخصی قادر نیست که مجزای از چیزها، به شخصیت و هویت خویش بنگرد. او همه چیز را با کوچک‌ترین اشیا و مشاهدات معین می‌سازد و بنابراین خود را با تمام عکس‌العمل‌های مکانیکی که او را تحریک می‌سازند، محک می‌زند. مانند تجلیات، دروغ گفتن، تخیل، ابراز عواطف منفی و صحبت کردن مداوم.

او متوجه می‌شود که هیچ‌کدام از این‌ها بدون همانندی شخصی او وجود نخواهند داشت. اگر او می‌توانست از این هویت شخصی رها شود او می‌توانست از بسیاری تجلیات احقانه و بی‌فایده رها گردد. با این‌حال او نمی‌داند که همانندی یا هویت شخصی به معنای مرگ نظام ذهنی و فیزیکی است. او غالباً در جهتی در این مسیر حرکت می‌کند که خود را در مرتبه‌ای می‌یابد که مدام در مورد نظرات اجتماعی دیگران نگران است. که آیا در زندگی اجتماعی دیگران اهمیت دارد یا نه. دیگران در مورد او چه فکر می‌کنند. آیا او را ستایش می‌کنند و تردیدها و ترس‌ها و شک‌هایی که در ارتباط با آدم‌ها در او وجود دارد. این نظرات یک نقش بسیار مهمی را در زندگی انسان بازی می‌کنند ولی در مورد برخی از آدم‌ها مبدل به یک نوع آزار می‌شود. زندگی آنها سرشار از نگرانی‌ها و تردیدها و شک‌هایی می‌شود که جایی دیگر برای آگاهی باقی نمی‌گذارد.

این همان چیزی است که کل می‌خواهد زیرا پس از آن فرد را تحت کنترل خود در می‌آورد. این بزرگ‌ترین دامی است که می‌توان فرد را از دیدن تقصیراتی که خودش منشأ آنها می‌باشد باز دارد. ولی در عین حال او به سادگی تقصیرات خودش را در دیگران می‌بیند و جدا شدن افراد از یکدیگر به واسطه مشکل زبان رخ می‌دهد. البته منظور آن زبان رایج نیست بلکه مربوط به ارتباط و ادراک یکدیگر و فهمیدن یکدیگر است. این بزرگترین مشکل ماهاتتا استاد اک در قید حیات با چلاهایش است. چلاهایی که در محیط‌های اجتماعی متفاوتی رشد کرده‌اند و رفتارهای گوناگون و نقطه نظرات ثابت و اندیشه‌های مذهبی دارند نمی‌توانند ادراک کنند و خود را در کلمات و تعالیم استاد اک در قید حیات ابراز دارند. اساساً آنها ادراک نمی‌کنند که او از منطقه روح با هریک از آنها سخن می‌گوید و می‌داند و درک می‌کند و هر کدام یک نامیرایی است که در محدودیت‌های جهانهای خداوند قرار گرفته و بنابراین از این طریق با هریک صحبت می‌کند.

می‌توان گفت که این، آن زبان جدید است ولی تعداد کمی آن را درک می‌کنند و این زبان جدید حاوی اندیشه‌های متفاوتی است که در حقیقت با هم در وحدت‌اند و به عنوان یک زبان جهانی نباید از دیدگاه متافیزیکی دیده شود. این زبان همان‌گونه جهانی است که

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»



سنبل‌های ریاضیات جهانی هستند. این زبان اک است و تمامی آنچه را که انسان می‌تواند در مورد آن فکر کند در درون آن وجود دارد. حتی معدود کلمات این زبان می‌تواند به چلا امکان تفکر و صحبت با قطعیت بیشتر از زبان عادی را بدهد.

تناسخات و محدودیت‌های اجتماعی در این جهان‌های فیزیکی در راستای یک‌دیگر قرار دارند. به بیان دیگر یک علاقمندی گسترده‌ای در یک اجتماع در زمینه تناسخ و کارما وجود دارد. هر دوی آنها به اجتماع یک نظام صوتی ارائه می‌دهد که در ارتباط با تمامی بی‌نظمی‌های بشری است. بنابراین اساس تناسخ و کارما مربوط به خصوصیات آن فرد می‌شود. هنگامی که فرد تحت تعلیمات خویش انضباطی در آثار معنوی اک می‌باشد، او کارمای خود را می‌سوزاند و به نقطه‌ای می‌رسد که هیچ‌گاه دوباره به این زندگی فیزیکی باز نمی‌گردد. آگاهی از تناسخات تفاوت بسیار زیادی در رفتار انسان و حیوانات دارد. به انسان می‌آموزد که در یک زنجیره کارمیک محصور گشته است و به آن نشان می‌دهد که تمدن و دولت‌ها در پی اعصار تغییر پیدا کرده‌اند و در هر عصری شکلی در ارتباط با تحول معنوی ساکنین آن گرفته‌اند در واقع از زمانی که انسان از عصر طلایی سقوط کرده است باید بداند که پادشاهان و حکما و دادگاه‌ها، کاهنین و وکلا و تئیهات قانونی تماماً نشانه‌های زاد و ولدهای نسل‌ها و نشانه‌های تمدن‌های بالا می‌باشند. آنگونه که بسیاری باور دارند. هنگامی که خواست‌های شیطانی در یک جامعه‌ای بیشتر و بیشتر تجلی می‌کند برخی از این نظم‌ها جهت حمایت از اعضای یک جامعه به اجرا در می‌آیند.

این یکی از ترفندهای قدیمی کاهنین و پادشاهان است تا به عموم توده‌ها یاد بدهد که هر چه که آنها به اجرا در می‌آورند بر اساس اراده خداوند است. قانون حقوق یا حقانیت را - **داندا** - می‌نامند که در ارتباط با حقوق الهی مردمان و همچنین پادشاهان است. این قوانین یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند پا بر حق دیگری بگذارد و هنگامی که قوانین در کتاب‌ها نوشته بشوند و به‌عنوان راهنما در جوامع نگهداری بشوند باعث بوجود آمدن بی‌نظمی در یک جامعه می‌گردد. هنگامی که نژاد انسانی وارد مرتبه زوال خود در استانداردهای فرهنگی‌اش می‌شود یک استحاله‌ای در مرکز حکومت صورت می‌گیرد که از انسان تا اجرای مشیت‌های الهی آغاز می‌گردد و به بیان دیگر از استانداردهای اخلاقی که عمیقاً در آگاهی درونی انسان‌ها قرار گرفته تا قوانین نوشته شده در کتاب‌ها را در برمی‌گیرد. هنگامی که زمان آن فرا می‌رسد دیگر قوانین فوق در قلب‌های انسانها وجود ندارد بلکه در کتاب‌ها نهفته است این زوال تمدن به شکل زوال یک اجتماع صورت می‌گیرد.

تنها اساتید اک ناظر بر چنین تغییراتی بوده‌اند و سعی داشته‌اند تا نژاد انسانی را از این زوال در تاریخچه نژاد انسانی نجات دهند. این مأموریت بسیار مشکل است ولی از زمان عصر طلایی دوران بسیار طولانی گذشته است و استاد اک زمانی را که در این سیاره گذرانده از عصر نقره و عصر مس، عبور کرده و شاهد تغییرات نزولی بوده و به تدریج به عصر حديد ( آهن ) رسیده که نشان دهنده پائین‌ترین انقباض در فرد و اجتماع است. در طی این دوران است که قوانین مدرن دولت‌ها و نظام‌های اجتماعی انسانها آغاز می‌شوند. انسانی که به نظر می‌رسد فطرتاً چنین تغییراتی را به صورتی پیش رونده و متعالی قلمداد می‌کند، ولی واقعیت ندارد که انسان پیشرفت کرده است بلکه نیروهای کل را در درون خود افزایش داده است. او چنین نیروهای منفی را تشخیص نمی‌دهد و نسبت به آنها در زندگی بی‌اعتنا می‌باشد.

البته کارما در ارتباط با تناسخ است ولی به دو بخش تقسیم می‌گردد، علت و حق که هر دو عوامل اصلی خلق کارما هستند. در واقع عدم اطاعت از قانون - **دهارما** - که قانون **حق و حقانیت** می‌باشد، قانون زندگی و یا آنچه که باید انجام شود است که کارما را برای فرد یا گروه‌ها بوجود می‌آورد، ولی هیچ کجا کسی نمی‌گوید دقیقاً چه علت یا حقانیتی ممکن است موجب شود نیروهای کارما وارد زندگی انسان شوند.

بدین دلیل است که تمامی آدم‌ها از کتاب قوانین اطاعت می‌کنند. هیچ‌کس بجز اکیست نمی‌تواند بر اساس قوانین خداوند زندگی کند. تقریباً تمامی فرامین می‌گویند - درست انجام دهید - ولی معدودی می‌دانند که چه چیزی گفته می‌شود، مگر استاد اک در قید حیات که به قلب یک مشکل رجوع می‌کند. بیشتر مذاهب قوانین خود را در کتاب‌ها می‌نویسند و برای عدم رعایت این قوانین تنبیه و مجازات‌هایی را مقرر می‌کنند. تقریباً تمام آنها این‌گونه جمع‌بندی می‌کنند. " آنچه را که خدا می‌خواهد انجام دهید."

هنگامی که این جمله مورد بررسی قرار گرفت متوجه می‌شویم که این قوانین که توسط قانون گزاران ارائه داده می‌شوند آن چیزی هستند که ما به عنوان اراده خداوند فرض می‌کنیم. کسانی که مسئول اراده خداوند هستند همان پیامبران، کاهنین، پادشاهان و البته دیکتاتورها هستند و وقتی که موقعیت‌های آنها مورد خطر و مبارزه قرار می‌گیرد آنها

« لازم به توضیح است که پراکنشها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

متأثر می‌شوند و دستورات خود را از نوشته‌های مذهبی برداشت می‌کنند. آنها هیچ ادراکی از فرمان‌های خوب و بد و اجرای آنها و مشکلات طبیعی و اخلاقی ندارند. ماهانتا استاد اک می‌گوید که هر آنچه که دارای کیفیت یا مشخصات هر یک از شهوات پنجگانه ذهنی است و یا روح را در پیش‌روی و تحول معنوی خود ممانعت می‌کند اشتباه است و باعث ایجاد کارما می‌شود. بنابراین هر آنچه که کارمای بد می‌آفریند غلط است. اگر یک عمل خاصی چنان تأثیری دارد تا مانع شود فرد دیگری در مسیر آزادی معنوی پیش برود پس البته این عمل را باید به عنوان یک عمل بد قلمداد کرد.

هیچ‌کس نباید در مسیری که به‌سوی ادراک خداوند می‌رود ممانعت شود. ولی اگر هر عملی که تأثیر در کمک کردن به یک گروه دیگر و یا فرد دیگری در پیش‌روی معنوی‌اش می‌گذارد پس آن را به‌عنوان یک عمل درست قلمداد می‌کنیم. تفاوتی نمی‌کند که این موضوع برای آن فرد خوشایند یا ناخوشایند باشد. به هر حال آنچه که مورد نظر است تأثیر نهایی بر علاقه‌مندی‌های برتر یک جمع می‌باشد.

کلام کهن می‌گوید: - بهترین نیکی‌ها برای بیشترین افراد - این بسیار بداقبالانه است زیرا نهایتاً منجر به انحراف از مسیر می‌گردد. مثلاً گاهی اوقات از آن بدین شکل استفاده می‌شود برای مورد قضاوت قرار دادن یک قتل به نام یک جامعه. ولی هیچ چیز نمی‌تواند به شکل اخلاقی خوب باشد اگر فرد باید قربانی شود تا بدان دست یابد. علاج این رفتار شیطنانی همان نور و صوت خالص است. به خصوص حضور استاد اک در قید حیات باعث ناپدید شدن تاریکی‌ها و پدیده‌های شیطنانی می‌شود همان‌گونه که هنگام ظهور خورشید شب ناپدید می‌گردد.

یکی از عجیب‌ترین چیزهایی که در آثار اک وجود دارد، گردهمایی افراد بی‌اعتبار و سطح پائین در نزد ماهانتا استاد اک در قید حیات است. این گیج کننده است که بدانیم درحالی که بسیاری از مردمان خوب جهان در یافتن او شکست خورده‌اند چگونه است که آنها را در نزد ماهانتا می‌یابیم. چه چیزی باعث می‌شود که آنها به‌سوی آزادی معنوی بروند درحالی که چیزی در مورد خوردن و خوابیدن و کار کردن نمی‌دانند. همین جای تردید است که چگونه و چه چیزی باعث شده است که چنین افرادی که دارای روشن‌فکری بسیار پائینی هستند در چنین مقطعی قرار بگیرند. کلید این راز الهی بخشش بزرگ خداوند متعال، سوگماد است و عشق عظیمی که برای‌مان دارد. بهترین چیزی که در این جهان وجود دارد منطق برتر یا آگاهی برتر نیست بلکه عشق است. هیچ‌گاه کسی در نزد ماهانتا استاد اک در قید حیات نمی‌آید مگر اینکه کارمای خوبش او را به این‌جا بکشاند.

بنابراین این ارواح باید کارهای بسیار خوبی داشته باشند حتی اگر ظاهر و موقعیت دنیوی آنها این را نشان ندهد و کارمای خوب آنها در واقع جستجوی ثروت و موقعیت‌های این جهانی نبوده است بلکه چیزی بسیار مهم‌تر و آن - **دارشان** - یعنی ملاقات با استاد اک در قید حیات است. آنها با عشق و ظرفیت عشق ورزیدن که در آنها وجود دارد و آنها را به‌سوی استاد اک هدایت می‌کند. و آنانی که می‌رسند چیزی در سر ندارند مگر یک اندیشه و آنهم ملاقات با استاد اک است و نتیجه این ملاقات آنها را از رنج‌های این جهان رها می‌سازد. آن چیزی که لازم است همین است زیرا فرد دیگر به چیز دیگری بیش از این احتیاج ندارد تا مسیر استاد اک را دریابد.

پارادوکس زندگی این است که بخشش و عشق، خیلی بیشتر از کیفیات دیگر فرد را به استاد اک نزدیک‌تر می‌سازد. و بخشش سوگماد زندگی بخشیدن از طریق استاد اک در قید حیات و عشق مردمان فروتن و کوچک است. این پیروان چیزی ندارند مگر عشق بسیار زیاد آنها و آن چیزی است که آزادانه به استاد اک هدیه می‌دهند. توانایی عشق ورزیدن بیشترین کیفیت روح است زیرا عشق توانایی عظیمی است که بر یک فرد همراه و پیرو حکومت می‌کند. این مردمان فروتن تمام مسیرهای گرد و غبارآلود را پیموده‌اند و کمی غذا به همراه دارند و بعضی روزها راه رفته‌اند تا به استاد اک برسند و این‌ها آمرزیده‌تر از تمامی کسانی هستند که می‌گویند لازم است مسافت بسیار زیاد و غذای بسیار زیادی را جهت ملاقات با ماهانتا استاد اک در قید حیات صرف کنیم. بنابراین متوجه می‌شویم که عشق کلید عبور به قلمرو خداوند است و کسی نمی‌تواند آن را از فردی که این کلید را به دست آورده است بگیرد.

بنابراین عشق، ایمان و فروتنی فضائلی هستند که باید قبل از آنکه فرد به ماهانتا برسد در جستجوگر قرار گرفته باشند. این‌ها فضائلی هستند که توسط فقرا و افراد کوچک پائین به‌دست می‌آیند و فضائلی بسیار ساده و کودکانه‌اند که همه جهت ورود به قلمرو خداوند باید از طریق عشق آنها دارا باشند. این عشق و فقط عشق است که اجازه می‌دهد جستجوگر به تمام جهانهای آسمانی برسد زیرا سکه زرینی است که باید هنگام ورود به

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

مناطق بالایی روح ارائه شود. هیچ چیز دیگری این عمل را میسر نمی‌سازد زیرا درهای این جهانها به هیچ دلیل دیگری گشوده نمی‌شوند.

اگر کارمای انسان هیچ چیز دیگر مگر ظرفیت عشق ورزیدن برای او نیاورده باشد، بنابراین او در زندگی‌های گذشته خود هزاران و هزاران سال بیهوده سپری نکرده است. این عشق است که روح‌های فروتن را چنین عظیم می‌سازد و آنها را فراتر از زندگی انسانی به درون جهانهای خداوند هدایت می‌کند. هر انسانی که به مقدار کمی در خلوص و عدم خودخواهی عشق می‌ورزد به سمت چنین تعالی می‌رود و بنابراین وقتی که غبارها همه زدوده شدند و هنگامی که در جهان - **ساج‌خان** - یکی از این فقرا در کنار یک انسانی که دارای منطق بسیار بالایی است قرار می‌گیرد، تفاوت بین آنها چه خواهد بود چه برتری فرد روشن‌فکر به روی آن دیگری خواهد داشت؟ جواب این است که هیچ. زیرا این فرد روشن‌فکر هیچ‌گاه تا ساحل منطقه ساج‌خان نیامده است. منطق هیچ‌گاه به تنهایی این کار را نمی‌کند زیرا فقط عشق و فقط عشق به کمک ماهانتا استاد اک در قید حیات است که او را به اینجا می‌آورد.

ذهن فقط به منطقه‌ای می‌رود که به آن تعلق دارد و به آن منطقه نظام اعظم دوم جهانهای خداوند می‌گویند و دارای اهمیت زیادی نمی‌باشد زیرا مورد استفاده روحی که می‌خواهد وارد جهانهای خالص روح شود قرار نمی‌گیرد. هنگامی که روح مثلاً روح یک گدا است، از تعلقات ذهنی فقیرانه خود رها می‌گردد، در کنار یک غول ذهنی قرار می‌گیرد که هیچ تفاوتی بین آن دو نخواهد بود. هر دوی آنها قطراتی از میان اقیانوس بی‌نهایت هستند و این اقیانوس، اقیانوس عشق و رحمت است. هیچ چیزی در این اقیانوس وجود ندارد مگر روح خالص و عشق بی‌حد و مرز.

عمل خالصانه عشق در مانترای شخصی واصل اک قرار دارد و می‌توان آنرا به‌عنوان یک آواز مقدس توصیف کرد که وقتی برای مدت زیادی تکرار شود به تدریج فرد را به مرکز یک ارتعاش معنوی هماهنگ با مراکز ارتعاشی قوی‌تر هدایت می‌کند. کسی که از این مانترا استفاده می‌کند قادر است تا این انرژی را متناسب با کمک به خود و دیگران به‌کار گیرد. مانترها همه جا حاضر هستند. در زندگی چلای اک و در هر قدمی که او به‌سوی تحول معنوی برمی‌دارد، به‌کار گرفته می‌شود. این قدرت عشق است که برای او آن هاله ابدی بخشش و شفقت را می‌سازد. برای مثال هنگامی که یک چلا به ارتباط منضبط خود با استاد اک وارد می‌شود استاد ممکن است گاهی اوقات مانترای خاصی را برای چلا تعیین کند. این امر عموماً در وصل دوم رخ می‌دهد و استاد اک در قید حیات نیز متعهد است تا ببیند که آیا شاگرد این مانترای خاص خود را زمزمه می‌کند یا نه.

زیرا استاد مراقب برقراری ارتباط معنوی دوطرفه است و این یکی از دلایلی است که استاد اک همیشه درخواست یک گزارش ماهیانه می‌کند زیرا می‌تواند بگوید چلا مانترای خود را زمزمه کرده است یا نه و استاد پیشرفت چلا را هم از طریق چنین گزارشاتی و هم از طریق ابزار معنوی دیگری تشخیص می‌دهد و ماهانتا استاد اک در قید حیات ممکن است مانترایی را بر اساس بصیرت درونی‌اش با شرایط معنوی چلا انتخاب کند و به چلا دستور دهد تا مانترا را بر اساس خویشستن درونی یا مناطق درونی‌اش انتخاب کند.

تکرار مانترا می‌تواند در سکوت، به شکل زمزمه یا شفاهی باشد. از آنجا که زمزمه مانترا گاهی اوقات ممکن است ساعت‌ها به طول انجامد بنابراین می‌توان از مانترهای متعدد جهت به دست آوردن تمرکز استفاده کرد. تمامی ابزار معمول را می‌توان در زمان زمزمه مورد استفاده قرار داد. مانند گوناگونی‌هایی که در صدا و صوت موسیقی زیر و بم بودن استفاده می‌شود. اما لازم به ذکر است که برای حفظ نیروی درونی مانترا رعایت ریتم آهنگ اصلی کلمه بسیار ضروری است و باید همراه با نفس صورت گیرد. زیرا جای بسیار زیادی برای ابزار احساسات عاطفی وجود دارد.

زمزمه مانترا یک سری از تأثیرات معنوی تولید می‌کند مثل عشق. با تمرکز ذهن به روی مانترا یک احساس عمیق عشق و آرامش بروز می‌کند و در عین حال که فرد مانترا را زمزمه می‌کند خود را در یک درجه از مراقبه و تمرکز قرار می‌دهد. این عمل‌کردی است جهت تمرکز ذهن به روی یک نقطه خاص که قادر است به افکار معمولی و به اعماق روح که در لایه‌های زیرین قرار گرفته‌اند، نفوذ کند.

برای انسان عادی مانترا هیچ احساسی را بر نمی‌انگیزاند. صوتی است که فقط در ارتباط با مغز انسان یک درجه ارتعاشات خاصی را به واسطه هوایی که پیرامون او را فرا گرفته به‌وجود می‌آید ولی یک ابزار بسیار قوی برای عشق و عدم وابستگی است و چلایی که آن را به طور مداوم تمرین می‌کند به آدم‌هایی برمی‌خورد که هیچ‌گاه نمی‌شناخته اما مسیر زندگی، آنها را از نیروهای کل که آنها را در برگرفته است جدا ساخته و به‌سوی اک

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

حرکت می‌دهد. معدودی هیچ‌گاه نمی‌آموزند که چه اتفاقی افتاده است ولی مانترایی که توسط اکیست زمزمه شده چه به شکل فردی یا جمعی در کل جهان‌ها تغییراتی را به‌وجود می‌آورد. اول انسان و سپس آسمان‌های معنوی. این استاد اک در قید حیات است که فرصت عشق از طریق مانترا را از طریق چلا میسر می‌سازد. او اسرار مانترا را به کسانی که شایسته آن هستند می‌دهد و بنابراین مسئولیت در دستان چلایی که از نظر انرژی و بررسی کاملاً معنوی شده باشند خواهد بود که بهترین‌ها را از طریق مانترا به‌وجود می‌آورد.

## فصل پنجم

### گاکو

#### جهان هستی یا جهان وجود

برخی از پیروان علوم اسرار می‌گویند که موجودیت دیگری نیز بر روی سیاره زمین وجود دارد. یک نژاد کامل از موجوداتی که سطح آگاهی آنها بسیار از سطح انسان حاضر و آگاهی او برتر می‌باشد. همچنین که انسان از حیوانات و قلمرو گیاهان برتر است. اگرچه در این گفته حقیقت بسیاری نهفته است ولی باید متذکر شد که کسانی که در خارج از انکار به این گفته اعتقاد دارند به تعالیم و معلمین دروغین گوش فرا داده و در جستجوی آنها بوده‌اند.

در جهان بودن یا هستی این موجودات یا اساتید زندگی می‌کنند. ولی این مرتبه از آگاهی است که معدودی آنها می‌شناسند و ادراک می‌کنند. این موجودات اساتید نظام و ایراگی هستند که در اکشار انکار به‌عنوان اساتید اک شناسایی می‌شوند. اینها اساتید معنوی واقعی هستند و به غیر از آنها چیزی دیگری وجود ندارد.

استفاده از کلمه - مطلق - نسبی است زیرا مانند افق می‌باشد که همیشه در حال دور شدن است. ولی آن مرتبه‌ای که به‌عنوان **گاکو** شناخته می‌شود و در اتمالوک (جهان روح) قرار گرفته است آن مرتبه نسبی کمال است که تمامی و یا بیشتر اساتید اک در آن زندگی می‌کنند و هیچ‌گونه مأموریت و یا وظیفه‌ای در مناطق و جهانهای دیگر ندارند. این‌گونه باید گفته شود که برای به‌دست آوردن مرتبه استادی اک هنوز هم مراتب تکامل معنوی بالاتری وجود دارد. یکی از سه حقیقت اک این است که روح نامیرا است و آینده آن آینده چیزی است که رشد و تکامل آن دارای محدودیت نمی‌باشد. بنابراین هنگامی که گاکو یعنی بخشی از سوگماد مطلق که هجرت طولانی خود را به درون ماده آغاز می‌کند ابتدا وارد قلمرو عناصر می‌شود و از آنجا وارد قلمرو معدنیات می‌گردد. در این مرحله که قلمرو معدنیات است آگاهی به شکل سخت به‌خواب رفته ماده سخت سنگ را برای زندانی کردن آن به وجود آورده است. اگرچه برای چشمان برهنه به‌نظر غیر فعال می‌آید ولی درون آن حیاتی جاویدان سکونت دارد. زیرا آگاهی در تمام اشکال از یک دانه شن گرفته تا کیهان عظیم، روح دارد. از این مرحله وارد قلمرو گیاهی می‌شود که آگاهی تقریباً نیمه هوشیار است و به تحریکات خاصی پاسخ می‌دهد. مانند گرمای خورشید و باران. سپس در قلمرو حیوانی آگاهی بیدار می‌شود و بیشتر نسبت به محیط اطراف خود هوشیار می‌گردد. علیرقم قلمرو قبلی که اشکال همه ساکن هستند حیوان آغاز به حرکت می‌کند و از محیطهای نسبی متفاوت آگاهی پیدا می‌کند. هنگامی که آگاهی حیوانی انتقال خود را به عنصر انسانی صورت می‌دهد نه تنها آگاهی او بسیار گسترش می‌یابد بلکه مستقل نیز می‌گردد. یک سخن قدیمی چنین می‌گوید: چگونه یک انسان می‌داند که می‌داند و یک حیوان صرفاً می‌داند. سطح آگاهی در انواع انسان‌های میمونی شکل تا انسان‌های اولیه جنگلی تا فلاسفه و هنرمندان و دانشمندان کنونی متفاوت است. قلمروهای قبلی در تکامل خود توسط موجودات برتری راهنمایی می‌شوند ولی انسان با تولد آگاهی خویشتن آگاهی‌اش را آغاز می‌کند و تحولات او در آینده از طریق استاد اک در قید حیات معین می‌شود.

بنابراین هنگامی که انسان بصیرتی به درون قلمرو معنوی پیدا کند تحولات معنوی می‌یابد. او اکنون می‌فهمد که موجودات برتری مانند اساتید اک وجود دارند ولی آنها کجا زندگی می‌کنند و چه شکلی هستند؟

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

از آنجایی که بسیاری در کالبد فیزیکی به سر می‌برند از نظر انسان مانند افرادی با شخیت‌های متفاوت هستند. فوبی‌کوانتز، ر بازار تارز و دیگر اساتید اک همه به مراتب آگاهی بالاتر از سطح انسان رسیده‌اند و به نظر انسان کاملاً متفاوت می‌آیند. اساتید اک با موجودات بالاتر از خود یک حلقه اسراری درونی را تشکیل می‌دهند که در اکنکار آنها را به نام اساتید وایراگی می‌شناسند. موجودیت آنها برای عرفا و پیروان علوم اسرار در هر عصری شناسایی شده و آنها همان انسان‌های عادل دست نوشتجات مقدس در غرب هستند که بسیار کامل‌اند. نظام‌های مذهبی شرق در مورد اساتید اک و همچنین در مورد نظام استادی شگفت‌انگیز آنها مدت‌هاست که می‌دانند و موجودیت آنها توسط منابع معتبر مورد تأیید قرار گرفته است.

مرتبه استادی اک این است که او باید به کمال یا آن چیزی که به نام سوگماد شناخته می‌شود رسیده باشد. این کمال به معنای کالبد فیزیکی نمی‌باشد بلکه به کمال رسیدن آنچه که به عنوان اتما یا روح شناخته می‌شود منظور نظر است و کالبد انسانی او هم در مرتبه‌ای از سلامتی قرار گرفته و تا زمانی که موقعیت او ضرورتی را ایجاد می‌کند سلامتی‌اش را در جهان فیزیکی حفظ خواهد کرد، حتی اگر صدها سال لازم باشد. از نظر معنوی اسناد اک در یک مرتبه آگاهی خداوندی در طی بیست و چهار ساعت به سر می‌برد و او دارای چنین آگاهی است و در جستجوی آن نمی‌باشد و آنچه که به عنوان نیروهای **سیدھی** شناخته می‌شود در او پرورش یافته و به این مرتبه از تکامل رسیده است.

برای انسان عادی اینها به نظر معجزه‌آسا می‌آید درحالی که اینها تنها نیروهایی هستند که هنگام ضرورت آنها به کار می‌برند. اگرچه هیچ‌گاه از آنها استفاده نمی‌کنند. زیرا بسیاری از پیروان آنها این را درک نخواهند کرد. تمامی اساتید اکنکار عموماً در مناطق غیر قابل دسترس و بسیار دور به سر می‌برند یا اگر در کشورهای غربی باشند نهایت تلاش خود را می‌کنند تا هویت‌شان مخفی بماند. حضور آنها جهانی است. در هند، تبت، مصر، چین، لبنان، قبرس، بلغارستان و دیگر ملل‌های جهان به سر می‌برند. باوجود این فقط یک ماهانتا استاد اک در قید حیات وجود دارد که بر همه آنها تا زمانی که لقب معنوی او تغییر یابد، نظارت می‌کند. شخص بعدی که به جای او حضور می‌یابد این مسئولیت را به عهده می‌گیرد.

اساتید اک هم‌چنان در هر منطقه و سیاره‌ای از جهان‌های خداوند حضور دارند. کار آنها کمک به کمال انسان و پیدا کردن و تعلیم و تربیت شاگردان است. آنها باید مراقب باشند تا این شاگردان به اساتید اک - استاد اک در قید حیات برسند. و او مسئولیت آنها را به عهده بگیرد تا کیفیات عشق و معرفت را در جهان درون آنها پرورش دهد. هیچ‌کس نمی‌تواند انسان را مجبور کند که از منظرگاه‌های خداوند پیروی کند ولی می‌تواند آنها را برانگیخته و راهنمایی کند. هر انسانی باید در مسیر اک، خود قدم بگذارد ولی اگر که به این تعالیم گوش ندهد و دانش الهی را از ماهانتا استاد اک در قید حیات دریافت نکند، نادان است.

بسیاری اوقات استاد اک در قید حیات بیماری، خشم، و دیگر عواطف را برای فرد مهیا می‌سازد تا عکس‌العمل‌های خاصی برای چلا مهیا سازد. او حتی ممکن است یک چلا را به گونه‌ای منضبط سازد تا به او ادراک فروتنی، تواضع یا ادراک مهربانی در جهت هم‌نوعان خود را بیاموزد. با این حال چنانچه چلا انضباط را رعایت نکرده باشد ممکن است که حتی از استاد اک در قید حیات رفتار خشنی دریافت کند. از طرف دیگر استاد اک ممکن است برای چلا دیگر بسیار آرام و مهربان باشد. او با هر چلایی به‌طور منفعل عمل می‌کند و هیچ‌گاه با افراد به‌طور جمعی برخورد نمی‌کند.

مسیر اک یک مسیر خودخواهانه نیست، زیرا هر بار که فردی به مرتبه کمال دست یابد مجموعه نژاد انسانی کمی به سطح بالاتری می‌رود. تا زمانی که فرد خواست کمک معنوی داشته باشد هیچ‌گاه از او دریغ نمی‌شود، ولی هنگامی که وارد اک شود هیچ راه بازگشتی وجود ندارد زیرا چلا باید آنقدر پیش‌روی بکند تا به منطقه **گاکو** یعنی جهان بودن، جایی که اساتید وایراگی منزل‌های خود را مستقر کرده‌اند برسد.

احتمالاً هیچ‌گاه هدیه عظیم‌تری از کتاب حاضر، شریعت-کی-سوگماد از جانب اکنکار داده نشده است. این کتاب شامل مجموعه تمامی آثار و دکتیرین‌های معنوی است. این‌ها دکتیرین‌های فراموش شده‌ای نیستند که از گذشته‌ها به دست آمده و اینک مرور می‌شوند. یا اینکه زمانی شکوفه زده باشند و اکنون مدت‌ها از مرگ آنها گذشته باشد. بلکه همانا جوهره حیات هستند. علیرغم هرگونه مقاومتی که در مقابل اکنکار صورت گرفته است، دکتیرین اک از طریق نظام اساتید اک به عصر حاضر ارائه داده شده است.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

این موانع و مقاومت‌ها بسیار بوده‌اند زیرا تمامی مذاهب متعصب جنگیده‌اند تا این مطالب را به‌صورتی زیرزمینی نگهداری کنند و یا آنها را از بین ببرند. زیرا از گذشته‌های دور دارای نیروی عظیمی به روی زمین بوده‌اند. کسانی که در ایجاد موانع و مقاومت‌هایی بر علیه اک شرکت می‌کنند و باعث عدم آشکاری آن می‌شوند از قوانین کیفری رنج خواهند برد. تعالیم اکنکار به معدودی که انتخاب شده‌اند ارائه می‌گردد، همان‌گونه که خیلی پیش از آنکه ملت‌های غربی شکل گرفته و یا هیچ‌گونه قبایلی وجود داشته باشد این تعالیم به افرادی که در تبت و هندوستان در زمان‌های قدیم وجود داشته‌اند ارائه شده بود. در ابتدا تعالیم اصلی متذکر می‌شدند که هنگام انجام تمرینات مراقبه معنوی اک بین ذهن انسان و نیروهای معنوی اک یا بین آگاهی عادی انسان و آگاهی کیهانی عادی فوق انسان ارتباط برقرار می‌شود و توسط این ابزار انسان یک ادراک حقیقی از خود به دست می‌آورد. او به گونه‌ای الهامی متوجه می‌شود که داننده که همان سوگماد است و تمامی ابزار و دانایی یا دانستنی‌ها به‌طور غیر قابل تفکیکی درهم آمیخته‌اند و در راستای این ادراک چیزی متولد می‌شود که آن را به‌عنوان نشانه بزرگ می‌شناسند که در واقع سنبل روشن‌ضمیری معنوی آن فرد خواهد بود. هر اکیست آن را به عنوان E\_C\_K شناسایی، یا آن را زمزمه می‌کند، و یا آن را در ذهن به عنوان یک نشان نگاه می‌دارد. این سنبل، تمامی جهالت‌ها را از ذهن می‌زداید و انسان توسط کیمیاگری معنوی اکنکار به سوی الوهیت هدایت می‌گردد.

شریعت - کی - سوگماد یک راهنما است. زیرا یک اکیست را در مسیر اک راهنمایی می‌کند و او را به ادراک خداوندی، روشن‌ضمیری و رستگاری می‌رساند. تا زمانی که خویشتن پست به‌سوی مراتب بالاتر خویشتن جذب نشده باشد و توهم شخصیت شکسته نشده باشد، سوگماد قابل ادراک نیست. و درک این موضوع که سوگماد دارای آغاز و پایانی نیست و در وحدت با خویشتن است و تمام آگاهی از اک می‌باشد پس از جدا شدن توهم شخصیت از شخص صورت می‌پذیرد. بنابراین انسان به خویشتن الهی صعود می‌کند و با معرفت خالص اک مواجه می‌گردد. تعالیم موقتی فقط به خاطر راهنمایی انسان‌هایی است که در مسیر اک سفر می‌کنند تا برطرفیت برتر زندگی دست یابند. هنگامی که جوینده تصمیم می‌گیرد اولین قدم را در مسیر اک بردارد دیگر نیازی به تعالیم خارجی اسراری و موقتی نمی‌باشد. زیرا تعالیمی که در ارتباط با علوم اسراری هستند و او با ذهن خود ادراک نمی‌کند تعالیم معنوی هستند.

چلا هنگامی که اولین قدم را در مسیر اک گذاشت در واقع پناه می‌یابد ولی باید اک را در شکل ماهانتا استاد اک در قید حیات درک کند. این یعنی که چلا باید باور بدارد از طریق ارتباط با ماهانتا است که تمامی موجودات در مسیر تنها راه به‌سوی سوگماد حرکت می‌کنند. بنابراین راه حل این است که چلا تصمیم بگیرد یک اکیست بشود تا قادر به کمک تمامی موجودات جهت رسیدن به اکشار یعنی روشن‌ضمیری یا آگاهی برتر باشند. چلای اک از سه مرتبه پائین‌تر که کالپدهای اثیری، علی، و ذهنی هستند عبور می‌کند تا به اولین مرحله **اکشار** که در منطقه **اتما** یا روح تجربه می‌شود دست یابد. او باید با نیروهای روانی مواجه شود. این نیروها به صورت **امواج** خاص گاهی اوقات به سوی او می‌آیند. امواجی که به آنها **هدیه‌گونه** می‌گویند. این‌ها امواج انرژی روانی هستند که تحولات معنوی را برمی‌انگیزند و جوینده را در اکشار جهت روشن‌ضمیری یاری می‌دهند. این امواج به شکل تله‌پاتیک از طریق ماهانتا به‌سوی او فرستاده می‌شوند. استاد اک به چلا کمک می‌کند تا این امواج را دریافت کند. امواجی که دارای نیروهای معنوی حقیقی وصل هستند. چلا جهت رسیدن به جهان‌های خداوند باید به کمک ماهانتا و استاد اک در قید حیات و از طریق او با نیروی اک یکی شوند. تفاوت کمی می‌کند اگر ماهانتا را در طی زندگی خودش ملاقات کند. ولی تا زمانی که او در استاد اک پناه می‌یابد فرصت ورود به جهانهای آسمانی را خواهد داشت.

مراقبات طولانی ممکن است کالبد را خسته کند و همچنین ذهن را به سمت تنبلی و رخوت هدایت بکند. توسط تغییر مسیر و برای چیره شدن بر این رخوت‌ها به چلا گفته می‌شود تا یک مکان ایزوله و یا یک اتاق و یا یک مکان دور افتاده را که مزاحمتی برایش ایجاد نمی‌شود مانند یک باغ و یک تپه برود و جایی که اصوات انسانی شنیده نمی‌شود. او کالبد و ذهن خود را هماهنگ می‌کند و با ریتم روح یکی می‌گردد. باید یادآوری شود که بخش حیاتی هوا که مورد تنفس قرار می‌گیرد اساساً این اکسیژن نیست که از طریق عمل‌کطرد شش‌ها در خون جذب می‌شود، بلکه اک است که برای تعالیم فعالیت‌های فیزیکی کالبد و ذهن ضروری است همانگونه که برای روح در جهانهای پائین ضرورت دارد.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

افکار نامنظم، دشمن چلایی هستند که تمرینات معنوی اک را تمرین می‌کند. او باید یاد بگیرد تا هر فکری را در هر لحظه‌ای که برمی‌انگیزد از ریشه قطع بکند. در مراقبه فرد متوجه می‌شود که به خاطر پاسخگویی ذهن به این انگیزه‌هاست که افکار به طور مداوم کاشته می‌شوند. حتی از تولد یافتن یک اندیشه کوچک نیز باید ممانعت کند. چلا باید سعی کند با انجام تمرینات معنوی و هوشیاری‌های ذهنی ظهور این افکار را محو سازد و به محض اینکه فکری برانگیخته می‌شود سعی کند آن را در ریشه و به‌طور کامل محو کند و هر تمرین معنوی که در حال انجام آن می‌باشد را ادامه دهد.

با طولانی کردن دوران مراقبه که تلاش در جهت جلوگیری از برانگیخته شدن افکارش است چلا نهایتاً از افکاری که به‌طور مداوم و پشت سر هم می‌آیند هوشیار می‌شود و این تشخیص افکار در واقع همان شناسایی دشمن است. دشمن، افکار نامنظم یا آن چیزی است که معمولاً به آن نیروی کل می‌گویند و این مرحله را مرحله استراحت می‌نامند که مرتبه آرامش ذهنی در آن به‌دست می‌آید و چلای اک به جریان افکار می‌نگرد. همان گونه‌ای که گویی در کنار یک رودخانه نشسته است و جریان آب را می‌نگرد.

اگر یک اکیست این مرحله موفقیت را به دست آورده باشد او از جریان افکار و این فریب ذهنی رهایی یافته است، پس بنابراین آماده مأموریتی در مسیر اک خواهد بود. در صورتی که ذهن به مرتبه آرامش رسیده باشد اگرچه یک لحظه کوچک حتی از طریق سفر روح فراتر از مرتبه ذهنی برود او آغاز به ادراک صعود و حضور افکار می‌کند. این ادراک موجب می‌شود فرد همیشه فکر کند که افکار برانگیخته می‌شوند ولی در آنها افزایش و کاهش وجود ندارد. همانگونه که می‌دانیم افکار در لحظه متولد می‌شوند و آن بخشی که مجزا و قادر به ممانعت از تولد افکار است همانا اک یا حقیقت الهی است. روش کار جریان افکار بالا رفتن و عبور از مسیر زمان است و یک اکیست این‌گونه عمل می‌کند و سعی در متوقف ساختن افکار ندارد بلکه از آن فراتر می‌رود. او هر تصور و اندیشه‌ای که به‌وجود آید را همانگونه بی‌شکل رها می‌سازد و به‌نوعی نسبت به آن بی‌تفاوت عمل می‌کند. نه در پرورش آن و نه سعی در تحت تأثیر قرارگرفتن آن می‌کند. به بیان دیگر او از منطقه روح یعنی منطقه پنجم عمل می‌کند و هرآنچه را که ذهن در نظر گرفته است را نسبت به آن واکنشی نشان نمی‌دهد.

او تنها در اعمالی که روح ممکن است انجام دهد علاقمندی نشان می‌دهد. بنابراین از هر نوع الهامی را که توسط اک داده می‌شود پیروی می‌کند. تمرین نگه‌داشتن ذهن در جایگاه خودش برای اکیست بالاترین خویش انضباطی است. بنابراین او فقط متوجه مناطق بالاتر خداوندی و سفر روح است. در عین حال افکار باید توسط آگاهی تحت کنترل قرار بگیرند و مانند چوپانی که گوسفندهای خود را مراقبت می‌کند تلاش در جهت متوقف ساختن جریان افکار و همچنین کنترل و یا عدم کنترل آن، خود باعث خلق افکار دیگری می‌شود. هدف این است که به مراتب بالاتر آرامش دست یابیم. هر رشته‌ای از طناب نشانگر یک فکر است. طناب نمایانگر پیوستگی جریان افکار است که مانند خود طناب باید شکسته شود. فرد باید ذهن خود را درست مانند کودکی که با علاقمندی به اسباب بازی‌اش نگاه می‌کند نگاه دارد. رفتار یک اکیست با ذهن آنگونه است که ذهن گویی چیزی بیش از یک ماشین نیست و یا یک کودک که گاهی اوقات نافرمان می‌شود و احتیاج به توجه دارد وگرنه ایجاد مزاحمت می‌کند. فرد فقط باید یاد بگیرد تا ذهن را درست همانگونه که یطک کودک کوچک رفتار می‌کند در دست گیرد. هنگامی که این‌گونه بر ذهن نظارت کنیم دردسر کمتری ایجاد می‌کند.

ذهن فرد بخشی از ذهن جهانی یا نیروی کل می‌باشد که همان نیروی است که بر جهان‌های پایین حکومت می‌کند همان نیروی روانی است و نباید آن را چیزی بیش از یک نیروی بی‌کفایت دانست. اگر چه بسیاری از مذاهب این نیرو را به‌عنوان حقیقت روح ستایش می‌کنند و پیروان آنها همیشه دچار مشکلات هستند. چه در جهت مادیات دعا کنند چه در جهت خداوند که بسیاری از چیزهای لازم را در این سیاره مهیا کرده است، آنها تنها یک رهایی و آرامش موقتی می‌یابند. لازم به یادآوری است که اگر اکیست‌ها می‌خواهند به حقیقت سوگماد دست یابند به شدت باید از این‌گونه ستایش‌ها دور شوند.

یک اکیست تجزیه تحلیل‌ها را به‌طور مستقل و یا از کتب انجام نمی‌دهد و یا چنین نیروهای معنوی خداوند را نیز مورد تحلیل قرار نمی‌دهد. او تنها در جستجوی دانشی است که در فراتر از جهانهایی که او در آنها سپری می‌کند قرار گرفته و معمولاً در آن موفق می‌شوند. فرد روشن‌فکر یا منطقی تجربیات را با مقیاسهای جهان خارجی اندازه‌گیری می‌کند زیرا او هیچ‌گاه حیات معنوی حقیقی را نیاموخته است. در ارتباط با این موضوع رابازار تارز گفته است: « من هیچ‌گاه برای دانش کلاسی که در کتاب‌ها ثبت شده ارزش قائل

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

نیوده‌ام زیرا فقط انسان را به سمت یک پیچیدگی ذهنی هدایت می‌کند و نه به سمتی که انجام تمرینات معنوی اک انسان را هدایت می‌کند. زیرا این تمرینات در واقع ادراک حقیقت را به همراه دارند.»

بنابراین تمام چیزهایی که به‌عنوان موانعی در زندگی عمل می‌کنند باید به‌عنوان کمک‌هایی در مسیر اک قلمداد شوند. اصل بنیادی این است که تمامی سعی و خطاها باید به‌عنوان کمک‌هایی جهت حیاتی معنوی قلمداد شوند. برای مثال اگر مسافری که در شب به روی جاده‌ای در حرکت است با ماری مواجه شود در ابتدا به دلیل ترس سعی می‌کند با عصایش به آن مار حمله کند. اما پس از تسلط بر ترس خود و به دست آوردن اعتماد به نفس با استفاده از نوری که در آن حوالی بوده به مار نزدیک‌تر می‌شود و ناگهان متوجه می‌شود آن مار طنابی بیش نبوده است. بنابراین طناب را به دور کمرش می‌بندد تا اینکه ردایش جلوی راه رفتن پاهایش را نگیرد. او به روشی دست یافته است تا از یک مانع در مسیر سفرش استفاده کند. جهالت نسبت به دانش الهی باعث ایجاد ترس از بسیار چیزهایی می‌شود که در واقع نیرویی در جهت صدمه زدن به انسان ندارند. ولی با مواجه شدن با آن و استفاده از نیروی اک انسان می‌تواند چنین چیزهایی را مورد استفاده قرار دهد، چیزهایی را که تصور می‌کند در زندگی‌اش شیطانی‌اند و ممکن است مانع رسیدن او به اهداف معنویش شوند. او می‌تواند بی‌تفاوتی نسبت به عدم وابستگی را در تمامی پدیده‌های زندگی‌اش رعایت کند. در ذهن و در کالبدش و در مرحله‌ای از آرامش و ادراک برتر قرار گیرد، و هنگامی که در چنین مرتبه‌ای وارد شود ذهن و قلب او دارای ارتعاشی ریتمیک و هماهنگ و در ارتباط با ارتعاشات نیروی اک خواهند بود. ارتعاشاتی که مجموعه خلقت کیهانی ثمره آن می‌باشد. تا بدین‌جا چلا به روی مواد آفرینش جهانهای پائین مراقبه کرده است. اکنون او وارد جهانهای **اتما** می‌شود که جهانهای خلق نشده خداوند است و با بسیاری از جهانهای پائین متفاوتند. در اینجا است که قوانین تغییر می‌کنند زیرا تمامی خلقت اینجا همان چیزی است که روح مجرب برای خود انجام می‌دهد و اگر می‌خواهد در تمامی امور در جهان معنوی حقیقی موفق باشد باید آن را به اجرا درآورد.

برای روح ادراک اینکه تولد، مرگ و زمان به تنهایی وجود ندارند بسیار مهم است. فکری که از منظرگاه‌های حیات ظاهر می‌شود تنها برای لحظه‌ای وجود دارد. و این حقیقت است زیرا چنین فکری به محض تولد می‌گذرد. این لحظه را نمی‌توان ثابت دید و نه می‌توان آن را به‌عنوان لحظه حاضر شناسایی کرد. در واقع از گذشته و آینده مجزا است زیرا در حال برانگیخته شده و در گذشته ناپدید گشته است. هدف چنین مراقبه‌ای این است که اکیست متوجه شود که گذشته، حال و آینده در وحدتی غیر قابل تفکیک قرار گرفته‌اند و دیدگاه مادی زمان کاملاً اشتباه است زیرا زمان خود مانند تمامی چیزهای مادی دیگر و یا فرضیات دیگر توهمی بیش نیست. تمامی چیزهایی که توسط ذهن‌های غیر روشن ضمیر تصور می‌شود تنها از دیدگاه مادی نگریسته شده‌اند و فقط برای کسانی حقیقت دارند که هیچ‌نوع تصویری از ذات اعظم الهی سوگماد ندارند. آنها در قیاس با حقیقت واقعی از جنس رؤیاهای و توهمات هستند.

استحاله به درون جهانهای حقیقی خداوند یک جریان معنوی است که بستگی به تمرینات معنوی اکنکار دارد. هدف آن یاری اکیست از نظر ذهنی و معنوی و ادراک کامل‌رهایی خویشتن در منطقه **اکشار** و در جهانهای آسمانی است که او همیشه از آن الهام گرفته است. در این مرتبه است که ما صوت آسمانی را می‌شنویم و نور آسمانی سوگماد را مشاهده می‌کنیم. اینها دو منظرگاه و دو تجلی سوگماد هستند که هر جوینده‌ای در مسیر اک اگر تلاشی در انجام تمرینات معنوی اک داشته باشد، می‌تواند آن را مشاهده کند. در این مرتبه است که او به برکت روشن ضمیری کامل می‌رسد. به یک مرتبه حقیقی که ماورای رنج‌ها و غم‌ها است و ماورای تمامی عواطف و نیروی کل است. انسانی که غرق در جهان مادی می‌باشد فقط حواس و دانشی که از جهان شهوانی تجربه می‌کند، دانایی دارد. تمامی آموزشهای دنیوی او در واقع غیر واقعی‌اند و توسط شخصیت منیت گونه‌اش آن معرفت حقیقی را می‌پوشانند. به همین دلیل است که اکیست آن را - **اویدیا** - یعنی جهالت حقیقت یا عدم وجود روشن‌ضمیری می‌نامد. این مرتبه‌ای است که فرد روشن‌ضمیر نیافته در آن به‌سر می‌برد، درست مانند اینکه در یک کابوس شبانه تبادار به‌سر می‌برد و هیچ چیز از مسیر اک که انسان را به سوی هوشیاری متعال و رهایی هدایت می‌کند، نمی‌یابد. هر کسی برای روشن‌ضمیری اکشار مشتاق است باید خود برای خویشتن یک قانون باشد. او خود، و نه استاد اک در قید حیات باید در مسیر اک قدم بردارد. هر فردی باید غذا را برای خودش بخورد و همچنان که ماهانتا استاد اک در قید حیات می‌آموزد هر اکیست در مسیر باید نور و صوت خویش باشد و خود پناه خویشتن باشد. ادراک خداوند به

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»



واسطه وکالت یک استاد اک شناخته نمی‌شود بلکه توسط خود اکیست شناسایی می‌شود.

هدف هر اکیست عبور از مرز اندوه است. مسیری که از میان جهانهای مادی می‌گذرد، یعنی مناطق مادی روحی هنگامی به پایان می‌رسد که فرد آن چیزی را که ادراک خویشتن می‌نامد تشخیص می‌دهد. آنچه که روح در رسیدن به منطقه اتما (روح) از خویش ادراک می‌کند. و این مرتبه را به‌عنوان اکشار می‌شناسند و باید یک منزلگاه استراحت معنوی در مسیر ابدیت به شمار آید. فرد همراهان واقعی معنوی خود را در جهان **بودن** که **گاکو** نام دارد و یا آن جهانی که کاملاً روشن‌ضمیر شده است پیدا می‌کند و هیچ تفاوتی بین جهانهای مادی و معنوی و منطقه روح نمی‌یابد. او در هر دو مرتبه زندگی می‌کند و برای او هیچ‌کدام یک مرتبه ثابت و یا مانع نمی‌باشد. جایی که گاکو یک مرتبه پایانی باشد یعنی یک مرتبه نهایی و غایی مانند بهشت مذاهب متعصب، دیگر هیچ‌گونه پیشرفت تکاملی در ورای آن میسر نخواهد بود.

این‌ها سه خطایی هستند که در انجام تمرینات معنوی اک برانگیخته می‌شوند. این سه خطا می‌توانند اول، اشتیاق بیش از حد جهت تجزیه و تحلیل افکار و جریانات افکار، دوم، اشتیاق بیش از حد در جهت واکنش نشان دادن نسبت به این تحلیل‌ها و سومین اشتیاق، زیاده روی در مرتبه سکون ذهن باشند. هنگامی که اکیست بیش از حد به این سه اشتیاق نشان می‌دهد و به آنها عادت می‌کند هر یک از این سه خطا و یا هر سه آنها او را از پیش‌روی در مسیر اک باز می‌دارد.

برخی از اکیست‌ها هستند که بسیار نسبت به مرتبه سکون و آرامش ذهنی شیفته شده‌اند و تا زمانی که توسط ماهانتا استاد اک در قید حیات مراقبت نشوند هیچ‌نوع برداشتی در جهت فرا رفتن انجام نمی‌دهند و این توهّم را کنار نمی‌زنند و تصور می‌کنند که به مرتبه ادراک خداوندی نائل شده‌اند، بنابراین این وظیفه استاد اک در قید حیات است که نه تنها تعالیم اکنکار را گسترش دهد بلکه این تأثیر را بر چلا بگذارد که مسیر اک فراز و نشیب‌های بسیار دارد و هنگام انجام تمرینات معنوی و پیش از رسیدن به مرتبه ادراک خداوندی امکان انحراف بسیاری وجود دارد.

یک خطای بزرگ دیگری که اکیست‌ها در هنگام رسیدن به سطوح معنوی خاص مرتکب می‌شوند به‌خصوص در قلمرو ذهنی، ناشی از افکار خودپرستانه‌ای مانند: - من هیچ‌گاه دیگر به تولد انسانی برنمی‌گردم، من برای آخرین بار به روی سیاره زمین زندگی می‌کنم، من تمام تجارب مادی‌ام را تا ابد رها می‌سازم، من به هدف نهایی خود رسیده‌ام، من اکشار را درک کرده‌ام - می‌باشد. تا زمانی که آگاهی خویشتن مبدل به رها کردن تمامی تعلقات خویش نشود و تا جایی که هیچ فکری در مورد من باقی نماند انسان به مرتبه اکشار که هدف نهایی کسانی است که راه اک را پیروی می‌کنند نخواهد رسید.

این مرتبه ادراک خویشتن است. مرتبه‌ای از آگاهی است که آگاهی از خویش و همچنین تجربیات شگفت‌انگیز روح را که خود و مأموریتی که باید به آن دست یابد به همراه دارد. این مأموریت همانا ادراک خداوندی و مأموریتی در جهت خدمت در جهانهای خداوند است. حکم روح همیشه برای او آماده است و به او نباید گفت که چه هدفی و چه مأموریتی جهت انجام وظیفه و مسئولیت‌هایش در تمامی ابدیت به او واگذار خواهد شد.

جهانهای اک همیشه برای کسانی که آن را نمی‌شناسند بسیار شگفت‌انگیز است. با این حال بسیار ساده‌اند هنگامی که فرد توسط ماهانتا استاد اک در قید حیات و از طریق سفر در اتماساروپ (سفر روح) در جهانهای مختلف سفر می‌کنند آنها را به ترتیب زیر می‌شناسند.

۱- هنگامی که مناطق را از پایین به‌سوی اقیانوس عشق و رحمت، جایی‌که سوگماد (خداوند) در آن سکونت دارد، شناسایی می‌کنیم اولین منطقه، منطقه فیزیکی است. اینجا منطقه‌ای است که روح توسط پنج نفسانیات: بطالت، طمع، خشم، وابستگی و شهوت به دام افتاده است و طبقه توهّم، زمان، فضا و ماده است. همانا قلمرو مربوط به واقعیات (مایا)، علم و حوادث روزمره می‌باشد. صوتی که فرد در این منطقه می‌شنود صدای **رعد و برق** است. کلمه یا زمزمه این طبقه **آلایی** است و نام کلاسیک آن **آلام** می‌باشد که در زبان هیندو آن را به نام **پیندا** می‌شناسند.

۲- طبقه دوم مربوط به جهان عواطف یا منطقه اثیری است. بالاترین طبقه‌ای است که توسط انعکاس اثیری و بیشتر علوم ساحری، ارواح و بشقاب‌های پرنده و غیره بدان دست می‌یابند. صوت آن **صدای غرش دریا** است و کلمه یا رمز آن **کالا** می‌باشد. نام کلاسیک این طبقه **سات کانوال آندا** است که در زبان هندو بدان **تیرکپاد** می‌گویند.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

۳- سپس طبقه سوم یا **علی** است و کلمه آن **مانا** می‌باشد. فرمانروای این منطقه **ماهاکل برهم** ( کل نیرانجان) است که بر واقعیات منفی فرمانروایی می‌کند و تمامی طبقات زیرین را متأثر می‌سازد. در این منطقه است که تمامی خاطرات، الگوهای کارمیک، و اسناد آکاشیک ثبت و نگهداری می‌شوند. کسانی که قادر به خواندن اسناد آکاشیک هستند در این منطقه به دنبال منشأ گرفتاری در زندگی‌های گذشته و تجلیات آن جستجو می‌کنند. صوت این طبقه **صدای زنگوله** است.

۴- منطقه چهارم یا **ذهن**، صدای **آب روان** را دارا است و کلمه آن **آنوم** می‌باشد. این طبقه مربوط به قدرت ذهن کیهانی است که در آن فرمانروای سه جهان **ودانتا، بودائیسیم و هندوئیسیم** سکونت دارد. او همانا **برهم و برهم اعظم** دست نوشته‌های مقدس هندوست و منشأ تمامی تعالیم اخلاقی، فلسفه، زیباشناسی و خدایان و مذاهب متعدد است. بخش بالای طبقه ذهنی یا طبقه اتری را تحت عنوان ناخودآگاهی می‌شناسند. زیرا مجرایی واضح برای تمامی کسانی است که می‌خواهند مرکبی برای خداوند باشند. روانشناسان آن را فرا آگاهی می‌نامند. اینجا مبدأ اولیه افکار است و حد فاصل بسیار باریکی مابین کالبد ذهنی و کالبد روحانی ( اتماساروپ) است. کلمه **باجو** را جهت زمزمه به کار می‌برند و صدای آن **وز وز زنبوران** است. فرمانروای این منطقه **ساگونابره** است.

۵- اکنون به منطقه پنجم یا روح می‌رسیم که خط مرزی جهانهای پایین و بالا است و مناطق روانی را از روحانی مجزا می‌سازد. اولین قدمی است که روح به درون جهانهای خداوند می‌گذارد و می‌توان آن را قلمرو بهشتی نامید. در طبقات بالا ما به آزادی و فردیت دست می‌یابیم که مربوط به ادراک - خویشتن و ورود روح به آن مرحله‌ای است که آگاهی - خداوندی یا ادراک - خداوند می‌نامیم. کلمه این منطقه **سوگماد** است که هر حرف آن را بطور مجزا زمزمه می‌کنیم. فرمانروای این منطقه **ساتنام** و صوت آن **نت تهای فلوت** است.

۶- منطقه ششم یا **آلاخلوک** ( لوک در زبان هندی به معنای طبقه است) طبقه‌ای نامرئی و دومین جهان حقیقی خداوند است که کلمه مربوط به آن **شانتی** (شان- تی) می‌باشد و صوتی که در اینجا شنیده می‌شود بادهای **سهمگین** است. این منطقه نمایانگر **آلاخ پوروشا** ( انرژی آفرینش متعال) می‌باشد. کسانی که به این منطقه دست می‌یابند باید در رفتن به فراتر از آن مصر باشند زیرا آرامش و نشاط را در این طبقه تجربه می‌کنند.

۷- هفتمین طبقه **آلیالوک** یا جهان بی‌پایان می‌باشد زیرا به نظر می‌رسد انتهای ندارد و سومین جهان از میان جهانهای حقیقی خداوندی است. گاهی اوقات آن را منطقه **ساج‌خاند** می‌نامند، جایی که ابدیت در آن آغاز می‌شود و به پایان می‌رسد. کلمه این طبقه **هوم** می‌باشد. همان‌گونه که لب‌های خود را کمی به هم نزدیک کرده و هام می‌گوئیم، صدایی مانند دسته‌ای زنبور و یا صدای قوی الکتریسیته. نام کلاسیک این منطقه **آلیالوک** است.

۸- هشتمین منطقه **هوکی‌کات‌لوک** است و بالاترین طبقه‌ای است که روح می‌تواند بدان دست یابد. کلمه این طبقه **آلوک** می‌باشد و این‌گونه تلفظ می‌شود، آ - لوووک. صوت این طبقه صدای **هزاران ویولون** است.

۹- **آگاملوک** را بنام طبقه دست نیافتنی می‌نامند زیرا معدودی می‌توانند بدان دست یابند. کلمه این طبقه **هوک** است و هنگام تلفظ آن باید صدای عمیقی از انتهای گلو با قدرت ادا شود.

۱۰- منطقه دهم **آنامی‌لوک** یا جهان بی‌نام است. در مورد آن چیزی نمی‌توان گفت زیرا فراتر از القیای انسانی است. کلمه این منطقه **هیو** یعنی همانا نام خداوند می‌باشد که در زبان هر موجود زنده‌ای وجود دارد. همه جا و در همه چیز هست.

۱۱- منطقه یازدهم جهان سوگماد است. ابتدای منزلگاه سوگماد است. کلام خداوند و موسیقی شگفت‌انگیز جهانها جاری می‌گردند. هر آن کس که این صوت را شنیده باشد هیچ‌گاه آرزوی زیستن در جهانهای مادی را نخواهد داشت.

۱۲- سوگماد. اینجا همانا سوگماد، حقیقت زنده و اقیانوس عشق و رحمت است. فراتر از این منطقه ادراک اکثراً است که تمامی جهانها را در بر گرفته است و تنها می‌توان آن را تجربه کرد زیرا به کلام یا تفکر نمی‌آید. صوت این منطقه موسیقی خداوند است.

تمامی کسانی که از اک پیروی می‌کنند باید به کلام ماهانتا استاد اک در قید حیات ایمان داشته باشند زیرا او خدامرد است، نماینده سوگماد در تمام و هر یک از مناطق جهانهای حقیقت الهی.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

ربازار تازز گفته است: - اجازه دهید ایمان و اعتماد درونی‌تان شما را پیش برد. تمامی موانع درونی خود را از میان بردارید و پذیرای حقیقت باشید. تنها در این شکل از ایمان یا هشیاری درونی و گشادگی ذهن است که فرد از نیروهای روانی رها شده و به‌طور مداوم تحت حمایت نیروی مقدس صوت هیو قرار می‌گیرد. در این صوت مانترا گونه تمامی نیروهای مثبت و هدایت‌گر انسانی که سعی در شکستن محدودیت‌ها و برداشتن پرده جهالت او دارند با یکدیگر متحد شده و مانند رأس یک تیرکمان بر اک متمرکز می‌گردند. ولی در صورتی که تجلی خالص یک تجربه عمیق معنوی زودتر از موعد فرا رسد، فرد قربانی تجزیه و تحلیل می‌شود. او محتوای این تجربه و ارزش آن را در طی مسیر زندگی‌اش به‌سوی خداوند نمی‌داند ولی دلیل آن اساساً عدم وجود یک فرد راهنما و یا مشارکت خود او در تجزیه و تحلیل نتایج تجربه است. او معمولاً می‌خواهد پیش از حتی آغاز نفوذ در تاریکی در مورد کیفیات نور و صوت خداوند مباحثه کند. و در حالی که چنین تجربیاتی را ذهنی پشت سر می‌گذارد، شروع به تنیدن صدای خداوند در چنان فرضیه پیچیده‌ای می‌کند که شنیدن صدای خداوند از آن غیر ممکن می‌شود.

بنابراین در عوض تکیه بر نیروی خودش، او توقع کمک از ماهانتا و یا یک آژانس مآورائی را دارد. او در حالی که غرق بررسی در مورد هدف و جهت خویش می‌گردد، تأثیراتی را که نتایج انجام تمرینات معنوی او هستند فراموش می‌کند. او فراموش می‌کند که حقیقتاً راهی جهت خلاصی از انواع رنج‌های فردی و بی‌معنا بودن زندگی و شکست و پیروزی و یک‌نواختی و کنجکاو و افسردگی و ترس‌هایش وجود دارد. سپس می‌آموزد که از این تأثیرات کل می‌توان راهی به‌سوی رهایی زندگی یافت و آن راه **اک** است.

**اک** ریشه و زمینه تمامی حیات، مذاهب و زندگی روزانه است. همان اصلی است که تمامی حیات و جهانهای خداوند بر اساس آن پیش می‌روند. همانا حقیقت و زیبایی است. اینکه فرد به چه زبانی سخن می‌گوید تفاوتی نمی‌کند زیرا برای تماس با **اک** لازم نیست به جای خاصی برود و یا منتظر زمان یا فرد خاصی باشند. او می‌تواند در همین لحظه با **اک** ارتباط برقرار کند. همچنین مذهبی که در آن پرورش یافته است نیز نقشی در ارتباط او با **اک** هم اکنون و همین‌جا ندارد. **اک** همانا زیبایی و جوهره سوگماد است.

انسان خواهان درگیر شدن با تبعیضات فریب‌کارانه مذهبی نمی‌باشد. بسیاری از مباحثی که منجر به جنگ میان آدمیان گشته ناشی از همین بحث بر سر تناسخات و تعاریف خداوند بوده است. این نوع مجادلات در میان کسانی برانگیخته می‌شود که اصول بسیار مهم **اک** را بررسی نکرده‌اند و به اساتید بزرگ خود و یا دیگر به‌طور جدی گوش فرا نداده‌اند. **اک** آن نیروی زنده در برگیرنده تمامی جهانهای خداوند است که تمامی نیروهای خلاقه و اولیه موجودات زنده را باقی نگه می‌دارد. نیرویی که حاکم بر همه چیز از جمله انسان است و اگر انسان اجازه دهد راه چگونه زندگی کردن را به او می‌آموزد. در حالی که انسان از صدور چنین اجازه‌ای امتناع کرده است. در نتیجه انسانی که نسبت به **اک** بی‌اعتنا گشته است توسط کل تسخیر شده و در ضعف و رنج و آگاهی انسانی مستغرق گشته است. و درون او مبدل به میدان جنگی برای نیروهای کل و **اک** می‌گردد. انسان فرزند تلف شده **اک** می‌باشد. اولین و مهم‌ترین مأموریت اکنکار ورزیده ساختن روح توسط تعالیم و انضباط صحیح می‌باشد. پس از تکیه انسان به قدر کافی اعتماد به نفس کسب می‌کند و دکنترین جدید **اک** به آرامی در او مستقر می‌شود و شاخ و برگهای متعدد متافیزیک و الهیات در مقابل کلمه مقدس **هیو** فرو می‌ریزد، می‌توان او را به انجام تمرینات معنوی **اک** متصل کرد.

همان‌گونه که پیشتر گفته شد هیو در ارتباط بسیار نزدیک با پیشرفت‌های فرد در **اک** می‌باشد و به‌عنوان تابعی از فکر در هرگونه سیستم ذهن و معنوی موجود منجر به نوعی تجربه می‌شود، چه این تجربه مربوط به پدیده‌های روانی باشد و یا معنوی. بنابراین جای شگفتی نیست اگر که کلام و آثار **اک** توسط اساتید **اک** به طور شفاهی و یا کلام کتبی و نه از طریق سخنرانی‌های عمومی به چلا ارسال شده باشد.

**اک** در این عصر، رهایی از رسوم و افکار است که می‌تواند برای همه آدم‌ها شناخته شود و تنها اکنون است که می‌توان آن را به‌صورت کلام کتبی ارائه داد زیرا احتمال تحریف این کلام بسیار کمتر است. همچنین روح جمعی انسانی به قدر کافی متعال گشته است تا قابلیت جذب و ادراک **اک** را داشته باشد و می‌توان ایمان او را هشیار و اختلالات درونی‌اش را رها ساخت.

او آمادگی مراقبه بر هدف نهایی، سامادهی (ادراک - خویشتن) و نهایتاً **نیرواکالپا** ( ادراک - خداوند) را دارا است. اکیست واقعی توقع ندارد ماهانتا استاد **اک** در قید حیات و یا هیچ‌یک از شاگردانش نیایش و دعاهایی را بپذیرند و به طریقی معجزه‌آسا در جهت خیر

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

کسی عمل کنند. هر آن کس که جهت درمانگری و یا هرگونه عمل معنوی خاص برای دیگران درخواستی داشته باشد مورد بی‌اعتنایی واقع می‌شود. هرکس به کمک معنوی نیاز دارد باید خود درخواست کند. زیرا براساس قانون کُل هستی هر کس چنین خواهد باید بر اساس وصل خودش از ماهانتا استاد حق در قید حیات درخواست کند. هرگونه درخواستی در جهت دیگری مورد توجه قرار نمی‌گیرد، مگر اینکه اجازه خاصی به آن فرد داده شود. اگر فردی به خاطر دیگری درخواست کمک معنوی کند، بدون آنکه اجازه داشته باشد و بر اساس فرضیات خودش و یا بدون اطلاع دیگری، شدیداً مورد تنبیه توسط قانون اعظم قرار می‌گیرد.

هر تجربه و موقعیت جدید زندگی منظرگاه چلا را گسترده می‌کند و موجب استحاله‌ای عمیق و لطیف در او می‌شود. بنابراین خلق و خوی هر چلایی که در مورد آثار اک جدی و کافی است، به تدریج تغییر می‌کند و نه تنها براساس موقعیت‌های زندگی‌اش، به‌گونه‌ای که با افزایش تأثیرات جدید مداوم، ساختمان ذهنی او پیچیده و عمیق‌تر می‌گردد. قلمداد چنین تغییری به‌عنوان یک پیشرفت یا تنزل بر اساس زاویه دید فردی است که بدان می‌نگرد.

ولی باید اعتراف کنیم که این قانون حیات است که مطابق آن معنویات و پدیده‌های روانی با یکدیگر تلاقی کرده و موجب تعدیل هر دو جهان مادی - معنوی می‌گردد، جایی که روح باید در جهت تکامل خویش خدمت کند.

رفتارهای عمیق فلسفی و مذهبی ناشی از آفرینش‌های فرد نمی‌باشد اگر چه که اولین انگیزه‌های جنبشی آنها توسط خود فرد ایجاد می‌شود بلکه آنها ناشی از تصاویر، تجارب و اندیشه‌های خلاق می‌باشند که در طی نسل‌های متعددی، چه درست و چه نادرست، بنابر قوانین موروثی خود درست به مانند درخت و یا هر ارگانیسم زنده دیگری رشد کرده‌اند و می‌توان آنها را حوادث طبیعی زندگی نامید زیرا توسط نیروی کل باور می‌شوند ولی رشد و تحول و بلوغ آنها نیاز به زمان دارد زیرا کل با شناخت‌زدگی عمل نمی‌کند و اگرچه مجموعه قدرت این درخت در درون بذر آن قرار دارد ولی مرئی شدن آن نیازمند گذر زمان است و این همان روشی است که کل جهت خلق مذاهب و فلسفه‌ها به کار می‌گیرد تا انسان به‌جای دیدن حقیقت توسط آنها نابینا گردد.

آنچه که ماهانتا استاد اک در قید حیات به صورت شفاهی تعلیم می‌دهد فقط بخشی از آن چیزی است که صرفاً با حضور، شخصیت و زندگی‌اش آموزش می‌دهد. ماهانتا همیشه نسبت به قصورات زندگی‌اش و محدودیت کلمات و زبان آگاهی دارد و همین امر است که موجب احتیاط او در به کلام در آوردن آثار اک می‌شود زیرا این آثار لطیف‌تر از آن هستند که بتوان صرفاً از طریق استدلال و منطق آنها را دریافت کرد. به علاوه ماهانتا حقیقت را بر معدود کسانی که هنوز کاملاً توسط توهم تسخیر نگشته‌اند، از روی شفقت، آشکار می‌سازد. گرچه او به شدت از صحبت در مورد غایت امور و پاسخ به سئوالاتی در مورد مرحله ادراک یا مشکلات مشابهی که فراتر از ظرفیت منطقی انسان است ممانعت به عمل می‌آورد، او تنها به نشان دادن راهی عملی که در جهت حل مشکلات انسان در گنجایش معنوی اوست، اکتفا می‌کند و همیشه تعلیم مهم اک را مطابق با ظرفیت شنوندگان خود توضیح می‌دهد.

تعالیم پیشرفته اک به عنوان تعلیم یا دکترین‌های اسرار توصیف شده‌اند. اگرچه هدف این نیست که افراد را از رسیدن به ادراک آگاهی بالاتر مستثنی سازند بلکه هدف جلوگیری از سخن بیهوده و بی‌محتوای کسانی است که سعی دارند با روشنفکری و منطق خود در چنین مراتب آگاهی شرکت کنند بدون آنکه بخواهند تمرینات معنوی اک را انجام دهند. آموزش تعلیم اک بدین معنا است که هر فرد، نژاد و ملیتی باید به طور مستقل به بهترین روش انتقال این تعلیم برای خود دست یابد تا بدین‌گونه اک زنده نگه داشته شود. این یک تعصب متافیزیکی و یا اصل فلسفی نمی‌باشد بلکه محرکی جهت رسیدن به رفتار معنوی نوینی است که از زاویه دید روح نگرسته می‌شود و یا آن را غیر - من می‌نامند.

با تغییر زاویه دید از سطح فیزیکی به سطح روح، ناگهان تمامی پدیده‌ها در منظرگاهی جدید قرار می‌گیرند. به‌گونه‌ای که جهان خارجی و درون به‌طور برابر شده و تکیه بر سطح آگاهی برتر خواهند داشت. این سطح آگاهی بنابر درجه پیشرفت آن، یک نوع حقیقت دیگری را تجربه می‌کند. یعنی جهانی متفاوت، همانا جهان گاکو یا جهان وجود که تمامی واصلین اک در آن به سر می‌برند.

## فصل ششم

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

## اسناد کراس

**اسناد کراس** در این جهان بسیار حائز اهمیت هستند زیرا دست نوشته‌های کهن مربوط به تاریخچه و آینده سیاره زمین‌اند. کسانی که قادر به خواندن اسناد کراس باشند می‌توانند از گذشته و آینده آنچه که در منطقه فیزیکی رخ خواهد داد با خبر شوند. این اسناد که هم گویای تاریخچه‌اند و هم آینده، گفته می‌شود تحت حمایت استاد عظیم‌الشان اک فویی کوانتز در معبد کاتسویاری واقع در سلسله کوهستانهای **بوئی‌کاماگنا** نگهداری می‌شوند. بنابر اسناد کراس بهشت افسانه‌ای انسان که بدان باغ عدن می‌گفتند در قاره گمشده لموریا قرار داشت که حدود پنجاه هزار سال پیش در اثر زمین لرزه و موجهای عظیم طوفانی به زیر آبها فرو رفت. این قاره در میان آنجایی که اکنون بدان اقیانوس آرام می‌گویند قرار داشت و بسیاری از جزایری که در آن دیده می‌شوند روزگاری جزو سلسله کوهستانها بودند. این سرزمین عجیب صد هزار ساکن داشت که یکی از غنی‌ترین تمدنهای زمین را بنا گذاردند و خلقت انسان به روی این سرزمین شگفت‌انگیز در اسناد کراس کاملاً تشریح شده است. قرن‌ها بعد بود که نویسندگان ادیبان مذهبی با استفاده از بخشهای تاریخی این اسناد نسخه‌های مربوط به آفرینش را از دیدگاه خود نوشتند. یکی دیگر از اسناد مهم که مبدأ آن اسناد کراس بود نوشته‌های کهن ناآکال است که مربوط به قبایل و تمدنهای بدوی ساکن این سیاره بود ولی اسناد کراس به دورانی خیلی پیش از این‌ها و خلقت مجموعه نظام کهکشانشناختها استناد می‌کند.

زمانی که فقط غولهای عظیم معنوی به روی زمین و جهانهای سیارات قدم می‌زدند جهان مانند بهشت بود زیرا هر موجود زنده‌ای قادر بود از ثمرات آن، زندگی و ادامه حیات دهد و ساکنین آن نسبت به هرگونه بدی بیگانه و سرشار از شادی‌ها بودند.

اولین عصر را **ستیا یوگا** یا **عصر طلائی** نامیدند. عصری که حقیقت و حقانیت حاکم بود و هیچ‌گونه قوانین اجتماعی یا دادگاههایی جهت تهدید یا تنبیه افراد وجود نداشته است. چرا که همگی حقیقت را باور داشتند و به‌گونه‌ای درست عمل می‌کردند. جنگ‌ها هنوز انبوه بودند زیرا کسی تنه‌های درختان را برای سرپناه و کشتی قطع نمی‌کرد. هیچ‌گونه حصار به دور شهرها کشیده نمی‌شد. زمین تمامی آنچه را که لازم بود بدون زحمت کشت و برداشت تأمین می‌کرد. فصل بهار همیشگی بود و گلها بدون نیاز به بذر رشد می‌کردند و غسل طلائی رنگی از درختان عظیم سرازیر بود.

به دنبال عصر طلائی، **عصر نقره‌ای** یا **تریایوگا** آمد. به تدریج فصل بهار کوتاه شد و سال به دو فصل تقسیم گردید. سپس برای نخستین بار انسان با سرما و گرمای شدید مواجه شد و سرپناه و منزلگاه برای هر انسانی ضروری گشت. غارها اولین مسکنی بودند که انسان برای خود یافت. محصولات دیگر بدون کاشت رشد نمی‌کردند و زارعین مجبور شدند تا جهت کشت بذر در مزارع از گاوها و اسبان استفاده کنند.

عصر بعدی **عصر مس** یا **دوآپارا یوگا** بود که انسان خود را خشمگین و آماده ساخت شمشیر و زره و کلاهخود جهت جنگ با همسایگان تهیه کند. این جنگ‌ها هنگامی درگرفت که انسان شاهد آفرینش ثروت‌های همسایگان خود شد و او برای به‌دست آوردن تمامی منافع موقتی که خود نداشت، جنگید. نابودی و انهدام آغاز گشت. نیروی کل برای معطل نگه‌داشتن روح در مسیر رسیدنش به کمال وارد میدان شد.

عصر آهن یا کالی‌یوگا همین عصری که ما در آن به‌سر می‌بریم و از تمامی اعصار خشن‌تر است. زیرا جنایت سرتاسر جهان را فرا گرفته است و تمامی آنچه که به‌عنوان حقیقت و صداقت شناخته می‌شد اکنون ناپدید گشته است. طمع و خشونت جایگزین آن دو شد و جنایات، معمول گشته‌اند. به همین دلیل است که گفته می‌شد آدمی دیگر به روی زمین آرامش نخواهد یافت، حداقل در این زندگانی‌اش، زیرا کل راهبر این جهان گشته و تا زمانی که سوگماد این قلمرو را نابود نکند، او پادشاه باقی خواهد ماند.

این‌ها **ماه‌یوگا** یا **مان‌تارها** می‌باشند که در واقع چرخه تاریخی کیهانی است. جریان یوگاها شامل کالی‌یوگا می‌باشد که یک دهم از توالی مجموعه این چرخه را در برمی‌گیرد. ساتیایوگا یا عصر طلائی چهار دهم از مجموعه چرخه یا ۱۷۲۸۰۰۰ سال را در بر می‌گیرد. ترتیا یوگا یا عصر نقره، سه دهم چرخه یا ۱۲۹۶۰۰۰ سال و دوآپارا یوگا یا عصر مس دو دهم از چرخه یا ۸۶۴۰۰۰ سال را در بر می‌گیرد. کالی یوگا یا عصر آهن که همانا دوره تیره و تاریک این چرخه است یک دهم از چرخه کیهانی یا برابر ۴۳۲۰۰۰ سال را در بر می‌گیرد. این چرخه‌ها نمایانگر تنزل انسان در زوال اخلاقی و فیزیکی‌اش طی هر دوره می‌باشد. این چهار یوگا همچنین نشان‌گر یوگای عظیم آن مقطعی از زمان در تاریخچه کیهان

« لازم به توضیح است که پراکنشها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

است که حدوداً شامل ۵ میلیون سال می‌شود. روح طی این چرخه‌ها در جهانهای روانی و فیزیکی در کش و قوس زندگی به‌سر می‌برد. ولی در انتهای هر یوگا، سوگماد آن روح‌هایی را که به کمال نرسیده باشند به سوی اتمالوک طبقه پنجم فرا می‌خواند تا در طی بازسازی جهانهای پایین در خواب باشند. پس از میلیونها میلیون سال، سوگماد چرخه کیهانی را پایان می‌بخشد و هر یک از این روح‌ها را به جهانهای پایین می‌فرستد تا بتوانند سفر بازگشت خود را آغاز کنند. چرخه‌ها دوباره با عصر طلایی ساتیا یوگا آغاز می‌شوند، یعنی دوره‌ای که همه چیز در صلح و آرامش است و انسان در هماهنگی با طبیعت و موجودات به سر می‌برد.

آنچه که همیشه در عصر طلایی توسعه یافته، بقای آرامش و عشق در بالاترین سطح آن بوده است و انسان این آرامش را از طریق روح خود همیشه به یاد داشته است و بدین خاطر به روی این سیاره خاکی همیشه در جستجوی عشق و آرامش می‌بوده است.

اما به دلیل عصر کالی که دوره تاریکی و ناخوشایندی‌ها است و اوج حکومت توهم است چنین آرامشی دیگر برقرار نخواهد گشت و انسان نیز در عین حال به چنین ادراکی از موفقیت خود نرسیده است و باید از ماهانتا استاد اک در قید حیات پیروی کند تا بتواند از میان نیروهای توهمی نابود کننده کل عبور کرده و به قلمروهای بهشتی قدم بگذارد. در غیر این صورت باید در تمامی این اعصار رنج ببرد و به مدت ۵ میلیون سال به روی قلمروهای بهشتی در خوابی عمیق فرو رفته باشد تا جهان از نو بازسازی شود و او دوباره از زندگی لذت برد. مذاهب رسمی و متعصب بسیاری بر اساس خاطرات عصر طلایی بنا نهاده شده‌اند. این مذاهب بر این امر واقف نمی‌باشند که زندگی در جهانهای پایین گذرا است و روح از میان مناطق مختلف عبور کرده و در حالی که به سوی قلمروهای بهشتی صعود می‌کند تحول و توسعه می‌یابد. آنها فقط به وعده‌های دنیوی زندگی می‌نگرند و این را درک نمی‌کنند که عصر طلایی هر ۵ میلیون سال یکبار رخ می‌دهد و حتی این نیز موقتی است و انسان در طی اعصار بعدی از نظر فیزیکی و اخلاقی نزول می‌کند. تمامی کارهایی که انسان به روی سیاره زمین بدان مشغول است تنها بازی‌هایی تحت نظارت کل نیرانجان پادشاه جهانهای منفی می‌باشد و انسان هرچه زودتر بدان پی ببرد سریع‌تر خود را در مسیر اک و در حال سوختن کارما می‌یابد. آن نیروی اولیه معنوی که به نام اک شناخته می‌شود به فرمان سوگماد شکل گرفت تا به جهانهای معنوی و مادی نظم و قانون بخشد. در پیرو این، سوگماد چهار فرمان صادر کرد:

۱- اینکه تمامی آسمانها و سیارات از گازها و آبهای شناور به روی زمین‌های خاکی جهانهای بسیار شکل گیرند.

۲- انسان به روی سیاره زمین آفریده و ساکن شود و موجودات دیگر به روی سیارات دیگر.

۳- زن از دنده مرد آفریده شود و به روی زمین و سیارات دیگر همسر او گردد.

۴- انسان و موجودات جهانهای دیگر در صلح با یکدیگر به سر برند، هر یک به سوگماد عشق بورزند و همانگونه به خواهران و برادران خود نیز عشق ورزد.

در تمامی سرزمین‌ها ساتیایوگا انجام شد و اکنون دوره صلح و نشاط برای انسان به روی زمین بود. او از فرمان سوگماد در جهت عشق ورزیدن به سوگماد و خواهران و برادران خویش اطاعت نمود. در این سرزمین همه چیز زیبا و سرسبز و احاطه در اقیانوس آرامش بود. دره‌ها و تپه‌ها پوشیده از سبزه‌های درخشان بودند و همه‌جا میوه‌های درخت و سبزیجات یافت می‌شد. جهانی شاد و با نشاط بود. اینجا سرزمین لموریا نام داشت. مردمان بسیار متمدن و روشن ضمیر و زمین عاری از هر نوع خشونت به سر می‌برد. این سرزمین خاص، قلمروی نوع انسان به روی زمین بود و همگی تحت نظام فرمانروایان و نیروهای راهبر آنها زندگی می‌کردند.

انهدام قلمروی لموریا و تمامی آن امپراطوری در اثر انفجار گازهای زیرزمینی صدها هزاران سال پیش رخ داد و در این سرزمین بود که آریاتیها تمامی امپراطوری را در سراسر جهان گسترده‌اند. آنچه که بالاترین جایگاه را در افکار مردمان این عصر داشت، زبان، ذهن و حقیقت بود. اندیشه‌ای که اکنون در دنیای مدرن کاملاً ناآشنا است در حالی که در عصر طلایی اعتقاد بر هماهنگی نزدیک کلام و طبیعت می‌بود. تمامی مردمان عصر ساتیا یوگا ماترای هیو را به صورت زمزمه‌های مقدس می‌سرودند زیرا به صورت الگوها آگاهی عمل می‌کرد که امواج آگاهی سوار بر آن به درون جهان مجرد جاری می‌شدند. از آنجا که نیروی اک عظیم‌ترین نیروی عصر طلایی بود، این دوره به مدت ۱۷۲۸۰۰۰ سال به طول انجامید و پس از آن عصر نقره یا ترتیایوگا فرا رسید.

تفکر سکس در این دوران با دنیای مدرن امروزی بسیار تفاوت داشت. سکس امری الهی است و مبدأ آن که در ساتیایوگا عصر طلایی می‌باشد، فقط به منظور آفرینش کودکان بود که

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

در مرتبه وحدت مؤنث و مذکر تحت نظارت یک استاد اک صورت می‌گرفت. این تفکر مقدس در طی اعصار متعدد آن چنان تنزل پیدا کرده است که در عصر کالی که عصر حاضر است به صورت سیتم فالیک ( آلت پرستی) توسط بسیاری از مردمانی که پنج نفسانیات ذهن را ادراک نمی‌کنند اجرا می‌شود. این پنج نفسانیات عبارت‌اند از: کاما یا شهوت، کرودها یا خشم، لوبها یا طمع، موها یا وابستگی بی دلیل به مادیات و آهنکارا یا بطالت و منیت.

کاما یا شهوت آن نفسی است که عملکرد اصلی‌اش آگاهی زنان و مردان به سطح حیوانی و حفظ آگاهی آنها در این سطح است زیرا آگاهی انسان را بر چیزی متمرکز نگه می‌دارد که هم برای انسان و هم حیوان یکسان است.

اگر سکس در جهت هدف معقول آن بکار گرفته شود در واقع بالاترین اظهار عشق است. در غیر این‌صورت بطنه دام سیر قهقرایی می‌افتد که توسط کل‌نیرانجان برای معطل نگه داشتن روح در این جهان گسترده شده است. هنگامی که فردی به دام افراط کاری می‌افتد به سطح حیوانی تنزل پیدا می‌کند. طبیعت، زن و مرد را با ابزار مشخص جهت زندگی به‌روی این سیاره مجهز ساخته است و تشخیص آنچه که در مرتبه آمیزش جنسی برای نوع انسان بهتر است، برعهده خود اوست. در عین حال اگر از این قانون الهی پیروی کند که سکس ابزاری جهت افراط کاری نمی‌باشد، درست عمل خواهد کرد. ولی اگر سکس به‌عنوان یکی از شهوات انسان به‌کار گرفته شود، در واقع انرژی‌اش را به هدر می‌دهد و ذهن خود را مکدر می‌سازد و در پایان مانند یک حیوان عادی در یک بیهودگی احمقانه‌ای به‌سر می‌برد. هنگامی که سکس یک فرد را تحت کنترل می‌گیرد، در عوض اینکه فرد سکس را تحت کنترل گیرد، تنزل آن فرد هم اکنون یک اصل ثبت شده است و او از مرتبه نوع انسانی به چهار پایان تنزل کرده است.

بنابراین سکس در شکل شهوت، بخش اصلی کاما می‌باشد که بذر بنیادین آن افراط‌کاری می‌باشد. کاما یا افراط‌کاری اساس بیماری و خیانت‌ها در عصر کالی‌یوگا می‌باشد. و هر عملی که به شکل افراط‌کاری صورت گیرد، بنیاد اخلاقی فرد را به قهقرا کشیده و او را محصور در جهان حواس می‌سازد و در واقع روح که باید در حال سفر صعودی خود به سوی اتمالوک (جهان پنجم) باشد، به منطقه حیوانات تنزل می‌کند.

کوچک‌ترین عملی جهت تسلیم به نفس، فرد را به جهان حواس محدود می‌سازد و او را به منطقه حیوانات تنزل می‌دهد، جایی که روح باید به سمت منطقه پنجم یا اتمالوک حرکت کند. ترتیایوگا یا عصرنقره بعد از انهدام عصر قبلی به وجود می‌آید وقتی که لموریا توسط زمین‌لرزه و امواج خروشان به اعماق زمین می‌رود، آتلانتیس پایتخت امپراطوری کل جهان می‌شود که در وسط اقیانوس آتلانتیس، مابین شمال غربی آفریقا و جنوب آمریکا قرار گرفته بود. آب و هوای آن متناسب و همه چیز به‌وفور رشد می‌کرد و کل امپراطوری آتلانتیک را تغذیه می‌نمود. مرزهای آن به‌عنوان امپراطوری تا مصر، یونان و اواسط شرق و بخشی از دریای سیاه را فرا می‌گرفت.

آتلانتیس در حدود ۲۵ تا ۳۰ هزارسال قبل شناسایی شده است. ساکنین آن اغلب قد بلند، سفید رو، موهای صاف، با چشمان آبی که به زبان لموریا و آنچه که اسکاندیناویا نامیده می‌شود سخن می‌گفتند. آنها دریانوردان عظیمی بودند که در کل منطقه لموریا و دریای چین و شرق دور سفر می‌کردند.

در آغاز آتلانتیس توسط پادشاهان حکومت می‌شد ولی به تدریج این پادشاهان توسط مردانی دانا جایگزین شده‌اند که بعدها به واسطه دیکتاتورها به کنار رفتند. این افراد به شکل پادشاهانی حکیم، زاده می‌شدند ولی بر جماعت کاهنان تکیه می‌کردند تا بتوانند بر توده‌ها فرمانروایی کنند و طولی نکشید تا این تمدن برتر در زمین توسط لرزه‌های وحشتناک به زیر دریا فرو رفت زیرا اخلاقیات و سکس آنها را به زوال و فساد کشانیده بود. هیچ‌چیز دیگری برای کسی باقی نمانده بود تا بداند سرزمینی که زمانی تمدن بسیار عظیمش این دنیا را در بر داشت اکنون در زیر آب دریایی که به نام آتلانتیک شناخته می‌شود و در میان بادها و طوفانها قرار گرفته، آرمیده است.

عصر بعدی با عصر **دویارا یوگا**، عصر مس آغاز شد. این دنیای عهد باستان بود که برخی از تاریخچه‌ها اسناد نوع انسان را در آن دارند. **هی‌تیت‌ها** اولین انسانهایی هستند که در این عصر به ثبت رسیده‌اند، آنها کسانی بودند که مس را پیدا کردند تا جهت درست کردن سلاح و شمشیر بکار برند اگر چه به مقداری در عصر نقره از آن بکار گرفته بودند اما آنها اولین فاتحین تاریخچه انسانی هستند. تاریخچه آنها نشان می‌دهد که خاورمیانه اولین منشأ نژاد نوع انسان بود زیرا همگی عصر طلایی و نقره را از یاد برده بودند.

« لازم به توضیح است که پراترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

این آغاز نوع انسان بود و بنا بر دست نوشته‌های مقدس، باغ عدن جایی در نزدیکی رودخانه تیگریس که بعدها شهر بابلیان در آنجا به وجود آمد قرار گرفته بود. انسان جهت کشاورزی به گاو فکر می‌کرد و بذر می‌کاشت تا ادامه حیات بدهد. او شکار می‌کرد، بر اسب سوار می‌شد و سرزمین‌هایی را فراتر از افق دید خود تسخیر می‌کرد. مصر تاریخچه طولانی خود را در این عصر بدست آورد و یونان از زمانی بیدار شد که جنگ تروجان موجب احیای استعداد های شاعر نابینا، هومر گشت. این عصری بود که انسان شروع به تقسیم کردن نیروهای اک به نیروهای بسیاری کرد و از آنجا بود که خدایان و الهه‌گان زیادی بوجود آمدند. این عصر خدایان عهد باستان یونان و سرزمین‌های دیگر، مصر، هند و ایتالیا بود. سوگماد از ذهن توده‌ها رفته بود و کاهنین بسیار قوی شده بودند و تمام مردم از جمله حاکمین را کنترل می‌کردند.

نیروی کل دارای قدرت عظیم‌تری شد و نهایتاً نیروی مطلق را در دست گرفت. انسان و آگاهی‌اش توسط کل فرمانروایی شدند. سکس قوی‌ترین نیرو بود زیرا خواست آن جهت تکثیر انواع در درون زمین و همچنین جهانهای فیزیکی بسیار زیاد بود و نیرویی شد که دارای حقوق خاص خودش بود و قوی‌ترین عواطف را درون انسان و موجودات دنیوی داشت. این عصر در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از تغییر تقویم‌های دنیوی در زمان **نارمر** - یکی از فرعون‌های اولیه به پایان رسید و سرانجام زمین لرزه‌هایی که مدیترانه را تکان دادند شکل سرزمین‌ها را متغیر ساختند. عصر بعدی بوجود آمد که **کالی‌یوگا** نام داشت. عصر حاضر که حدود ۴۳۲ هزار سال انسانی به طول می‌انجامد. فرضیه یک خدایی به آگاهی انسان باز می‌گردد ولی منظور فقط خدای جهانهای پایین می‌باشد. انسان عموماً **ست‌نام** را ستایش می‌کند که اولین تجلی خداوند در منطقه پنجم یا روح حاکم است. کل در فرمانروایی کامل جهانهای پایین در این عصر به سر می‌برد. انسان ستایشگر مادیات و سکس او را باور دارد و اینکه هیچ‌چیزی فراتر از گور وجود ندارد و بی‌فایده است مبارزه کند تا خودش را نجات دهد. او تمامی آنچه را که درون او نهفته فراموش کرده است و پرده‌ای به روی چشمان معنوی او کشیده شد و حقوق تولد او را کور کرد و همچنین زندگی‌های گذشته‌اش را. او مانند حیوانات به سر می‌برد. رنج می‌کشد و آنچه که خدا یا خدایان بیرونی به او داده‌اند را باور دارد. او در اینجا فقط به نیروی مایا توجه می‌کند که اشکال توهمی در پیش روی انسان به شکل حقیقت به وجود می‌آورد. مایا خود اگرچه یک توهم نمی‌باشد ولی روشی که انسان را وا می‌دارد تا آنرا حقیقت بپندارد یک توهم است. این توهم در درون خود او قرار دارد بنابراین کسی که مسلط بر این نیرو است ابزار آزادی را در دستان خود دارد یعنی جادوی اک. نیروی آفرینش، استحاله و تناسخات را. نیروی تصویر درونی انسان به واسطه اک اشکال و جهانهایی بوجود می‌آورد که او بواسطه آنها هوشیار می‌شود و می‌تواند خود را با احساس بی‌نظیری از حقیقت سرشار سازد و در قیاس با آن حقیقت ذهنی هر روزه خود را محو سازد. در اینجا است که او چیزی را که معنایی برای عواطف و افکارش ندارد تجربه می‌کند. اگرچه حقیقت است و این طریقت الهی سوگماد است که هم به شکل بیرونی و هم به شکل درونی حرکت می‌کند. و در این حرکت به سمت ارضا حقیقت سوگماد به درون هوشیاری درونی‌اش می‌باشد و روح آن بخشی از وجود انسان است که دارای نیروی صعود و نزول به سمت جهانهای آسمانی است. بنابراین مایا چیزی است که به وجود آمده و موجود شده و شکل فرضی توهم را گرفته است. زیرا از واقعیت و حقیقت جدا افتاده و محدود به فضا و زمان گشته است. فردیت انسانی که روشن ضمیر نشده است آن چیزی است که سعی به بقا و نگهداری خویشتن توهمی در مایا و حواس منفی دارد، بنابراین کالبد یک موجود روشن ضمیر مانند ماهانتا استاد اک در قید حیات مایا است ولی نه با حواس منفی. و به همین دلیل است که نسبت به خلقت ذهن آگاه و رها از توهم است، محدود نیست و دیگر محدود به منیت نمی‌باشد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که مایا بخشی از اصل آفرینش است که درون محدودیت‌های آگاهی انسانی قرار گرفته و آن چیزی است که اساساً توسط متافیزیسین‌ها و کسانی که در جادوگری و جادوی سیاه درگیرند به کار گرفته می‌شود. در قیاس با بالاترین و یا حقیقت مطلق است که تمامی اشکالی که به شکل حقیقت ظاهر می‌شوند فریبی هستند تا همه چیز را به نظر ما توهمی پدید آورند و به خاطر همین است که این اشکال منظرگاه‌های ناکاملی هستند که از ارتباط خود با حقیقت واقعی بسیار دور شده‌اند. تنها حقیقتی که مطلق نامیده می‌شود خود اک است که تمامیت کل و هر منظرگاه جزئی و فرعی را در بر دارد. بنابراین باید به عنوان درجه پایین‌تری از حقیقت محسوب شود و هر چقدر کمتر جامع و دربر گیرنده باشد بیشتر توهمی و میرا است.

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»



در این دنیا آنرا آگاهی یک بعدی می‌نامند که متضاد آن آگاهی متمرکز و بدون ابعاد است. بنابراین فرد در آغاز در منطقه فیزیکی باید با یک آگاهی تک بعدی آغاز کند و اثری یک آگاهی دو بعدی خواهد بود. علی آگاهی سه بعدی خواهد بود. ذهنی آگاهی چهار بعدی خواهد بود و منطقه روح آگاهی پنج بعدی خواهد بود. فراتر از منطقه روح مسافر به درون آگاهی بدون بعد قدم می‌گذارد.

هنگامی که فردی به این موقعیت پنج بعدی آگاهی می‌رسد در واقع به مشاهده و ادراک قانون عمل و عکس‌العمل یا قانون کارما رسیده است. اگر او بخش‌های مختلف زنجیره عکس‌العمل‌های کارمیک را در ارتباط با اعمال و عکس‌العمل‌های کارمیک دیگر مطالعه کند، او نسبت به ارتباط فردی خودش با تمامی زندگی و جهانهای معنوی آگاهی می‌یابد. او همچنین نسبت به ارتباط درونی‌اش با ملیت‌ها، نژادها، تمدن‌ها، بشریت، سیارات، سیستم‌های منظومه شمسی و نهایتاً مجموعه جهان هستی هوشیار می‌شود. او به این ادراک زنجیره جهانی کیهانی نائل می‌شود که در درون خود او آغاز می‌شود و در سوگماد و اقیانوس عشق و رحمت پایان می‌یابد. در این روشن‌ضمیری او جهانی بودن آگاهی را در تمامی جهانها ادراک می‌کند و هیچ‌گاه به دنبال چیزهای روانی و نیروهای در جهانهای پائین نخواهد بود.

وقتی که از دیدگاه آگاهی اک نگاه کنیم تمامی اشکال منفرد و ظاهری مایا می‌باشند ولی مایا به مفهومی عمیق‌تر در منزلگاه خلقت و آفرینش حقیقت دارد و یا اینکه بخش آفرینش حقیقت برای جهانهای پایین می‌باشد و به همین دلیل است که مذهب‌یون و متافیزیسین‌ها مایا و یا هر آنچه را که خود را به عنوان خدا معرفی می‌کند، باور دارند. بنابراین مایا می‌تواند علت توهم باشد ولی هنگامی که به‌عنوان کلیتی در تداوم با اک نگریسته شود، در عمل‌کرد آفرینش و یا به‌عنوان یک نیروی دائمی استحاله و ارتباط جهانی و در همراهی یا مقابله با اک باشد، به بخشی از انسان مبدل می‌گردد.

تا زمانی که انسان در آگاهی انسانی به سر می‌برد مایا بخشی از انسان است. بخش خلاق که تمامی زوایای تمدن را به‌عنوان فرهنگ یک ملیت برای او به وجود می‌آورد. می‌توان آن را بخشی از آفرینش انسان در ارتباط او با جهان خارجی دانست. هنگامی که انسان در هر یک از آفرینش‌هایش متوقف شود و سعی به محدود ساختن آن به مرتبه بودن یا موجودیت آگاهی خویش کند او در دام توهم می‌افتد. او این عمل را به‌وسیله پذیرفتن اثر به جای علت و سایه را در عوض حقیقت و جزئی از منظرگاه را به جای کل حقیقت می‌پندارد و در واقع آنچه را که زودگذر است به جای آن‌چیزی که در درون خود او وجود دارد می‌پندارد. هنگامی که فرد آغاز به ادراک کردن و دانستن کند متوجه می‌شود که مایا بخشی از نیروهای روانی‌اند که کالبد مادی او را می‌سازند مانند فیزیکی، اثری، علی و ذهنی. در واقع او بزودی می‌آموزد که آن‌چیزی را که از فراتر می‌آید متمایز می‌سازد. آن چیزی که می‌تواند علت باشد و نه معلول. او می‌آموزد تا مشکلات ذهنی و فیزیکی‌اش را از مزاحمت‌های روانی که در اعماق او ثبت شده‌اند مجزا سازد. او باید همیشه جهت مزاحمت‌های روانی هوشیار باشد، بیشتر انسانهایی که قربانی مزاحمت‌های روانی هستند زیاد از حد حساس و زود رنجند. مطالعه روانشناسی یک روش عادی جهت تحولات معنوی فرد نمی‌باشد زیرا منجر به عدم تعادل و رجوع او به خشونت و عکس‌العمل‌های عاطفی می‌گردد و به‌طور عمومی او را به سمت رفتاری که حماقت‌های انسانی را رهبری می‌کند، هدایت می‌کند.

تا زمانی که یک فرد روانی تعلیم ندیده، منضبط نشده باشد و از حمایت و مراقبت ماهانتا استاد اک در قید حیات به‌رمند نشده باشد تا به مناطق معنوی بالاتر دست یابد او قابل اعتماد نیست زیرا با هر وزش بادی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. افراد روانی و عصبی نسبت به عکس‌العمل‌هایشان در زندگی مانند هم هستند. ولی فرد عصبی از روانی متفاوت است زیرا او هنوز در مقابل آئینه عمومی منعکس نشده است. ولی فرد روانی در راهبری عمومی‌اش به شکل اغراق‌آمیزی متجلی شده است. در نتیجه محتوا و شکل در هر دوی این‌ها یکسان است زیرا قادر به تمرکز متوالی منطقی جهت کنترل راهبری خود نمی‌باشند، او دستخوش تأثیرات نیروهایی شده و نمی‌تواند از هیچ‌کدام از این دو رهایی یابد. چه فرد عصبی باشد چه روانی، خویش انضباطی در هر یک از این دو مورد در کنترل همین نیروهای پراکنده‌ای می‌باشد که نتیجه آن برطرف ساختن حساسیت فرد روانی و حمایت او در مقابل نیروهای شیطانی است که به شدت به روی او تأثیر گذار هستند. معمولاً برای کسی که اولین بار مسیر اک را انتخاب کرده است پیشروی بسیار آهسته و پر تقلا خواهد بود. ولی روحی که هر نوع وصلی را در گروه‌های اسراری و یا روانی انجام داده است، پس می‌تواند نسبت به قابلیت‌های پنهانش کاملاً پذیرا باشد و سریع

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

پاسخگوی شکل نگه داشتن خود در اتصال با شخصیت حاضرش به صورت یک شکل کاملاً جدی باشد.

معمولاً کسی که هیچ‌گاه قبلاً با جهانهای روانی تجربه‌ای نداشته است دچار مزاحمت‌های روانی می‌شود که آنرا به‌عنوان تأثیرات شیطانی با موجودات شیطانی تعبیر می‌کند، البته همیشه این مسئله واقعیت ندارد. اساساً این‌گونه است که آگاهی فرد توسط نیرویی که با آن آشنایی ندارد مختل شده است. این ارتعاشات ناآشنا معمولاً ناراحت کننده و نتیجه اختلالات روانی می‌باشد. بهترین نتیجه برای چنین چیزی این است که استاد اک در قید حیات او را در مدت زمان کوتاهی از مسیر اک به دور نگه می‌دارد یا فعالیتش را در مطالعه اک متوقف می‌سازد.

یکی دیگر از علل ناراحتی‌های روانی ممکن است در پرده برداری از خاطرات تناسخت گذشته باشد. اگر هریک از آنها دارای قسمت‌های رنج‌آور باشند خصوصاً آنهایی که در ارتباط با مطالعات معنوی‌اش هستند. با ورود به هریک از فرضیه‌ها یا تصورات روانی به درون ذهن آگاه او باعث بیدار شدن خاطرات ناخودآگاهش که تجربیات مشابهی در گذشته فرد داشته‌اند می‌شوند.

عاطفه‌ای که چنین خاطره‌ای را احاطه کرده است بخشی از همان آزمون زندگی گذشته است و معمولاً دقیق‌ترین بخش خاطرات گذشته فرد است. این نوع از عاطفه سایه‌وار می‌تواند مدت زیادی در آگاهی فرد معلق باشد پیش از اینکه این تصاویر به‌طور کامل و شایسته‌ای از چلا جدا شوند. اگر عاطفه‌ای که پدید می‌آید دارای طبیعتی دردناک باشد ممکن است مزاحمت قابل ملاحظه‌ای را ایجاد کند و اگر هیچ‌نوع مشاور معنوی وجود نداشته باشد یا اگر فرد استاد اک در قید حیات نداشته باشد، آن را به‌عنوان یک تأثیر شیطانی و موجود منفی که چلا را آزار می‌دهد، تعبیر می‌کند.

تشخیص اینکه آیا چلا زمینه‌های منطقی جهت شکایات خود دارد بسیار مشکل است. اگر احساس او چنین است؟ یا احساس او اینگونه احساس می‌کند و یا اینکه این تخیلات اوست که چنین مشکلی را می‌آفریند. بنابراین بهتر است که به اسناد چلاها مراجعه کنیم. ولی افراد بسیار کمی هستند که سرشار از اندیشه‌های عالی و رفیع باشند و قادر باشند مغز یا سر خود را از قضاوت‌های بی‌اساس و داوری دور نگه دارند. آنها غالباً اشتباهاتی در ارتباط با افرادی که مزاحمت‌های روانی دارند، مرتکب می‌شوند.

خیال پردازی‌های غریزه جنسی در فردی که خواست به زندگی در او سرکوب شده است و دیگر جوان نیست و موقعیت‌هایی را ندارد که اجازه یک زندگی عادی به او داده شود می‌تواند در صورتی که فرد به مسیر اک یا هر مسیر معنوی دیگری قدم گذاشته و آغاز کرده است، برای او مشکلات بسیار جدی بوجود آورد. اینکه به هر کسی که هنگام پیوستن به یک گروه چه روانی باشد یا اسراری یا معنوی گفته می‌شود چه درجه وصلی را دریافت می‌کند، حقیقت دارد. زیرا باعث این می‌شود تا چلا بی‌تجربه عاشق که در روبرو شدن با آنچه که رخ می‌دهد تسخیر شده و غالباً به یک منجلاب پدیده‌های روانی می‌افتد. مراسم وصل بسیار برای هر فرد تحریک کننده است و البته همان‌گونه که گروه‌های مذهبی متوجه شده‌اند گاهی اوقات منجر به تأسف آنها می‌گردد. به هر حال هر فردی که مراسم وصل را دریافت می‌کند، به‌خصوص اگر در مورد اصول حیاتی جاهل باشد به شدت خود را برانگیخته شده می‌یابد چرا که غالباً رهبر یک گروه چهره پدرگونه می‌گیرد و قدرت جاذبه‌ای توسط او در درون چلا کاشته می‌شود به‌خصوص اگر یک زن باشد، زیرا همیشه چنین عکس‌العملی در زنها در حضور هر نوع رهبری که فردیت قوی دارد صورت می‌گیرد.

بسیاری از زنها که نسبت به اصول زندگی جاهل هستند ممکن است تحت آن چیزی قرار بگیرند که ما آن را خود هیپنوتیزم می‌نامیم بدون آنکه متوجه باشند که در دام هستند. طبیعت یا کل در واقع عامل هیپنوتیزم کننده آنها است. چنین افرادی ممکن است احساس کنند این چنین مزاحمت‌هایی درون آنها عمده است و ممکن است تعهدهایی را به‌همراه داشته باشد که بدون اساس هستند و فقط برپایه آنچه که آنها احساس کرده‌اند اتفاق افتاده است. اشتباه در عشق ورزیدن غالباً باعث سقوط چلائی می‌شود که به جای اینکه در مورد عشق ورزیدن به خانواده، دوستان و عزیزان خود موجودی عادی باشد، این نوع احساسات را از دست داده و فقط آنرا به سمت ماهانتا استاد اک در قید حیات معطوف می‌کند. معمولاً چلاها به‌جای اینکه افکار و تخیلات خود را آزاد بگذارند تصویری از ماهانتا استاد اک در قید حیات را می‌سازند و او را آنگونه که خود می‌خواهند تصور می‌کنند نه آنگونه که هست. این عمل در واقع همان ساختن تصویر از پدر، معشوق و روابط دوستانه

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

است که با واقعیت افراد تفاوت دارد. افرادی که با چنین نیروهای روانی بسیار قوی سر و کار دارند معمولاً در آغاز ورود به مسیر اک دچار چنین مشکلاتی می‌شوند.

فردی که جهت تحولات معنوی آماده شده است به سرعت در مراتب آگاهی معنوی بالاتر تحول می‌یابد در حالیکه کسی که آماده نیست این تأثیرات را غالباً مزاحمت‌گونه می‌یابد. هیچ‌گاه استاد اک اجازه نخواهد داد افراد نامناسب یا کسانی که متعادل نیستند وارد این حوزه مغناطیسی بشوند هر کسی که ادعا می‌کند یک معلم معنوی است از او قابل پذیرش نیست زیرا به‌خاطر عدم تشخیص و تمایزش عموماً او در ارتباط با نیروهای روانی تجربه‌هایی نداشته است و یا به‌قدر کافی متحول نشده تا قادر به در دست گرفتن و تسلط بر نیروهایی باشد که به‌طور غیر ارادی در حوزه مغناطیسی‌اش متجلی می‌شوند و بنابراین او نمی‌تواند با آنها مقابله کند.

به این دلیل است که اساتید اک بالاتر اغلب در انزوا به‌سر می‌برند زیرا نه‌تنها آنها جهت کار خود به خلوت احتیاج دارند بلکه تأثیر آنها به‌روی روح‌های غیر آماده یک عکس‌العمل بسیار خشن به وجود می‌آورد و همان‌گونه که بسیاری از ناجیان رنج کشیده‌اند منجر به چنین خشونت‌هایی می‌شوند و نهایتاً آنها مرگ فیزیکی‌شان توسط این نیروها و انبوه مردم فرا می‌رسد. آدم‌های عادی معمولاً آمادگی مواجه شدن با حملات روانی را ندارند و نمی‌توانند مانند چلاهایی که ممکن است حتی در برابر این تأثیرات اندوهگین شوند، با این‌گونه حملات روانی مواجه شوند.

ولی فرد همیشه باید به یاد داشته باشد که نیروی کل هیچ‌گاه تسلیم نمی‌شود و همیشه می‌خواهد سر راه کسانی که در یک آگاهی انسانی متعادل به‌سر می‌برند قرار بگیرد. هیچ چلائی در اکنکار هیچ‌گاه تنها نیست. یعنی منزوی نیست. زندگی چلا در درون او جریان دارد و توسط مجموعه حیات اک تغذیه می‌شود به‌گونه‌ای که فرد واقعاً آن‌چیزی را می‌سازد که دیگری ندارد. بی‌فایده است اگر بخواهیم توضیح دهیم که در زندگی که بر اساس خواست اجرای اراده خداوند می‌باشد نباید توقع سلامتی، ثروت و خوشی را داشت.

برای بسیاری زندگی معنوی و مذهبی آخرین پناه‌گاهی است که پس از یک عشق ناکام یا کسانی که از نظر عاطفی دچار تراژدی‌هایی شده‌اند به‌دست می‌آورند و باید بقیه زندگی خود را از دید عمومی در انزوا به‌سر برند و بر اساس چنین تصویری است که فقط افرادی می‌توانند به زندگی معنوی وارد شوند که ذاتاً پرهیزکارند و یا توسط تلاش‌های خودشان به یک مرتبه خاصی از پرهیزکاری رسیده‌اند و حداقل به یک نوع تحول عمومی دست یافته‌اند و بر دیگران برتری دارند. این اندیشه احتمالاً توسط بسیاری از زبان‌های دیگر به‌عنوان مرتبه رسیدن به کمال تعبیر شده است. ولی هیچ‌گاه به ارتباط بین دعوت الهی و کار و کسب نیاندیشیده‌اند.

بنابراین یک زن خانه‌دار می‌تواند بسیار پیشرفته‌تر از بسیاری باشد که خود را پیامبر فرض می‌کنند و یا تلاش بسیاری در جهت رسیدن به کمال می‌کنند. ورود به یک زندگی معنوی در واقع رسیدن به این سؤال است که آیا این متناسب با فرد می‌باشد و همچنین با روش تفکر و زندگی ظاهری او متناسب است و بستگی به بسیاری چیزها دارد. اساساً این‌طور است که تصمیم‌گیری پذیرش خداوند یا ورودش به مسیر اکنکار به برخی الهامات خصوصی فرد بستگی دارد.

این‌ها وور که فرد در صورتی به‌سوی زندگی معنوی فرا خوانده می‌شود که بر اساس اراده سوگماد باشد مانند هر نوع آگاهی و دانش دیگری به طرق مختلفی متجلی می‌شود. گاهی اوقات کاملاً واضح است مانند پاسخی که به عجز و لابه داده می‌شود که یا در مراقبه دریافت می‌شود و یا در وقت دیگری. گاهی اوقات از طریق آدم‌های دیگر دریافت می‌شود، مستقیماً از طرف استاد اک در قید حیات و یا چلاهای دیگری و یا به‌طور غیر مستقیم با گوش دادن به سخنرانی ماهانتا، خواندن کتاب‌ها و یا حتی دیدن صحنه تئاتری و یا حوادث روزمره. اغلب این روند از طریق موقعیت‌هایی به دست می‌آید. مثلاً از طریق تشخیص احتیاجات و یا خصوصیات دیگران، گاهی اوقات از طریق تمایلات در جایی که این چنین مفهوم نیست توسط یک حکم غیرقابل انعطافی که اراده خداوند باید برعکس افکار خود شخص باشد، نیازی به درهم آمیختن انگیزه‌ها وجود ندارد. انگیزه‌های انسانی همیشه در هم آمیخته هستند و آنچه که اهمیت دارد آن‌چیزی است که خداوند باعث می‌شود فرد به اجرا برساند تا اینکه انگیزه‌هایی باشد که فرد را به سمت اجرای آن هدایت می‌کند. افرادی هستند که به زندگی معنوی شک می‌کنند زیرا معتقد هستند نمایانگر تمایل انسان به یک امنیت کاذب است و در واقع پناه‌گاهی برای فرار از تنش‌های ضروری آگاهی انسانی می‌باشد.

« لازم به توضیح است که پراکنشها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

کاملاً حقیقت دارد که خواست امنیت ممکن است گاهی اوقات عامل هوشیار ساختن آگاهی برای نیاز به خداوند باشد و فی‌نفسه این اشکالی ندارد زیرا در واقع اکیست باور دارد که تنها امنیت در خداوند است و اینکه خواست خداوند یکی از خواست‌هایی است که می‌تواند توسط تنها او ارضا شود. آنچه مشخص است این است که هر کسی به دلیل داشتن امنیت به مسیر اک می‌آید ماندنش در این مسیر خیلی طولانی نخواهد بود و همچنین کسی که اک را گریزی از تنش‌های زندگی بیندازد مایوس خواهد شد.

اغلب مشکلات خانوادگی و فشارهای روانی مختلفی وجود داشته‌اند که فرد را به سوی ماهانتا استاد اک در قید حیات هدایت کرده‌اند. این ممکن است برای دیگران مشخص باشد ولی نه برای خود چلا ولی با این حال چنین چیزی نمی‌تواند انگیزه جستجوگر را بی ارزش کند و می‌تواند نمونه‌ای باشد از طریقتی که سوگماد یک انسان را به سمت شکل یک زندگی که جهت کمال معنوی او ضروری می‌باشد هدایت می‌کند.

سوگماد آنچه را که برای هر روح و همچنین تمامی زوایای دیگر وجود انسان ضرورت دارد مهیا می‌سازد. سوگماد می‌داند چه کسی او را فراخوانده و فراخواندن او براساس آگاهی فرد، نیازهایش و یا همچنین هدایایش می‌باشد. ولی در صورتی که انسان به خداوند رسیده باشد اگر با خودش صادق باشد تشخیص ضعف و عدم کفایت انسان از خودش است که امکان عمل با قدرت خداوندی را مهیا می‌سازد. هرکسی هدایای خداوندی را می‌شمارد و از موضع قدرتمندی به نام استاد اک در قید حیات خدمت می‌کند، معنای اطاعت و تقدیس را نمی‌شناسد. او باید همانگونه که قبلاً گفته شد از همان موضع ضعیف و عدم کفایت عمل کند.

گاهی اوقات زندگی معنوی کمک می‌کند تا ما بر یک ضعفی فائق شویم، بنابراین نیروی یک زندگی عادی می‌تواند سطوح غیرقابل انتظاری را در یک فرد متفاوت یا ضعیف به دنبال داشته باشد. و یا ارتباط مداوم با دیگران می‌تواند ابزاری باشد تا اک در زندگی ما ریشه بدواند و همچنین راهنمایی ماهانتا استاد اک در قید حیات نیز ما را در چنین جهتی هدایت کند. بنابراین یک تأثیر مطمئن است که زمان آن فرا رسیده تا فرد جهت قدم گذاشتن در مناطق بالاتر آماده باشد. خیلی ساده است که بگوییم خداوند ذهن انسان را طوری درست کرده است که چنین رفتار کند و خداوند از طریق ذهن انسان عمل می‌کند ولی فرد متوجه می‌شود و می‌بیند که از نظر معنوی در زندگی‌اش چه اتفاقی رخ می‌دهد و هنگامی که می‌بیند و مطالعه می‌کند، حتی کوچک‌ترین حوادث زندگی‌اش را با آنچه که در مورد اراده خداوند می‌داند قیاس می‌کند.

اسناد کراس همچنین به انسان می‌گوید که در زندگی اکیست اعمال نجات‌بخش خداوند زمانی برای همیشه در زمان چرخش تاریخ صورت گرفته است. آفرینش جهانهای پائین به پایان رسیده و این چنین است که تمامی موقعیت‌های انسانی و روانی در مناطق آگاهی هم‌اکنون قرار دارند و درست شده‌اند. منظرگاه‌های زندگی و امکانات آن مهیا هستند تا زمانی که فرد در درون این منظرگاه‌ها قرار نگرفته ولی هنگامی که درون آنها است هریک از آنها یک واقعیت است بنابراین منظور از روح یک مرحله نیست بلکه مراتب آگاهی را باید از قرار گرفتن روح فرد در آن مراتب آگاهی تفکیک کرد. این مراتب آگاهی متغیرند ولی نه تغییر می‌کند و نه باز می‌ایستد.

هنگامی که روح در مراتب پائین‌تر در مرتبه انسانی و موجودیت خود قرار می‌گیرد بنابراین عشق یا احساسات او تبدیل به مرحله‌ای می‌شود که از تخیل جدا می‌گردد و چنانچه چلا این لحظه بسیار مهم را متوجه شود برای اولین بار در زندگی‌اش در این زمان یک لحظه بسیار ارزشمند را به دست آورده زیرا در واقع آگاهی‌اش از همین لحظه آغاز می‌شود.

حقیقت برای همه عادی است ولی آگاهی از آن و مهم‌تر اینکه آگاهی از خویشتن چیز دیگری است زمانی که هر چلای اکنکار این حقیقت اعظم را متوجه شود یعنی اینکه تمامی چیزهای این جهان تجلی فعالیت‌های ذهنی هستند که درون او صورت می‌گیرد و نتیجه آن ساختن و انهدام کارهای اوست و درک این نکته که واقعیت‌ها و شرایط زندگی تنها انعکاس مرتبه آگاهی می‌باشد که در درون اوست، زندگی برای او تغییر می‌کند. این تجربه او را از یک فرد عادی به سوی یک فرد با تجربه بسیار بالایی که تفاوت بین زندگی‌های معنوی - روانی و انسانی را در درون تشخیص داده تغییر می‌دهد، و همچنین برای او آشکار می‌سازد که او در درون خودش برتر است و درون حلقه آگاهی خودش و آن مرتبه‌ای که او با آن یکی باشد نشانگر آن چیزی است که در زندگی تجربه می‌کند. بنابراین باید آن را با همه مشارکت کند و دانستن این، رها شدن از کل نیرانجان آن حاکم بزرگ جهانهای پائین است.

« لازم به توضیح است که پیرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

دوم اینکه او رها از باور علت دوم می‌شود که همیشه خود کل می‌باشد. جهان آفرینش برای جهانهای پائین به پایان رسیده است و مبدأ آن در درون هر روحی است که ( — ) عصر طلایی را دیده است و از آن دوره شروع به یادآوری و فعال ساختن بخشی از آن کرده است. جهان آفرینش دارای منظرگاه‌های بی‌نهایت است و مأموریت انسان این است که منظرگاه درستی از طریق چشم‌های روح بیابد تا فرد بیاموزد که توالی زمان همانند تغییر توجهات مابین لحظات ابدیت ساخته می‌شوند و یک تاریکی بی‌نهایتی هر دو لحظه از زمان را از این جهان جدا می‌سازد.

فرد باید جهانها را شامل مراتب بی‌شمار و بی‌نهایت آگاهی بداند که از زوایای متفاوتی نگریسته می‌شود، این مراتب مانند اتاق‌هایی در منزلگاه خداوند هستند و مانند اتاق‌های هر منزلگاه به نسبت یکدیگر درست شده‌اند، ولی روح زنده است و در منزلگاه اعظم خداوند در حرکت است. هر اتاقی شامل حوادث و موقعیت‌های زندگی با شرایط بی‌نهایتی می‌شود که مهیا شده‌اند ولی فعال نگشته‌اند. بطن محض آنکه روح وارد آن می‌شود با اعمال خود آنها را فعال و مغناطیسه می‌سازد. بنابراین هر یک نشانگر فعالیت‌های عاطفی خاصی هستند.

انسان برای ورود به یک مرتبه‌ای باید هماهنگ با اندیشه‌ها و احساساتی باشد که نمایانگر آن است. اگر او وارد جهان اثری بشود پس باید اجازه دهد تا وارد اندیشه‌ها و احساسات این مرتبه از آگاهی اثری بشود. این مراتب نشانگر استحاله‌های ممکن بی‌نهایتی است که انسان می‌تواند تجربه کند. جهت حرکت به یک مرتبه یا اتاق دیگر از آگاهی ضرورت دارد در باور و ایمان او تغییری صورت گیرد همان‌گونه که عموماً می‌شناسند. تمام آنچه که فرد خواسته است همیشه و اکنون حضور دارد. فقط انتظار می‌کشد تا با ایمانش مطابقت کند. این در مورد اک واقعیت دارد زیرا روح باید وارد شود و سرزمینی را که بدون صاحب است متصرف شود تا بتواند مسلط بر تمامی فراز و نشیب‌ها شود، بنابراین آن زاویه‌ای منزلگاه فرد خواهد بود که از آن نگاه می‌کند.

## فصل هفتم تسلیم زندگی

کناره‌گیری از زندگی معمولاً برای کسانی که هیچ نوع آگاهی از جاودانگی ندارند نرفت‌انگیز است. با این حال بسیاری از کسانی که این‌گونه کناره‌گیر هستند معمولاً افرادی نیستند که اطاعت را آسان می‌یابند و به‌طور طبیعی مطیع هستند بلکه کسانی هستند که چیزها را به‌طور روشن و واضح می‌بینند و نسبت به قضاوت و داوری خود مطمئن هستند. کسانی که می‌خواهند خودرأی نشوند لازم است نیازهای قوی خود را منضبط نمایند.

اغلب آنها افرادی نیستند که عدم وابستگی را به‌طور طبیعی آسان می‌یابند بلکه زنان و مردانی هستند که از زندگی آنچنان لذت می‌برند که نسبت به غرق شدن کامل در آن ریسک می‌کنند. کسانی که نه تنها به‌طور انسانی در عشق به سر می‌برند بلکه عاشق زندگی نیز هستند. کسانی مانند ربازار تارز و گوپال داس.

یک اکیست خوب انسانی نیست که به‌طور طبیعی دارای احساسات و عواطف نباشد و یا کسی که عشق و عواطف انسانی برایش ناشناخته‌اند. اگر کسی بخواهد عشق واقعی را ادراک کند بهتر است به فوی‌کوانتز و لائی تسی و بسیاری از اساتید اک مانند کاتاداکی که یکی از اساتید اک زن در نظام باستانی وایراگی است، فکر کند. شدت و قابلیت عشق در آنها می‌توانسته بسیار برای خودشان و دیگران خطرناک باشد اگر به‌طور خود خواهانه از آن استفاده می‌کردند.

خطر در آنجایی وجود دارد که اساساً هر یک از آنها دارای نیروی برانگیختن عشق در دیگران در جهت خدمت به خداوند هستند، اگر این نیرو را در جهت برانگیختن عشق شخصی در هر یک از چلاها به کار می‌گرفتند آنها را از رسیدن به هدف زندگی‌شان باز می‌داشت. درست نیست که شخص دیگری را که جهت خدمت به خداوند فراخوانده شده است با عشق انسانی و دیگر عواطف مانع شویم. وقتی که خداوند فردی را جهت خدمت به خود فرا می‌خواند بازداشتن آن فرد به وسیله عشق شخصی و عواطف دیگر شایسته نیست. خداوند همیشه فرد را به یک دلیل معین مثل کار کردن در یک معبد و یا دیگر مکانهای مقدس فرا نمی‌خواند بلکه این فراخواندن می‌تواند به شکل مادری کردن در حق

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

او باشد. بنابراین هدف اصلی تکامل آن فردی است که در جهت خدمت فراخوانده شده است پس او را در منطقه‌ای قرار می‌دهند که بتوان به بهترین شکل در خدمت دیگران باشد. کسانی که اک را پیروی می‌کنند این چنین باور دارند که وقتی کامل شدند و آنچه شدند که سوگماد می‌خواهد باشد، می‌توانند بهترین خدمات معنوی را به مجموعه حیاتی و کالبدی ماهانتا استاد اک در قید حیات که آنها عنصری از آن می‌باشند و به تمام زندگی نژاد انسانی که به آن تعلق دارند ارائه دهند. باوری که بر اساس کل ادراک کارهای معنوی اک و به‌عنوان کالبد ماهانتا و کل خلقتی که سوگماد می‌باشد، رخ داده است. بنابراین تنها وقتی درست عمل می‌کند که تمام بخش‌های آن را ادراک می‌کند و در خدمت کردن با یکدیگر تضاد ندارند زیرا تبعیت از سوگماد راه رسیدن به ارضا خود و سرشار شدن است و تنها شکل ارزشمند خدمت کردن می‌باشد.

اصل بنیادی این است که تمام روح‌ها می‌توانند به کمال برسند و راه اک آن طریقتی است که خداوند فرا می‌خواند و روح را قادر می‌سازد تا فرمان سوگماد را اجرا کند. زندگی کردن در اک را غالباً به شکل یک مدرسه‌ای که در خدمت خداوند می‌باشند در نظر می‌گیرند. زیرا چلا باید اطاعت کردن را یاد بگیرد که به او انضباطی جهت رسیدن به جهانهای آسمانی می‌دهد.

اکنکار هیچ‌وقت ادعا نمی‌کند که براساس یک بنیاد تاریخی بنا شده است. در عین حال اکنکار آن نیز اظهار کذب خواهد بود زیرا بخشی از تمامی اعصار در تاریخچه جهانی پائین بوده است. هم‌چنان که در جهانهای آسمانی می‌باشد. هیچ‌گاه زمانی نبوده که انسان فرصتی جهت پذیرش اک نداشته باشد زیرا همیشه در پیش‌روی او بوده است اگر چه او بارها هیچ‌گاه این فرصت را جهت دریافت نمی‌دیده است.

همیشه یک زندگی ستایشگرانه وجود داشته است و زندگی آسمانی فقط می‌تواند در شکل و تمجید تابان و درخشان ابراز شود. پیمان اک که چلا هنگام وصل خود آنرا دریافت می‌کند نمایش‌گر یک آزادی از محدودیت‌هایی است که پیش درآمدی از زندگی در آسمانها است. رها شدن از توجه و علاقمندی به نیازهای مادی. رها شدن از محدودیت‌های عشق. رها شدن از وسوسه‌های خود رأی بودن از طریق یک زندگی که در اطاعت بر اساس اراده خود به وجود می‌آید و نهایتاً زندگی در اک خود یک شرکت در نشاط آسمانی است و تعادل یک زندگی که به‌طور کامل در خداوند سپری می‌شود.

کسانی که از اک پیروی می‌کنند باید این زندگی را سپری کنند و در این دنیا به سر برند. بنابراین این زندگی ورودی است به سرزمینی موروثی که فرد هم‌اکنون آنرا تصرف کرده و مشغول لذت بردن از آن می‌باشد. آنچه که در آینده توقع آنرا داریم به اجرا در می‌آید و در حال در آن مشارکت می‌کنیم و آن تجربه خداوند در حال است که ما را به سوی اعتماد به نفس در سوگماد در آینده سوق می‌دهد.

شکل زندگی چلا سایه و یا انعکاسی از شکل زندگی او در جهانهای بالا و آسمانی است. یک زندگی مقدماتی از ستایش و عشق‌ورزی است، زیرا تمام اکیست‌ها برای زندگی خود در تمرینات معنوی اک به سر می‌برند که برای آنها سادگی زندگی در نشاط و شادی را به همراه می‌آورد. در قلب زندگی اک این نهفته است که اک هم طریقت است و هم هدف است بنابراین چه این راه کوتاه باشد یا بلند و یا دایره مانند و چه دارای گوشه کنارهای کوری باشد هر لحظه از آن به عنوان یک هدف دارای اهمیت است. فقط بدین خاطر که مانند ماهانتا زندگی کنید و پس از مردن آنرا به دست آورید.

عملاً بدین معنا است که هر لحظه را به شکل یک ارزش بی‌نهایت می‌داند نه به خاطر آنچه که در گذشته بوده و یا در آینده می‌آید بلکه به خاطر آنکه در لحظه ارتباط با خداوند است که ابدیت در حقیقت در آن وجود دارد و فرد کل زندگی را در یک لحظه اینجا اکنون گذشته، الان و آینده در دست دارد. گذشته را همیشه پشت سر می‌گذارد بدون تأسف و آینده را هنگامی که نقشه‌ها به اجرا درآمدند به خداوند واگذار می‌شود و زندگی در لحظه حاضر صورت می‌گیرد که بخشی از ادراک اکنون در ابدیت می‌باشد.

با وجود تنش‌های بین این جهان و جهانهای دیگر زندگی یک اکیست قابل ادراک نیست حتی بین آنچه که اکیست اکنون است و آنچه که او قرار است تبدیل شود. بین زندگی اکنون به عنوان الان ابدی خداوند و اکنون به‌عنوان شرکت کردن در هدف نهایی. اگر زندگی اکیست با وجود تضادها ادراک نشود بنابراین کل هدف او در جستجو و رسیدن به خداوند ادراک نخواهد شد. به همین دلیل است که غیر ممکن است تا به هیچ وجه بتوان با تعبیر این دنیا هیچ‌گونه دریافتی از زندگی در اک بدست آورد. هدف اولیه چلا خدمت کردن به خداوند از طریق ماهانتا می‌باشد. اگر تمرینات معنوی اک جایگاهی در زندگی او داشته باشند. بنابراین او نمی‌تواند در انزوایی از این دنیا به سر برد زیرا این‌ها به او داده شده

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

است و به خاطر خدمت کردن به تمامی چیزهایی که مربوط به او می‌شود. حتی در نشاط و لحظات رهایی در اک فرد نباید فراموش کند رنج‌های این دنیا را زیرا رنج‌های این دنیا رنج‌های چلاهای ماهانتا و هم‌چنین رنج‌های خود او می‌باشد.

اگر دکترین کالبد ماهانتا به‌عنوان اینکه روح در اوست و اک به‌طور جدی قلمداد شود و با توجه به مأموریت‌های مهم دیگری که در کالبد ماهانتا قرار دارد نگریسته شود بنابراین زندگی اکیست را فقط می‌توان جزئی از آن مأموریت دانست که تکمیل کننده دیگران است و دیگران نیز با او تکمیل می‌شوند. برای هر چلاایی تمرینات معنوی و فعالیت‌های دیگری وجود دارد ولی ارتباط بین این دو وجه زندگی در اک متفاوت است از هر فردی تا فرد دیگر. بسیاری در این کالبد خواهند بود اگر مأموریت‌هایی را انجام می‌دهند که اسم آنرا معنوی می‌گذارند، زمان کمی برای انجام مراقبات معنوی آگاهانه و ستایش سوگماد خواهند داشت به همین دلیل است که چنین زندگی‌های فعالی در درجه دوم قرار نمی‌گیرند بلکه ارزش آنها مطابق با همان دعوی الهی در درون مجموعه کالبد ماهانتا می‌باشد.

اکیست دارای یک جایگاه مشخص در زندگی این دنیا است همان‌گونه که در ست سنگ دارای یک جایگاه است. تاریخچه دنیا کاملاً بر اساس تأثیر اساتید اک و کسانی خواهد بود که طی قرن‌ها از آغاز زمان در جهان‌های فیزیکی اک را دنبال می‌کرده‌اند. این اساتید اک بوده‌اند که نژادهای انسانی را متمدن ساخته‌اند که مدام آموختند و آموزش دادند و به افراد اولیه و ابتدایی زراعت را یاد دادند و در طی اعصار پس از عصر طلایی پرورش گاوها را به آنها آموختند. کسانی که بیشترین کار را برای نجات نژاد انسانی در آگاهی و زوایای معنوی انجام دادند. هم‌چنین در زندگی مادی آنها اساتید اک نظام وایراگی بوده‌اند. ولی هدف آنها و اساتید اک تنها بالابردن ارزش‌های معنوی نژاد انسانی بوده است. نتیجه جستجوی آنها در جهت کمک کردن به آنان برای رسیدن به کمال از طریق انجام تمرینات معنوی اک ایجاد یک فضای معنوی بوده است.

خواست مفید فایده بودن برای خداوند و همراهی با او ممکن است یکی از انگیزه‌هایی باشد که فرد را به سوی راه اکنکار هدایت کند اگرچه هدف زندگی‌اش نباشد. یکی از مجادلات مداوم پیشرفته توسط دوستان و آشنایان بر علیه مشتاقان و جویندگان مسیر اک این است که در آنها یک بی‌اعتنایی نسبت به مذاهب رسمی و متعصب در زندگی به بار می‌آورد. در واقع فرد جستجوگر معمولاً استعدادهاى خود را می‌یابد و آنها را در زندگی راهبری می‌کند و خیلی بیشتر از آنچه که تصور می‌کرد در مسیر اک آنها را به کار می‌گیرد، ولی ارزش یک کار یا زندگی بخصوص نمی‌تواند به شکلی محاسبه شود و اساساً اکیست باید از خود سؤال کند که استعدادهاى او در کجا بیشترین استفاده را خواهد داشت. در عوض سؤال او این‌گونه خواهد بود که خداوند از من می‌خواهد که چه کاری انجام دهم؟

یکی از عواملی که ممکن است جهت پاسخ‌گویی به این سؤال برای زندگی معنوی فرد جوینده باشد، خلق و خوی اوست. ممکن است گاهی اوقات راه اک در ارتباط با کشف پاسخ این سؤال باشد ولی اساس این سؤال این است که آیا فرد می‌تواند کار بیشتر و بهتری در اک انجام بدهد تا جای دیگر؟ بسیار مشکل است که فرد پس از آشنا شدن با روح جدید اک به وضعیت قدیم خود بازگردد. تنها چیزی که واقعاً اهمیت دارد اطاعت از فرمانی است که برای تمام کسانی که صدای ماهانتا استاد اک را می‌شنوند می‌آید.

جستجو در جهت کمال و کناره گیری از دنیا است که موجب بسیاری از اشتباهات چلا می‌شود زیرا همه نمی‌توانند در یک معبد و انزوا بروند و یا در جهت رسیدن به کمال یک کاری برای خود انتخاب کنند آن‌گونه که باور عمومی همیشه این‌گونه باور دارد. زندگی در اکنکار برای روح‌های فعال درست شده است و یک جستجوی فردی خالص در جهت خداوند است. یک مبارزه با کل نیست. کسانی که درگیری‌های دنیوی را باور دارند به‌طور روزمره با چنین حوادثی مواجه می‌شوند. تا زمانی که فرد درگیری‌های روزمره خود را به‌عنوان مبارزه با کل نگاه کند توجه او همیشه به روی این معطوف خواهد بود و نه به روی اک، او باید به‌طور مداوم به اک جهت رستگاری‌اش بنگرد و هم‌چنین به راهی که به سوی آزادی می‌رود و هیچ‌گاه به محدودیت‌هایش نگاه نکند.

عضویت در اک برای تمام کسانی که اکیست هستند بسیار مهم است. این بدین معنا نیست که آنها در یک مجموعه مشترک جهت خدمت کردن متحد شده‌اند بلکه افرادی هستند که به طریق نامرئی بودن در نظر گرفتن فاصله با یک‌دیگر ارتباط دارند. این را باید به یاد داشت زیرا یکی از اصول اسراری و مهم اکنکار است.

آنچه که انسان را خالص می‌کند غاری نیست که در یک کوهستان دور افتاده قرار گرفته و یا یک مکانی که در یک کویر خالی قرار دارد، بلکه آن فردی است که قادر است خود را

« لازم به توضیح است که پراوتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

منضبط کند تا جایی که او بتواند ابتدا با تنفس‌های قلبی‌اش با ماهانتا استاد اک در قید حیات ارتباط برقرار کند و سپس از همین روش و طریقت با دیگران ارتباط برقرار می‌کند. نتایج چنین اعمالی شگفت‌انگیز است زیرا او متوجه می‌شود که کناره‌گیری از جامعه ضرورتی ندارد و او می‌تواند با همراهان اکیست خود بدون اینکه احتیاجی به ارتباط بیرونی داشته باشد زندگی و صحت کند. او می‌تواند تعالیمی از استاد اک در قید حیات بی‌آنکه او را در کالبد جسمانی برای سالها ببیند دریافت کند و می‌داند که او هزاران مایل از او دور می‌باشد.

تأکیدی بر ممانعت از آنچه که چلا می‌خواهد انجام دهد تا به نشاطهای بهشتی دست یابد، نمی‌باشد. کسانی که در آغاز راه اکنکار هستند نباید در جستجوی آگاهی از سوی کسانی که خارج از اک هستند از جایی به جای دیگر سرگردان شود زیرا اگر کسی چنین کند یعنی در جستجوی چنین آگاهی برآید صدمه دیده و عمر کوتاهی در این جهان خواهد داشت. اگر یک مرغ از نشستن به روی تخم خود باز ایستد او هیچ‌گاه جوجه‌هایی نخواهد داشت. او پیر و چاق می‌شود و به زودی بدون اینکه تولیدی داشته باشد می‌میرد. اکیستی که از یک مکان به مکان دیگر حرکت می‌کند و از معلمی به معلم دیگری می‌رود در ایمانش سرد می‌شود و می‌میرد.

او که دست و پا می‌زند با مشکلات ادراک قلمرو آسمانی هیچ چیز دیگری به غیر از ماهانتا استاد اک در قید حیات ندارد. بزرگترین مشکل او این است که می‌خواهد ادراک قلمرو آسمانی را با اندیشه‌های خودش و زندگی دنیوی‌اش شناسایی کند. این دو بدون اینکه در تضاد با یکدیگر قرار بگیرند با هم ملاقات نمی‌کنند. روش‌های مذاهب کهن همیشه به انسان امید داده‌اند که خداوند با بذر مزارع او را تغذیه خواهند کرد و با گوشت حیوانات در جنگلها و به او منزلگاهی در غارها خواهند داد. انسان هیچ‌گاه این اندیشه را فراموش نکرده است زیرا متافیزیسین‌ها و کاهنین به او امروزه می‌گویند که خداوند از او مراقبت خواهد کرد و تنها اگر او برای درخواست‌هایش دعا بکند این دقیقاً به این معنی نیست که او باید در نیکی به سر برد زیرا خداوند بخشنده است و به هرکسی که آنرا ستایش کند و دعا کند هرچه بخواهد می‌دهد.

این جملات دروغ‌هایی هستند که بر اساس خواست جمع‌آوری صدقات توسط کشیش‌ها در جلسات عبادات داشته‌اند بنا شده است. هیچ انسانی نمی‌تواند در این دنیا و زندگی‌اش در نیکی خداوند به سر برد مگر اینکه از قوانین معنوی تبعیت کند و اغلب هنگامی که سوال شود حتی یکی از قوانین معنوی را نمی‌داند. بنابراین به نظر می‌رسد که انسان تصویر خودش را از خداوند فراموش کرده است به آنجایی که بدان تعلق دارد و به اک باز نمی‌گردد. کار او شامل بقای فیزیکی می‌شود و او هیچ اندیشه‌ای فراتر از این دنیا ندارد. مگر تا زمان پیری ولی آن زمان به قدری در تفکرات مرسوم قرار گرفته است که نمی‌تواند از چنین تفکری برای بدست آوردن یک تفکر جدید برای ورود به آگاهی رها شود. او در راه و روش‌های خود مخفی شده است و اگر حتی بتواند نیز قادر نیست خودش را تغییر دهد تا وارد مسیر دیگری شود.

البته او اظهار می‌کند که چنین چیزی امکان پذیر است ولی هنگامی که هر نوع اندیشه جدیدی با زمینه قلبی مذهبی او در تضاد قرار بگیرد او قبل از اینکه چیزی را که در کودکی یاد گرفته است از دست بدهد در مقابلش به جنگ برمی‌خیزد و از تمام آنچه که در کل زندگی‌اش یاد گرفته است دفاع می‌کند.

در قلمروی آسمانی نه زمان وجود دارد و نه فضا. از نظر فلسفی نباید با چنین چیزی مجادله کرد ولی باید آن را به‌عنوان یک اصل مورد توجه قرار داد و هر کس که در مناطق درونی به سر برده و عملیاتی انجام داده باشد با چنین اندیشه‌ای آشنا است. اگر چلا به شخصی فکر کند که در ارتباط با آن فرد قرار می‌گیرد اگر به‌طور واضح آن فرد را در ذهن خود تصور کند او نزدیک‌تر با آن فرد و در تماس با او قرار می‌گیرد.

هنگامی که او از طریق ارتباط ذهنی با فردی ارتباط برقرار کند می‌تواند یک اتمسفر فکری ایجاد کند که با ایجاد اندیشه‌های خاصی در ارتباط با یک فرد دیگر قرار می‌گیرد یک درمانگری معنوی به همین شکل صورت می‌گیرد و این همان روشی است که یک فردی کنترل دیگری را در دست می‌گیرد و این عملی است که هیچ چلائی نمی‌تواند آن را مستمسک خود قرار دهد.

اگر که یک درمانگر از مقاطع مراقبه خود در جهت رسیدن به مراتب عاطفی خاصی در ذهنش استقبال کند، این شرایط او توسط کالبد عاطفی آن فردی که از او درخواستی کرده است تحت تأثیر قرار می‌گیرد و در واقع این درمانگر با فرد دیگر در هماهنگی قرار می‌گیرد. این استفاده از نیروی اک است و فقط وقتی از آن استفاده می‌کنند که به گونه‌ای که لبه تیز

« لازم به توضیح است که پراترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»



شمشیر به خود او صدمه‌ای نزنند پس به‌طور حکیمانه‌ای آن را به‌کار می‌گیرد. تا زمانی که این دنیا نسبت به استفاده از نیروی اک جهالت دارد بهتر است که کسانی که این را می‌دانند سخنی از آن نگویند زیرا اگر آگاهی بدون تشخیص درست گسترش یابد می‌تواند به جای نیکی صدمات بسیاری به بار آورد و اطلاعاتی را به کسانی بدهد که نباید این اطلاعات را داشته باشند.

هر پیغامی که به فرد دیگری داده شود باید با کلماتی بسیار ساده داده شود زیرا فکر حاصل از ذهن یک شکل بسیار ساده و ابتدایی از ذهنیت است که قبل از اینکه زبان برای انسان شناخته شود با آن در ارتباط بوده است. هدف اولیه این است که اتمسفری در اطراف فرد ایجاد شود چه آن فرد قرار است که رشد معنوی پیدا کند چه قرار است که تحت درمانگری فیزیکی قرار بگیرد، این هدف اولیه تا زمانی که یک پاسخ سمپاتیک و یا عکس‌العمل در درون خود روح صورت بگیرد ادامه پیدا می‌کند، هنگامی که این عکس‌العمل دریافت شد تقریباً مبارزه پایان یافته است زیرا دروازه‌های روح از درون باز شده‌اند و ورود آزاد و راحتی برای ماهانتا استاد اک در قید حیات به درون قلب فرد در جهت درمان یا تحولات معنوی خواهد بود.

یک روش خاصی برای کمک کردن به کسانی که قادر نیستند به خودشان کمک کنند وجود دارد. مثلاً اگر فردی توسط یک موجود تناسخ نیافته یعنی موجودی که از یک نظام تکاملی یا سیاره دیگر مورد حمله قرار گرفته باشد تا زمانی که هاله او شکاف بر نداشته باشد هیچ نوع ورودی به سمت روح نمی‌تواند صورت گیرد و هاله انسانی همیشه از درون توسط ترس یا خواست رفتن به سمت مورد حمله قرار گرفتن توسط یک موجود شکاف بر می‌دارد. اگر فردی بتواند آن عکس‌العمل‌های عاطفی غریزی را ممانعت کند لبه هاله همیشه غیر قابل نفوذ قرار می‌گیرد و سپر دفاعی مطمئنی در مقابل حملات روانی خواهد داشت. به همین دلیل است کسانی که مطالعات هاله بینی و درمانگری می‌کنند را باید به‌عنوان افرادی شیطانی و یا کسانی دانست که درمورد کاری که انجام می‌دهند آگاهی ندارند. آنها به‌طور عمدی یا غیرعمدی هاله را برای موجوداتی که آماده حمله هستند شکاف می‌دهند و باز می‌کنند.

منطقه اثری و مناطق منشعب از آن بسیار خشن هستند به‌خصوص منطقه اثری واقعی دارای جوهره خالص است که به ندرت پذیرای پرورش نیافتگان می‌باشد. کسانی که تحت تعلیم ماهانتا استاد اک در قید حیات بوده‌اند و دارای انضباط لازم هستند قادر به رسیدن به مناطق خالص جهانهای اثری می‌باشند. در جهان مادی قانون تضاد یا قوانین ضدیت‌ها عمل می‌کند. هیچ چیز به غیر از در ارتباط با ضد آن وجود ندارد. در جهانهای روانی نیز چنین است. یعنی در جهانهای اثری، علی و ذهنی. با وجود اینکه درون قلمرو آسمانی این‌گونه نیست زیرا در آنجا هیچ‌گونه ضدیتی وجود ندارد. اما دست نوشته‌های مقدس دنیوی این‌گونه اظهار می‌دارد. این دست نوشته‌ها می‌گویند که افراد نیکوکار به درون بهشت آسمانی می‌روند در حالی که بد کاران برای همیشه در یک منطقه آتشین مجازات خواهند شد. این قانون تضادها و دوگانگی می‌باشد. کسانی که خوب هستند خوب‌ها را جذب می‌کنند و کسانی که شیطانی‌اند شیاطین را جذب می‌کنند. بنابراین در مراتب آسمانی دوگانگی و یا هم‌گونی بین اشیا دیگر هیچ‌گاه وجود نخواهد داشت و روح آزاد است که هرآنچه را می‌خواهد انجام دهد تا زمانی که مطابق با قوانین قلمروهای آسمانی قرار می‌گیرد. این قانون چنین می‌گوید:

عشق همه چیز است و هرآنچه را که می‌خواهی انجام بده.

بدین معنا که تمامی روح‌هایی که به قلمروهای آسمانی وارد می‌شوند باید از قانونی که خودشان برای خودشان مستقر کرده‌اند تبعیت کنند. این قانون خود مستقر برای روح فرد است که تشخیص بدهد همه چیز قانون خود او می‌باشد. اول اینکه او باید عشق بورزد و یا نیت خیر برای تمام موجودات جهانهای آسمانی داشته باشد. دوم اینکه باید خودش قانونی برای خودش جهت تبعیت مستقر کند و این باید در هارمونی با قانون اعظم عشق برای تمامی چیزها باشد.

در جهانهای مادی و روانی هیچ چیز نمی‌تواند مگر در ارتباط با ضد خود وجود داشته باشد. بدون کوهستانها هیچ دره‌ای نخواهد بود. بدون سایه‌ها هیچ تصویری از نور نخواهد بود و هیچ چیز بدی مگر در قیاس با خوبی قرار بگیرد وجود نخواهد داشت. بدون معرفت هیچ نوع جهالتی نخواهد بود و بدون کهولت سن جوانی معنایی نخواهد داشت.

هنگامی که روح به مناطق نامیرا و یا جهانهای حقیقی روح در ماورای جهانهای روانی وارد می‌شود هیچ‌گونه تضادی نمی‌یابد. نور همانا نور است و هیچ نوع ضدیتی نسبت با آن وجود ندارد و اصوات اک تنها در کیفیات بسیار بالایی قرار دارند. بنابراین اکیست یک واقع‌گرا

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

است زیرا او می‌داند چگونه از قانون دوگانه بهترین استفاده را بکند ولی هنگامی که در جهان واقعی خداوند قرار می‌گیرد سپس او قادر است تا قانون ضدیت را در جهت منفعت خود از طریق این مرتبه از آگاهی به‌کار گیرد.

هیچ‌نوع آگاهی جامع و کاملی در جهانهای مادی و روانی وجود نخواهد داشت به دلیل دو اصل مذکر و مؤنث. مذکر، مثبت، فعال، پیش‌رونده است در حالی که مؤنث غیر فعال، منفعل، و عکس‌العمل است، هنگامی که اکیست توانست این اصول را در درون خودش تشخیص دهد می‌تواند در مهربانی با آنها قرار بگیرد.

چنین چیزی تحت عنوان یک نوع مذکر کامل در این دنیا وجود ندارد و همچنین یک نوع مؤنث کامل نیز وجود ندارد. از آنجایی که زن و مرد در یک جهان مادی منفعل و منفی قرار گرفته‌اند همه چیز دارای یک مقدار خاصی از منفی بودن در درون خود می‌باشند. صرفاً به‌خاطر زنده نگاه داشتن تمامی چیزهایی که در کالبد فیزیکی و در هنگامی که نیازهای وجودیشان قرار گرفته‌اند. متافیزیسین در همین جا است که اشتباه می‌کند زیرا او در نظر نمی‌گیرد که جهت زندگی در این دنیا انسان از لحظه تولدش به روش منفی تربیت می‌یابد تا به‌قدر کافی مادی‌گونه باشد تا بتواند خودش را در این جهان مادی حمایت و حفاظت کند. بنابراین تمامی دعاهای او نسبت به یک خداوند منفی می‌باشد و تفاوتی نمی‌کند که انسان آن را چه بنامد و یا چه اعتقاداتی نسبت به او داشته باشد. بنابراین ما متوجه می‌شویم که آگاهی انسانی در جهت عکس‌العمل نشان دادن به تجلیات از هرگونه که باشد تربیت می‌شود. انسان تعلیم می‌یابد تا برده پدیده‌ها و حوادث شود. از آنجایی که آگاهی انسان یا مرتبه منفی همان نابودی و مرگ است، تعلیم می‌یابد که کمتر در جهت هنر زندگی کردن تعلیم یابد. بنابراین متوجه می‌شویم که منفی و منفعل شامل کیفیات عکس‌العمل و نیازمندی می‌باشد و حاکم است. بدین معنا که هرکس که قویاً منفی باشد برده نیازهای دنیای مادی است. عکس‌العمل نشان دادن به چیزهای این دنیا فرد را در نیاز با چیزی قرار می‌دهد و با تسلیم شدن به این کیفیات نیروی کل فرد خود را بیشتر در اعماق نیروی منفی قرار می‌دهد و بنابراین او خود را تسلیم به تکیه کردن بیشتر نسبت به این نیرو می‌کند. به همین اصل است که ماهاتما استاد اک در قید حیات همیشه چلاها را توصیه می‌کند تا ادبیات مربوط به مذاهب مقدس و علوم اسرار و مطالب روانی را نخوانند یعنی تا زمانی که چلا به‌طور قوی در اکتکار سنگر نگرفته باشد احتمال دارد که او نسبت به برخی از این آثار عکس‌العمل نشان دهد و نهایتاً به نوعی بر برخی از آنها از قبیل روش‌ها و دعاهای درخواست از خداوندگاران فضاها جهت کمک تکیه کند.

این قانون کل می‌باشد که طبیعت‌های یکسان یک‌دیگر را جذب می‌کنند. کسانی که به دنبال راه حل‌های مادی زندگی هستند یک‌دیگر را جذب می‌کنند. هیچ‌کس نمی‌تواند آثار معنوی را به فرد دیگری که فقط به وجه مادی زندگی علاقمند است توضیح دهد. هنگامی که فردی خود را در جایی که لازم باشد صرف می‌کند سود معنوی بسیاری برای خود جمع‌آوری می‌کند بنابراین اگر او زندگی غول‌های معنوی بزرگ را مطالعه کند و به آرامی در جایی زندگی کند که جریان اک عظیم‌تر است او دچار تحول معنوی خواهد شد. اگرچه او دست‌آوردی نخواهد داشت مگر اینکه تمرینات معنوی اک را به‌طور مداوم انجام دهد. این عمل او را در آن مناطقی قرار می‌دهد که اک عظیم‌تر است و بنابراین قادر می‌شود تا دستاوردهای معنوی بیشتری داشته باشد. از آنجایی که آگاهی انسانی تعلیم داده شده است تا منفی باشد و یا اینکه توسط نیروی کل فرماندهی شود باعث شده است تا افراد کمتری باشند که باور کنند چیز مقدسی به غیر از آنچه که در مذاهب آنها یافت می‌شود وجود دارد و استادان اک نیز شامل آن مقوله مقدس نیز می‌شود در حالی که سایر افراد تحت فرماندهی کل چون خود دارای زمینه فسق و فجور و گناهان متعدد هستند نیز به بهانه گناهکار بودن استادان اک در گناه کردن اصرار می‌کنند. اگر فردی قصد کند که اساتید اک را با غذاهای بسیار عالی و خانه‌های خوب و تمامی فسق و فجور کل بفریبد از امتناع اساتید اک در برابر امور مادی شگفت‌زده خواهد شد. کسانی که آرزو دارند که دیگران را صدمه بزنند دارای یک انگیزه‌ای می‌باشند و توسط نیروی کل فرماندهی می‌شوند. و برده منفی می‌باشند و دیر یا زود باید بهای آن را پرداخت کنند. اگر چلا بخواهد بر چیزی یا کسی مسلط شود هیچ‌گاه نباید خود را تحت فرماندهی آن چیز یا فرد قرار دهد و برده عنصر منفی بشود.

عکس‌العمل نشان دادن و یا پاسخ‌گویی به هر چیزی یعنی در همدردی قرار گرفتن با آن و بنابراین در بخشی از آن بودن. این قانون کل است که اگر کسی به نگرانی‌ها پاسخ بگوید او در واقع علت باطراوت و تازه‌ای برای نگرانی درخود کاشته است. همه انسانها دارای خواست مورد بهره برداری قرار گرفتن نیروی کل می‌باشند. این یک غریزه جمعی و عصای

« لازم به توضیح است که پراکنشها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

نگه دارنده است زیرا تمامی کسانی که در آگاهی انسانی قرار گرفته‌اند خواست پیروی از یک رهبر را دارند و بنابر قانون کل و به خاطر یک تبیلی خالص، آنها اجازه می‌دهند که کار و تفکر و مسئولیت‌هایشان را فرد دیگری به عهده بگیرد. به‌عنوان یک رهبر و مجموعه فعالیت‌ها را بر دوش او می‌گذارند.

بیشتر کسانی که در مرتبه آگاهی انسانی قرار گرفته‌اند خواستار چیزهای مادی هستند زیرا این عادت را دارند و بسیاری اصلاً خواستی به شکستن این عادت‌ها ندارند. قانون اک این است که خواست منشأ تمامی رنج‌ها است. بدین معنا که هرآنچه که ارزش یا قیمتی برای خود قائل شود متوجه می‌شود که هیچ‌کس خواستار او نیست ولی هر کسی که امتناع کند از ارزش‌گذاری به روی خود و استعدادهایش متوجه می‌شود که دیگران به خاطر او به زانو درمی‌آیند زیرا احساس می‌کنند بتوانند به او اعتماد کنند.

امتناع غیرفعال و منفعل موفقیت آمیز است زیرا یک نیروی مثبت است این نیرو همانند همان اصل بایکوت خواهد بود. هنگامی که فردی اظهار می‌دارد که می‌تواند بدون هیچ چیزی به سر برد هجومی بر او اعمال می‌شود. مخصوصاً اگر توسط چیزی مورد بی آبرویی یا تحقیر قرار بگیرد. وقتی چنین چیزی اعمال شد او اطمینان می‌یابد که توسط این حادثه غرق شده است و او مبارزه‌ای برای مجموعه جهان مادی خواهد بود.

یک گفته قدیمی اک می‌گوید: همیشه عاشق در یک سمت قرار دارد و معشوق در سمت دیگر. بنابراین هنگامی که فردی به یک انسان دیگر در مرتبه انسانی در عشق نیاز دارد یک منابعی در جهت امتناع وجود خواهد داشت به همین دلیل است که نژاد انسانی همیشه در جستجوی خداوند بوده است. از آنجایی که خداوند احتیاجی به نوع انسان ندارد و نوع انسان به آن احتیاج دارد همیشه یک مسابقه‌ای بین کشیش‌ها و راهب‌ها در رقابت برای کسب افتخارات و اینکه چه کسی حد فاصل موقعیت خدمت به نژاد انسانی تحت عنوان صدای خداوند است بوده.

هیچ‌کس نیست به غیر از استاد در قید حیات اک که بتواند به نژاد انسانی یا روح خدمت کند او تنها کسی است که در موقعیت حد فاصل روح و خداوند قرار گرفته است. تمام افراد دیگر در ارتباط با مناطق روانی یا اثری هستند و هر آنچه که می‌گویند در شک و تردید است. هنگامی که انسان از جستجوی خداوند باز می‌ایستد و اجازه می‌دهد زندگی همانگونه که هست باشد و ماهاتنا استاد در قید حیات اک را می‌پذیرد و به خودش فقط به عنوان یک فرد تنها نگاه می‌کند و نه هیچ‌کس دیگر در آرامش و شادی با خود خواهد بود.

کسانی که سوگماد را باور دارند خود را برتر و کسانی که کل را باور دارند خود را نامناسب و پست می‌پندارند و این همان دلیلی است که انسان فکر می‌کند خداوند و تصور خودش از خداوند برتر است و کل هم البته تسلیم آن است. ولی فرد در جستجوی خداوند مطلق فراموش می‌کند که مطابق خواست‌های کل عمل می‌کند. این روش مذکر است که سعی می‌کند نور و صوت خداوند را دریافت کند با این حال روش مؤنث است که بسیار منفعل و غیرفعال باشد بنابراین چلا اگر می‌خواهد وارد قلمروهای آسمانی شود و نور و صوت سوگماد را دریافت کند، چه باید بکند؟

او باید راه میانه را برگزیند آن راهی که در رسیدن به اک و به خداوند نه مذکر و نه مؤنث است.

در ابتدا او ماهاتنا استاد در قید حیات اک را به‌عنوان تنها راه ورود به قلمروهای آسمانی می‌پذیرد، تا زمانی که به چنین نقطه‌ای خاصی نرسیده باشد او همیشه در جستجو و کشمکش جهت رود به مسیری است که او را به **انمالوک** جهان پنجم برساند، که آغاز جهانهای معنوی است. او باید خود را در مرتبه بی‌نیازی قرار دهد. هنگامی که فردی این رفتار را برگزیند توسط عکس‌العمل نشان دادن به پدیده‌ها اسیر نمی‌شود. او می‌پذیرد که استاد در قید حیات اک را نه به دلیل نیازهای استاد بلکه او را دوست دارد و به او عشق می‌رزد و عشقی را که بر او نثار می‌کند، می‌پذیرد.

چلا هیچ‌گاه نباید این اصل را بپذیرد که یک منزل با ساختمان یا بنای خاصی منزل او می‌باشد بلکه باید بداند که کل جهان هستی با تمامی جهانها منزلگاه او و تمامی روح‌ها است. ستایش یا تنفر از دیگران حاصلش رنج است ولی اعتماد و عشق به ماهاتنا عشق و آرامش دربر دارد. ماهاتنا برای هیچ‌کس خطر نمی‌آفریند زیرا او آن چیزی را که دیگران آرزو نمی‌کند و یا عشق خود را از کسانی که از او متنفر هستند و او را دوست ندارند دریغ نمی‌کند.

با سفر در طریقت میانه چلا به دروازه‌های بهشت می‌رسد و با اجازه دادن به ماهاتنا استاد در قیدحیات اک - که او را از کالبد آگاهی‌اش خارج کند و به مناطق بالاتر ببرد و با

« لازم به توضیح است که پراکنشها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

اعتماد به او و قراردادن زندگی در دستان ماهانها او به جهان خاصی می‌رسد که به عنوان روح مطلق است.

انسان فراز و نشیب‌های زندگی را به سختی می‌آموزد و گرنه نمی‌تواند تجربه‌ای داشته باشد که توسط آن خود را قضاوت کند و موقعیت خود را در جهانهای ماده و روح تشخیص دهد و باید همیشه در جستجوی کنترل و تعادل باشد زیرا به عنوان یک خویشتن انضباطی به آن نیاز دارد، چرا که در صورت موفقیت نیازی به برانگیختن شهوات نخواهد بود. اولین تجربه او در آگاهی الهی آن تجربه‌ای است که هیچ انسانی به او نگفته، نشانی نداده و یا تعلیم نداده است. چیزی است که او برای خودش کشف کرده و در راستای جستجویش بدان رسیده است.

یک تمایز اصلی و زیرکانه‌ای بین آگاهی و نقطه نظرات وجود دارد. فقط آنچه که دائمی و نه گذرا است می‌تواند آگاهی مادی باشد. فقط آنچه که اشیا و عینیات و حواس نیست پس همیشه تبدیل به چیز دیگری می‌شود. اساتید اک یک گفته‌ای دارند که حقیقت در درون خودش قرار دارد. آگاهی از حقیقت الهی، آغاز معرفت است. اما انسان با طی قبول مشکلات فراوان به این موقعیت دست می‌یابد. آگاهی از آنچه که هست فقط از طریق از دست دادن یک زندگی در جهت یک کشمکش و خواست منطقی به دست می‌آید. مقدمه‌ای که همانا مطالعه آثار مقدس اک است. زیرا این عمل باعث هدایت ذهن و دور شدن آن از موانع حسی به سمت مراقبه بر چیزهای حقیقی‌تر می‌گردد. فقط روح است که می‌تواند به حقایق قابل تغییر دست یابد حواس فقط می‌تواند به انسان کپی‌هایی از حقیقت ناخالص و گذرا را ارائه دهند. از میان ( ) یا اندیشه‌ها بالاترین آنها بهترین آنها می‌باشد و اگرچه گاهی اوقات هیچ کس نمی‌تواند شکل آشکار تمام خوبی‌ها را با سوگماد تعیین و معین کند. درحالی که برای عده‌ای تفاوت نمی‌کند که ذات الهی را آشکارا معرفی و ارائه نماید.

داشتن این آگاهی که روح هیچ اشتباهی نمی‌تواند بکند نتیجه آگاهی درونی از نیکی‌های سوگماد است. این آگاهی به مراتب از آگاهی منطقی انسانی که حاصل دستاورد اخلاقی و خواست روشنفکری انسان است، فراتر می‌باشد و هدف آن حقیقتی است که همه چیز را در بر گرفته است. اگرچه با تفاوت در نوع خود به همان نظام تعلق دارد و این نهایت و اوج جستجویی است که توسط جستجوگران دنیوی در جهت حقیقت درونی و کلام خداوند انجام گرفته است.

بنابراین انسان برای به دست آوردن آگاهی مستقیم الهی لازم است از هرگونه عرفان مذهبی و یا توقع از طریق سفر روح در اک آزاد شود زیرا چنین آزادی اجازه می‌دهد تا فرد از تمام قابلیت‌های خویشتن جهت ادراک آگاهی مستقیم الهی استفاده کند و این ادراک از طریق خویشتن انضباطی چلا به او می‌فهماند که هرگز نباید سعی در به دست آوردن چیزی از ذات الهی بدون این خویشتن انضباطی داشته باشد. اگر چنین کند پس مجبور است از یک راه پر فراز و نشیب وحشتناکی تبعیت کند. هیچ‌گاه او نباید خود را با نام سوگماد یا ماهانها فریب دهد. اگر چنین کند او باید بهایی را جهت این خطا که در سر راهش به دلیل این فریب ذهنی مرتکب شده است پرداخت کند.

در این نوع از زندگی هیچ کس چیزی را مگر تحول توانایی‌اش در دیدن همه چیز به صورت یک کلیت جستجو نمی‌کند. هیچ اکیستی را نمی‌توان به دلیل صداقت و اثباتش به انکار یک فناتیک نامید. هیچ‌گاه در آثار اک هیچ‌کس چلائی را نمی‌یابد که به دنبال دست آوردهای مذهبی در فرهنگ‌های شرقی و یا هیچ‌کدام از مذاهب باستانی و قرون وسطی و یا دستاوردهای اقتصادی باشد. اکیست می‌داند آن جذبه زیبا و عجیبی را که از اتحاد و رسیدن به جهانهای آسمانی از طریق سفر روح به دست می‌آید، تنها یک بخش از طریق قطعی امور است.

تفاوت اصلی بین اک و جهانهای مذهبی مناطق پایین توسط روح و کالبد معنوی و فیزیکی معین می‌شود. عموماً این برای مذهبیون بیگانه است زیرا او کسی است که توسط نیروی کل فرماندهی می‌شود و همه چیز را مطابق با مادی معنوی می‌سنجد ولی برای اکیست هیچ چیزی بیش از انسان جامع و کامل وجود ندارد. برای او کالبد فیزیکی معبد روح است که البته این اندیشه‌ای است که در تمامی مسیر اک با آن مواجه می‌شویم.

اکیست باید بیاموزد با حداقل نیازهای فیزیکی زندگی کند. او می‌تواند با مقدار غذای کمتر از دیگران زندگی کند، او می‌تواند اوقات خوش‌گذرانی خیلی کمتر از دیگر انسانها داشته باشد زیرا اغلب زمان او در مراقبه و انجام تمرینات معنوی است. ولی بیش از همه او آنچه که برایش مورد توجه است این است که خودش باشد و زندگی‌اش، یعنی اینکه او آموخته است که از طریق خویشتن انضباطی با خودش زندگی کند. مسئولیت او نسبت به

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

خودش و کارهایی است که به سمت نشاطی است که بخشی از کُل خود او را شامل می‌شود. به بیان دیگر او بخشی از کُل جهان هستی است به جای اینکه فقط بخشی از جامعه، نژاد یا ملیتش باشد. بنابراین اکیست نباید در جستجوی خداوند متعال باشد زیرا او به طور غریزی می‌داند که سوگماد هم‌اکنون همراه اوست. جستجوی او اهمیتی ندارد درحالی که کسانی که از خودشان مطمئن نیستند در جستجوی خداوند عقلشان را از دست می‌دهند. یک گفته قدیمی اک است که چنین می‌گوید: « کسی که ایمان کمی دارد او را نمی‌توان در مورد خداوند قانع کرد و کسی که ایمان دارد نیازی به اثبات وقایع ندارد ». ذهن آدمها اغلب و بلافاصله باتوجه به زمینه ایمان و خوشی‌های آنها ابراز می‌شود تا هر چیز دیگری. ولی در تمامی آثار اک این اندیشه لطیف سوگماد و تجلی آن به وضوح و در شکلی درخشان دیده می‌شود. این همان راز چیزی است که آن را معجزه اک می‌نامند و توضیح و یا بخش مهم آن در ترکیب فرهنگها نهفته است، حتی اگر که در خود اکیست‌ها نیز نباشد. قدرت هر مذهب و یا فرهنگی تکیه بر نیرویی دارد که از آن به وجود می‌آید و نه به تعداد کسانی که بدان متعلق هستند. بلکه ایمان و امیدی که آنها بر اساس آن مذهب خاص زندگی می‌کنند و به عشق ماهانتا استاد اک در قید حیات زیرا تمامی مذاهب و ایمان‌ها ناشی از اک می‌باشند و هیچ چیزی را نمی‌شود با عظمت آن قیاس کرد.

در تمامی مذاهب یک شکلی از دو گانگی وجود دارد ولی در اک کاملاً یک کلّیتی از سوگماد برای تمامی چلاها وجود دارد. هیچ اکیستی از ماندگار شدن در جهانهای روانی جایی که دوگانگی بخشی از زندگی طبیعی است خوشحال نمی‌باشد. هر چلایی می‌داند که زندگی یک کلّیت است و هیچ‌گاه نباید با چیز کمتری از این ارضا شود. تمامی اکیست‌ها روح‌های آزاد هستند و دیگران بنده توهومات و پدیده‌های روانی خود می‌باشند. تعظیم و کرنش در آثار اک نمی‌باشد زیرا این توهینی به روح است. توجه اکیست به سمت سوگماد و توجه کلیست به سمت کل نیرانجان معطوف است.

حس کلّیت چیزها احتمالاً مهم‌ترین چیزی است که در ذهن اکیست می‌باشد. ذهن انسان در جهانهای روانی تقسیم می‌شود و به شکل گروهی و تخصصی فکر می‌کند. حس اکیست کاملاً تضاد است. او همه چیز را با دیدگاه گسترده می‌نگرد و به عنوان یک کلّیت نگاه می‌کند. این قدرت اکیستی است که قادر است با تمامی مشکلات زندگی مواجه شود و به راه حل‌های خود برسد بدون آنکه مجبور باشد به کس دیگری تکیه کند. فردی که دارای ذهنی میانه گراست بر انتقاداتی که به او می‌شود مسلط است زیرا هر کس ادراکی از جهان نسبی داشته باشد در برابر انتقاد و تحقیر دیگران اهمیتی قائل نمی‌شود ولی این روندی است که همیشه ادامه خواهد داشت زیرا کل چنین اموری را جهت فریب فردی که حملات فیزیکی، شفاهی و ذهنی نسبت به همراهان خود می‌کند، برمی‌انگیزد و در نتیجه ادامه چنین روندی یادآور این می‌شود که کل تنها با کسانی همراهی می‌کند که در بقا آگاهی انسانی‌شان اصرار دارند.

این کلیشه عاطفی که تمامی افراد و کشیش‌ها استفاده می‌کنند که خداوند شما را پیام‌ورز هنگامی که می‌خواهند کسی را از یک دردسری نجات دهند البته واقعیت ندارد. بسیاری که در مرتبه انسانی هستند احساس می‌کنند خداوند یک توجه خاصی در زندگی آنها دارد و آنها را از خطرات زندگی نجات داده است. طبیعتاً انسان جاهل می‌خواهد از طریق منیت خود چنین چیزی را احساس کند که خداوند به او به عنوان بنده خاصی می‌نگرد و او را در زندگی نجات می‌دهد ولی به چه دلیل؟

گاه به گاه این افراد ممکن است یک زندگی اخلاقی بهتری در پیش بگیرند ولی این تنها در ارتباط با منیت آنها می‌باشد. اصل ماجرا در این است که چرا برخی از انسان‌ها نجات یافته و برخی دیگر زندگی خود را از دست داده‌اند. معمای پاسخ‌گویی به این سئوالات گنج کننده در این است که خداوند هیچ‌گاه توجه خاصی به هیچ چیز یا موجود یا انسانی در جهانهای پایین نمی‌کند. خداوند اهمیتی به انسان یا عناصر فیزیکی نمی‌دهد و هیچ‌گاه در طریقت و کارمای زندگی در جهانهای پایین دخالت نمی‌کند. خداوند جهان را از طریق ماهانتا استاد اک در قید حیات فرماندهی می‌کند. استاد نیز مانند تمامی انسان‌ها است زیرا در کالبد فیزیکی به سر می‌برد. او خود به تنهایی قادر به انجام هیچ کاری نیست او باید به نیروی اک تکیه کند که آن جریانی است که از قلمروی خداوند جاری است تا او را به عنوان مجراهایی جهت خداوند مورد استفاده قرار دهد و تلاش کند و جهت یکی شدن با اک گفته شده است که « هرکسی که از تو متنفر است از من متنفر است و هر کسی که به تو عشق می‌ورزد به من عشق می‌ورزد ».

« لازم به توضیح است که پراترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

این سوگماد است که با ماهانتا استاد اک در قید حیات صحبت می‌کند و به او می‌گوید که همه چیز رویاراه است. اینکه هرکس سعی کند در آثار اک دخالت کند با قانون طرد شدن تحت کنترل قرار خواهد گرفت. ولی کسانی که استاد اک در قید حیات را دوست دارند و مایل‌اند تمام عشق خود را اِبتار او کنند همه چیز را در این زندگی خواهند برد. مثل این است که فردی زندگی خودش را تسلیم کند پس او زندگی را به دست خواهد آورد. این اصل که کسی زندگی خود را تسلیم می‌کند تا زندگی به دست آورد به معنای رها کردن تمام چیزهای فانی و یا عدم توجه نسبت به کالبد آگاهی به عنوان یک اصل مجزا از خود مهم می‌باشد. این اقیانوس عظیم آگاهی منزلگاه روح است. تنها هدف رستگاری همانا رها کردن اندیشه یک موجودیت مجزا و آگاه شدن از آنچه که هست، می‌باشد.

## فصل هشتم

### اک، تعالیم مقدس

مقابله با هیچ مشکلی برای انسان عظیم‌تر از امکان هُشیاری او از آگاهی خویش و جایگاه خاصی که به‌عنوان یک کُلّیت در جهان اشغال می‌کند و هدفی که باید ابتدا آن را کشف و سپس دنبال کند، نمی‌باشد.

آگاهی از روح اولین تجربه در انکار است که باعث می‌شود فرد به درون درونی‌ترین موجودیت خودش نفوذ کند و این تجربه به‌طور همزمان باعث می‌شود تا فرد به کل جهان هستی نیز نفوذ کند. بنابراین انسان نمی‌تواند مجزای از این جهان به سر برد زیرا جهان را به شکل منظرگاهی نمی‌تواند در مقابل دیدگان خود داشته باشد چرا که او بخشی از این جهان است. او به خلق این جهان کمک می‌کند. او مانند بازیگری است که در یک نمایشنامه بازی می‌کند. تفاوت این بازیگرها مربوط به زندگی باطنی می‌شود که به شکل حوادث انسانی متجلی می‌گردند.

مراتب نفسانی انسان را نباید به‌عنوان تصادف و حوادث صرف در نظر گرفت و این مراتب برای خود شخص قابل اهمیت هستند نه برای دیگران. اگرچه جهان هستی هم برای چنین مراتبی اهمیتی قابل نیست اما شخص به کند و کاو درونی‌ترین بخش‌های زندگی‌اش برای به دست آوردن کشف رازهایش تلاش می‌کند. کند و کاو او بدین جا ختم نمی‌شود بلکه تلاش او برای نفوذ به درون رازهای خودش همچنان ادامه می‌یابد. این عمل توسط علم روح که روش عملی آن سفر روح است انجام می‌شود. هنگامی که انسان به درون رازهای جهان خارجی نگاه می‌کند به دلیل اینکه سطح آنها پوشیده شده است تمام آنچه را که مورد مطالعه قرار می‌دهد حتی پاسخ بسیاری از چیزهای زندگی را نمی‌یابد. زیرا ادارک حقیقی نتیجه مطالعه درونی بسیاری از مناطق معنوی جهانها است. این آن چیزی است که او در جستجوی آن است. ولی هیچ‌گاه آن را به دست نمی‌آورد تا زمان و لحظه‌ای فرا برسد و او در مورد حقیقت غائی بی‌آموزد.

انسان از گهواره تا گور سرگردان است. با این حال هیچ‌گاه نمی‌داند تقدیر حقیقت خود را که گور نمی‌باشد بلکه کشف خود به‌عنوان روح است که او باید نهایتاً مسیر بازگشت خود را به سوی جهانهای آسمانی آغاز کند.

انسان برای قرن‌ها روایت وجود دو جهان مرئی و جهان هستی را پذیرفته است و بر اساس این تصور که فهم او از پدیده‌ها همیشه به معنای ارتباط دادن پدیده‌ها با موجودیت خویشتن است، می‌داند که فقط پدیده‌های مرئی برای نوع انسان قابل دسترسی‌اند.

بنابراین چلا از اک آغاز می‌کند تا زندگی خود را بسازد و بنا کند. نه از اک که از کل است که او سمت جریان منفی جاری می‌شود. اک به سمت بالا و سازنده است درحالی که کل به سمت پایین و انحرافی است. این زیربنای اساس دانش الهی از طریق حواس است و همه کسانی که در اک هستند این را به‌عنوان اصل عمل کننده می‌دانند که به سمت آثار آسمانی سوگماد عمل می‌کند. کسی که از طریق اصول کل کار می‌کند زندگی نمی‌سازد بلکه فلج شده و یا جهان پیرامون خود را نابود می‌کند. بنابراین کسانی که تکنیک‌های مدیتیشن را تمرین می‌کنند راهی به جهانهای معنوی ندارند. اک برعکس مذاهب متعصب که نظام‌های اجتماعی برای انسان می‌سازند یک بخش غیرقابل تفکیک از نظام‌های اجتماعی می‌باشد زیرا خود زندگی

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

است و انسان همیشه فعال است و هیچ‌گاه زندگی را شکل نمی‌دهد زیرا از طریق خویشتن درونی اینکار را می‌کند به همین دلیل است مدیتیشن و روش‌های آن برای انسان کاربردی ندارد زیرا سعی دارد زندگی را برای خودش به دست آورد درحالی که تمرینات معنوی اک اجازه می‌دهند که جریان زندگی بدون هیچ‌گونه مقابله‌ای از طریق او عمل کنند. کسی که اک را بیش از خودش دوست بدارد در واقع غذای روح را یافته است. البته بدین معنا که هرکسی که اک را دوست بدارد و تمامی اعمال را به نام اک انجام دهد صبر و آرامش لازم جهت ادراک و ورود به قلمروهای آسمانی را خواهد داشت.

اگر کسی از دست همراهان خود رنج بکشد نباید مأیوس شود زیرا من همیشه با او هستم تا زمانی که توجه خود را به ماهانتا استاد اک معطوف کند. چلا همیشه رنج خواهد کشید از دست دیگران ولی او نباید هیچ‌گاه اجازه دهد که این او را آزار دهد زیرا در مسیر آسمانی قرار گرفته و چون این را می‌داند باید دچار نشاط و خوشحالی باشد.

به کل نیرانجان نیروی منفی تسلیم نشوید اگرچه که راه سخت است و رنج بسیار است زیرا ماهانتا استاد اک همیشه ناظر است و چلا در زیربالیهای خود و بر فراز زندگی راهنمایی می‌کند او دهها هزار را به‌رووی دست راست خود و دیگران را در زیر دست چپ خود حمایت می‌کند، هیچ چلای اکی بدون حمایت و راهنمایی استاد اک نخواهد بود.

هر چلایی که می‌خواهد به مرتبه اکشار برسد باید در مسیر یک فناتیک شود. او باید آن ایمان برانگیخته‌ای را داشته باشد که بتواند به شکل هواخواهی عمل کند که بدون تردید در جهت اک خدمت می‌کند او باید با تمامی ابزار و اهداف خود قادر به پیدا کردن انرژی‌های جدیدی باشد که بتواند بر نیروهای روانی فائق شود همان انرژی‌های فیزیکی که به نظر می‌رسد او را در جهانهای پائین خفه می‌کنند تحمل می‌کند. این رفتار متناسبی را در درون او می‌سازد و او می‌تواند در پایان با پیروزی وارد مرتبه اکشار شود.

هر چلا در اکنکار باید بداند هنگام ورود به مسیر اک آن اعمالی که در مقابل ماهانتا استاد اک در قید حیات خلق شده‌اند، از طریق اک بازگردانده و انعکاس خواهند یافت. متافیزیک راه پایین‌تر و روش عذاب کشیدن است. چلای اک نمی‌تواند با آن درآمیزد. مذهب متعصب نیز همچنین راهی عذاب‌آور است.

همه مذاهب آغاز و پایانی داشته‌اند حتی مذاهب مدرن امروز نیز پایانی خواهند داشت. چه باور کنید یا نه، ولی اک کاملاً متفاوت است. هیچ کس نمی‌تواند آغاز و یا بنیان گذاری برای آن معین سازد چرا که اک نمی‌تواند در یک چهارچوب ماده، انرژی، فضا و زمان گنجانده شود زیرا خالق تمامی این عناصر است. اک خود زندگی است و انسان یا حتی روح هیچ‌چیز دیگری در مورد آن نمی‌تواند بگوید. البته تمام بشریت موجودات و زندگی در اک به سر می‌برند. انسان در حواس انسانی، کالبد و ذهن به سر می‌برد و باید دارای یک برنامه ریزی متعادل باشد تا خود را جهت بقا تأمین سازد. اگر چنین نبود انسان مانند یک فرد سرگردان در آسمان‌ها و در میان همراهان خود حیران می‌گشت. بنابراین او باید به اک به‌عنوان زندگی بنگرد. آن جوهره‌ای که سیال است و یا روح مقدسی که از خداوند جاری شده تا به عنوان نیروی آفرینشی جهت تغذیه و بقای تمامی چیزها در جهان سوگماد وجود داشته باشد. چه در درون یک سنگ معدنی و یا یک دانه از خاک باشد و چه درون یک انسان.

حقیقت بنیادین همه چیز است، آن زنجیره نامرئی اتم‌هایی که انسان برای ادامه حیات جسمانی‌اش و خلق افکار تنفس می‌کند یک عنصر و اصل ضروری است که توسط آن زندگی خلق و باقی نگه داشته می‌شود. هیچ چیز دیگری نمی‌تواند باشد به غیر از این و هنگامی که از چشمان روح بدان بنگریم و یا آنچه که اغلب آن را دیدگاه الهی یا دیدگاه اتماساروپ می‌نامند، به نظر می‌رسد که یک تشعشع نورانی است که برای دید انسانی بسیار درخشان است و از ابدیتی به سمت ابدیت دیگر به درون آغاز و پایان گسترده شده است. گاهی اوقات مانند یک اشعه از نور درخشانی که هزاران هزار بار درخشان‌تر از یک اقیانوس عظیم و آرام است پدید می‌آید. این آگاهی ماهانتا استاد اک در قید حیات می‌باشد. بنابراین یک ذهن عادی چگونه می‌تواند این را ادراک نماید، چگونه کسانی که دارای یک تصور باریک و کوچکی از من انسانی هستند می‌توانند آنچه را که یک اکیست می‌گوید و نمی‌تواند در تاریخ‌هایی مانند قبل و بعد از میلاد تعیین کند، ادراک کند. این باعث تردید در ذهن عادی می‌شود ولی

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

اکیست متعجب نمی‌شود زیرا او ادراک می‌کند نهایتاً اک از همه چیزها عظیم‌تر است و پدیده معنوی تمامی جهانهای خداوند است.

تنها عنصر فیزیکی آگاهی انسانی که بیشتر انسانها می‌توانند از آن استفاده کنند تا ذهنشان از سرگردانی نجات پیدا کند و یک غیر واقعی بودن کلی تاریخچه در زندگی را به دست آورند همانا ماهانتا استاد اک در قید حیات که همه او را به عنوان مرد کهن است، می‌شناسند که زندگی بعد از زندگی تجلی یافته در هر نسلی تا فرصتی باشد که هر روحی بتواند استاد خودش را بیابد او آن فرد الهی است که روح می‌تواند اولین ارتباط خودش را در جهت بازگشتش در مسیر خداوند برقرار کند.

بنابراین هرچلا می‌تواند صادقانه به خودش بگوید که زندگی آغاز می‌شود با اولین ملاقاتش با استاد اک چه در جهانهای درونی در مرتبه رویا باشد چه در اولین نگاهی که در چهره ماهانتا در گرد همایی می‌اندازد و یا چه اتفاقی و چه عمدی. این یک لحظه تاریخی در حیات چلا است. این همان تاریخ ثابتی است که او می‌تواند بگوید می‌تواند باشد یعنی بی - ای ( ) پیش از ملاقات با استاد اک و یا هنگام به سر بردن در دوران اولیه و یا باستانی حیاتش یا ای - دی ( ) یعنی پس از مرگ که به معنای پس از مرگ آگاهی قدیمی که نشانگر جهالت یا فراموشی مبدأ اولیه یا الهی او می‌باشد و یا دوران‌هایی که قبل از این زندگی، چلا ملاقات کرده و به کلام ماهانتا گوش داده ولی او را جدی نگرفته است. پس حقیقت فقط توسط سفر کردن در مسیر اک به دست می‌آید. موسیقی الهی خداوند به طور مداوم در پیرامون انسان نواخته می‌شود ولی او آنچنان در طبیعت خود سرسخت است که نمی‌تواند آن را بشنود. فقط با ورود به سکوت الهی تمرینات معنوی اک و بستن گوش‌های خود به جهان توهومات او می‌تواند این آهنگ آسمانی را دریافت کند و گرنه او تسلیم به توهومات و تخیلات خود می‌شود و غرق در رنج می‌گردد.

کشف روح در درون انسان در ابتدا یک عمل استراحت درونی است. آن چیزی است که به آن رفتن به درون - می‌گویند. انسان به درون جهانهای نامرئی نفوذ می‌کند ولی تا زمانی که توسط استاد اک در قید حیات هدایت نشده باشد او باید زاری کند زیرا هیچ‌گاه توانایی تسلط و رسیدن به این جهان درونی را نداشته است. هرکسی که قصد هجرت می‌کند احتیاج به راهنمایی جهت یافتن مسیر دارد چرا که تنها معدودی هستند که می‌توانند مسیر را بدون راهنما طی کنند. هنگامی که بازی به پایان می‌رسد جهان بیرونی کاملاً ناپدید می‌شود درست همانند زیباترین صحنه‌های یک بازی دراماتیک. ولی به زودی چلا می‌تواند تجربه نشاط آور کشف و شهود درونی را داشته باشد و جهان رازهای خود را آشکار می‌سازد و این کشفیات در او اعتماد به نفس و نور همراه می‌آورند. با زندگی بسیار طولانی که چلا به عنوان یک بیگانه در این جهان طی کرده است اکنون در خلوت پناه می‌گیرد، تصور او از جهان که در مقابل او قرار می‌گیرد جدید است و نهایتاً او ادراک و بصیرتی مستقیم و بالاتر از مناطق ماورا خواهد داشت. حقیقت خشونت نمی‌طلبد، تنها نیاز به یک حرمت درونی دارد و گوشه‌ای که جهت شنیدن موسیقی خداوند آمادگی دارد. حقیقت تنها خود را برای کسانی که جستجو می‌کنند و بدان عشق می‌ورزند آشکارتر می‌شود. اشراق و روشن‌ضمیری درونی یک آتش مقدس است و با عشق بی‌نهایت جهت حقیقت الهی در وحدت است. این شعله درونی همانا عشق و آگاهی می‌باشد که هنگامی که متولد می‌شود برمی‌انگیزد و رشد می‌کند. در انسان جذبه غیر شخصی درونی به وجود می‌آورد و کل وجود انسان سرشار از یک خواست والایی برای سوگماد خواهد بود. این مرحله غیر شخصی همان شهودگرایی است که در آن تفکر دیگر به جریان افکار تقسیم بندی نمی‌شود و یا به شکل یک جهان خارجی نخواهد بود بلکه جهان خارجی از بین می‌رود و با آگاهی شخصی ترکیب می‌شود. انسان نباید امید به تصرف دستاوردهای غنی بیش از آنچه که اکنون درون خود دارد داشته باشد، او باید از آن چیزی که در درون خود دارد استفاده کند و آنها را فراموش نکند ولی به قدری اینها در درون او آشنا هستند که به نظر او ارزشی ندارند بنابراین او جهت بدست آوردن متصرفات دنیوی که او را انکار می‌کنند تحریک می‌شود زیرا انسان به قدری ضعیف است که گاهی اوقات دنیا او را وادار می‌سازد تا محرومیت‌هایی بکشد تا علتی باشد برای قطع وابستگی او از دنیا.

قلمرو بهشتی بطور مداوم در اینجا در درون انسان است، در قلب آن کسانی که خداوند را ادراک می‌کنند و کل هدف زندگی این است که خداوند را به شکل یک حقیقت ادراک کنیم. بنابراین ساده‌تر است که مسیری به سمت بهشت بیابیم تا اینکه بخواهیم مسیری را در روی این زمین بیابیم.

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»



افسردگی و تمام کیفیات منفی انسان چیزهایی هستند که او در این دوره از زندگی توقع دارد و ساده‌ترین راه دفاع کردن در مقابل این کیفیات کل این است که به نیروی ماهانتا استاد اک در قید حیات اعتماد کنیم. فکر همان روح است و جوهره الهی و عشق ابدی و زندگی جاویدان و نیروی درونی تمامی جهانهای خداوند می‌باشد. بنابراین تمام حقایق معنویت می‌باشند و مطلق‌اند زیرا سوگمادخواستنه است که این‌گونه باشد. او برای همیشه آفرینش خود را با نشاطی بی‌حد آمرزیده است. انسان تحت کنترل خداوند تابع شانس و تصادفات و اشتباهات و سوءتفاهمات و تخیلات هوای و هوس و بیهودگی حواس مادی نمی‌باشد.

منظرگاه منفی زندگی مربوط به مجادلات نیروی کل می‌باشد که مدعی هستند دارای نیروی ساخت توقعات و سپس از بین بردن این توقعات از طریق در دسترس قرار دادن خواسته‌های مورد نظر می‌باشد. ولی نیروهای کل و یا من فانی هیچ نیرویی جهت ایجاد علت و یا انجام کاری ندارد زیرا عشق همیشه حاضر است. ادراک معنوی شامل توقعات درست و رضایت می‌شود و افسردگی و شکست را با اعتقاد به استاد اک در قید حیات از بین می‌برد.

اگر انسان دارای معرفت باشد هیچ‌گاه توسط خواسته‌های انسانی فریب نخواهد خورد ولی ماهانتا استاد در قید حیات اک را مورد اعتماد قرار خواهد داد و همین باعث می‌شود او مجرایبی شود برای خدمت به خداوند و پیشرفت و نشاط بیشتر. ماهانتا می‌داند هر فردی که تحت حمایت او می‌باشد چه نیازهایی دارد پیش از اینکه آن فرد درخواستی از او کند.

تجلیات منفی انسان شامل یأس و افسردگی می‌شود و اینها می‌توانند برای او افتخارآمیز باشد زیرا اغلب او را وادار می‌سازد تا تفکرات خود را مرور کند و به‌طور واضحی ببیند که به خداوند اعتماد کند. برای اینکه کارهای خداوند را و عدم اطمینان او توقعات انسانی را جایگزین سازد انسان نیاز به تجربیات بسیار دقیقی از باور و تصورات احتمالی زندگی مادی دارد و همچنین یأس و افسردگی‌هایی تا او را مانند یک کودک خسته‌ای منقلب سازد و در آغوش عشق الهی اندازد.

هنگامی که چلا اعتماد به ماهانتا استاد اک در قید حیات را آغاز کند و تشخیص می‌دهد که تجلیات منفی زندگی تنها مراتبی از آگاهی انسانی هستند که او باید در کالبد جسمانی‌اش در آنها به سر برد، این موقعیت او به‌طور معنوی متحول خواهد شد. بنابراین اک آن چیزی را که برای هر کس بهترین است در مقابل او می‌گذارد هر نوع احساس افسردگی و عدم (جسارت) می‌تواند با ادراک مسلمی که نتیجه آن این است که عشق الهی همه چیز را در برمی‌گیرد جایگزین شود.

این جهان فانی است و تمام چیزهای دنیوی فانی می‌باشد. مرد حکیم آن است که موفقیتی و توهمی بودن ذات ماجراهای این جهان را ادراک کند و بهترین استفاده را از کالبد و ذهن خود در جهت خدمت به سوگماد انجام دهد. بنابراین او از تمامی آنچه که سوگماد باشکوه به جلال خودش در درون جسم او قرار داده است استفاده می‌کند سپس آن جواهر بی‌قیمت یعنی جوهره تمامی چیزها در اتما (روح) را جایگاه حقیقی خود می‌داند.

گاهی اوقات روح را **نوزا**، یا **جیواتما** می‌نامند که از مناطق بالاتر است، نام یعنی منطقه روح به درون کالبد آمده است و از قلب سوگماد سرچشمه گرفته است. در اینجا توسط سه خاصیت ( **کوما** )، پنج جوهره ( **ناتوا** )، ده اندام و ذهن متوقف شده است و برای او رها شدن از این وابستگی به کالبد و چیزهای مربوط به آن بسیار مشکل می‌باشد. رها شدن از گره‌های جسمانی را همان رستگاری می‌نامند. این وابستگی‌ها و گره‌های درونی توسط لذات دنیوی، خانواده و ارتباطات دیگر شکل گرفته‌اند. جیواتما یا روح توسط این موانع محدود شده است و این‌گونه است که هیچ‌گونه خاطره‌ای نسبت به منزلگاه حقیقی خود ندارد. به قدری از منزلگاه خود دور شده است که در واقع بازگشت به آن را بدون کمک ماهانتا استاد اک در قید حیات که همانا **وای‌گرو** می‌باشد، عملاً غیر ممکن می‌داند. والاترین کاری که انسان می‌تواند انجام دهد این است که روح را به سرچشمه الهی خود بازگرداند. تا زمانی که این کار انجام نشود فرد از رنج‌ها و لذات این دنیا آزاد نمی‌گردد.

هدف اکنکار همیشه آن بوده است که روح را در مسیر بازگشت خود به سرچشمه الهی برگرداند. آن فرد ایتارگر موفق کسی است که با تمرین و استفاده از تمرینات معنوی اک خود را به‌عنوان یک روح متحول سازد و به منزلگاه حقیقی‌اش به کمک استاد اک در قید حیات بازگرداند. این عمل روح را از تمامی موانع درونی و بیرونی و جسم و عقل رها

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

می‌سازد. ذهن را از جهان فیزیکی آزاد می‌سازد و به روح آزادی حرکت در هر جهتی را چه به سمت بالا باشد و به سمت جهانهای آسمانی و چه به سمت جهانهای روانی به او می‌دهد. فرد ایثارگر و یا عاشقان حقیقی سوگماد تنها کسانی هستند که به مرحله نهایی سفر به منشأ آسمانی تمامی چیزها می‌رسند. کسانی که فقط از ماهاتنا به عنوان یک گروه عالی صحبت می‌کنند و یا تعالیم آن را برای دیگران می‌خوانند بدون اینکه تمرینات را انجام دهند فقط آدم‌هایی هستند که تحصیل کرده و روشن فکرند.

اگر حقیقت الهی وجود نداشت یک خلأیی در همه جا بود که خود را به عنوان یک چیز زنده می‌بایستی اثبات کند. حقیقت در درون قلب سکونت دارد و از تفکر آزاد می‌باشد و قلب منشأ تمامی تفکرات است، بنابراین متعصبین مذهبی و متفکران آن را قلب می‌نامند و هنگامی که فردی بر آن مراقبه کند آن را به عنوان وجود داشتن در قلب تمامی چیزها احساس می‌کند.

کسانی که ترس بسیار زیاد از مرگ فیزیکی دارند فقط می‌توانند در پناه استاد اک در قید حیات آرامش یابند که نه می‌میرد و نه تولد یافته است. چنین افرادی برای خود و تعلقات خود می‌میرند و تفکر مرگ برای آنها هر چند به چند وقت و دوباره و دوباره رخ می‌دهد. در تفکرات خود آنها خود را قربانیان زندگی می‌دانند ولی هیچ‌گاه خود را به شکل موجوداتی که هیچ‌گاه نخواهند مرد، نمی‌شناسند.

کسانی که خود را وقف اک کرده‌اند بر مقاطع تاریخی متفاوتی با یک نیروی معنوی از طریق آثار اک آغاز کرده‌اند و به سمت قلب سوگماد رفته‌اند ولی به مرحله نهایی نرسیده‌اند. برخی از آنها در اولین منطقه که جهان فیزیکی می‌باشد متوقف گشته و دیگران به اثری و معدودی به منطقه علی رسیده‌اند و برخی به منطقه چهارم رفته‌اند. تنها کسانی که در تناسخات طی قرون ایمان داشته‌اند و خود را وقف به ایمان ماهاتنا کرده‌اند و از مراتب وصل عبور کرده باشند، هیچ‌گاه به این جهان به صورت جسم برنمی‌گردند مگر آنکه در جهت خدمت سوگماد به‌عنوان همکاری با او باشد. کسانی که به مراتب بالاتر یعنی قلب خداوند رسیده باشند بسیار معدودند. این محلی است که جدایی اصلی روح به سمت مناطق پایین‌تر از آن رخ می‌دهد. در طی سفر نزولی اش روح از مراتب میانی عبور کرده و به سمت پایین می‌رود مانند جهانهای روانی و **ساتلوک** تا اینکه به جهان ماده می‌رسد. کسانی که هنوز به این مرحله نرسیده‌اند و سفر صعودی خود را به پایان رسانیده‌اند در جهانهای پایین احساس می‌کنند روح اساساً از مناطق روانی و جهان روانی نزول کرده است به علت اینکه تحت تعالیم ماهاتنا استاد اک در قید حیات قرار نگرفته‌اند به‌طور طبیعی جهانهای پایین را سرچشمه حیات می‌شناسند.

همچنین کل نیرانجان خداوندگار پایین را به‌عنوان خالق تمامی این خلقت می‌شناسند. بنابراین به شاگردان خود آموخته‌اند که این خداوندگاران هر منطقه را به عنوان خداوند واقعی ستایش کنند و باور کنند که او قادر متعال است ولی باید بدانیم که منطقه سوگماد بالاترین همه است و این نام، نام خداوندگار حقیقی است.

جهان سوگماد را گاهی اوقات **آکاه** یعنی آنکه گفتنی نیست و یا اقیانوس عشق و رحمت می‌نامند. این منطقه بی‌پایان و اصل و یا ابدیت است. از اینجا است که تمامی مناطق دیگر به‌وجود می‌آیند و یا متجلی می‌شوند. این همان **لامکان** یعنی فراتر از همه‌ای که نمی‌توان از آن به‌عنوان یک منطقه و یا طبقه نام برد، می‌باشد.

شخصیت‌های مقدس این دنیا هیچ‌گاه به **آکاه** نرسیده‌اند و تمامی آنها در نظامی بسیار پایین‌تر از اساتید اک ترتیب می‌یابند. در سفر عروج آنها در مناطق متفاوتی متوقف شده‌اند و بنا بر دست‌آوردهای معنوی‌شان مطابقت‌های مذهبی یافته‌اند. آنها به هریک از مراحل که رسیده‌اند آن را مرتبه یا منطقه نهایی پنداشته‌اند و خداوند حاکم آن منطقه را به‌عنوان خداوند متعال نگریسته و شروع به ستایش او کرده‌اند. این اشتباه از آنجا ناشی می‌شود که تمامی مناطق متفاوت که توسط سوگماد متعال آفریده شده‌اند چنان می‌باشند که انعکاسی از اقیانوس عشق و رحمت هستند. بنابراین مطابقت و شباهت‌هایی مابین مناطق بالاتر و پایین‌تر وجود دارد ولی تفاوت بسیار زیادی در ارتباط با تداوم و دیگر شرایط آنها وجود دارد.

هر منطقه‌ای دارای حدود آفرینش‌های خود می‌باشد که با خلوص و لطافت متفاوتی درجه‌بندی شده است تنها کسی که تمامی مناطق خداوند را دیده باشد می‌تواند این تفاوت را تشخیص دهد. تشعشع خداوندگار هر طبقه برای شخصی که به آن رسیده باشد به‌قدری بی‌نهایت و بی‌حد است که آن خداوند را به‌عنوان قادر متعال می‌بینیم. و

جذبه آن لحظه باعث می‌شود که شخص جستجوگر یا ایثارگر خود را در آنچه که یک مرحله نشاط تجربه بدون وصف می‌شناسد مستغرق سازد.

روح احتیاج به یک آگاهی خاص از هر مرحله‌ای دارد که بدان می‌رسد و احساس می‌کند که بر تمامی جهانهای پایین‌تر و منطقه پایین‌تر از آن منطقه‌ای که در آن قرار گرفته مسلط شده است. برای مثال هنگام رسیدن به منطقه اول یا منطقه دوم آن خداوندی که به‌عنوان خالق متجلی می‌شود و حاکم بر تمامی جهانهای پایین‌تر می‌باشد برای او به‌عنوان خالق تمامی جهانها متجلی می‌گردد. و از آنجایی که این روح‌های مستقل هیچ آگاهی از مناطق بالاتر ندارند به شاگردان خود آموخته‌اند که خداوندگار آن منطقه را قادر متعال بشناسند. تنها استاد اک در قید حیات وای‌گرو می‌داند که جهانهای بالاتر وجود دارند.

اگر هر یک از این معلمین توسط یک استاد اک راهنمایی و تعلیم دیده باشند آن مناطق بالاتر بر او آشکار شده و آنها مجرای برای استاد اک در قید حیات می‌گردند. هرکسی که از اولین، دومین و سومین منطقه در طی سفر روحانی خود عبور کرده باشد به او به‌عنوان یک موجود کامل نگریسته می‌شود. یک فرد ایثارگر تمامی نیروهای مسلط بر مناطق پایین‌تر را دارا است. هنگامی که او به اقیانوس عشق و رحمت می‌رسد و در نتیجه این دست‌آورد خود به‌عنوان یک استاد اک حقیقی نگریسته می‌شود یعنی که او کامل شده است و وای‌گرو می‌باشد او ماهانتا استاد اک در قید حیات است.

در ابتدا روح از منطقه ساچ‌خاند نزول کرد و تمامی مناطق پایین‌تر آن تنها مراتبی از نزول روح می‌باشند. نور سوگماد به درون روح گسترده شده است و بنابراین به کالبدهای متفاوتی نزول می‌کند. فیزیکی، علی و ذهنی که می‌خواهد در واقع به عنوان یک مجرای واضح و روشنی برای نور و صوت خودش مورد استفاده قرار گیرد.

با نیروی مراقبه و در طی سفر صعودی و به سمت بالا نیروی خواسته‌ها کاهش می‌یابد. فرونشاندن موقتی خواسته‌ها ممکن است فرد را به سمتی هدایت کند که او فکر کند تمام خواسته‌ها از بین رفته‌اند ولی تا زمانی که روح به منطقه سات‌لوک نرسیده باشد خواسته‌ها نمی‌توانند به‌طور کامل در او ریشه‌کن شده باشد. جای شگفتی نیست، بنابراین فرد ایثارگری که فقط به نواحی یا مناطق اول و دوم رسیده باشد قادر به مقابله با تأثیر نیروهای کل نیرانجان و تجلیاتش و مایا و تاثیرات قوی لذات شهوانی نباشد. فرد ممکن است که تسلیم بشود اگرچه بزودی بهبودی می‌یابد و نیروی خود را به‌دست می‌آورد و توسط انجام تمرینات معنوی اک و کمک ماهانتا می‌تواند آنچه را که از دست داده است دوباره به‌دست آورد.

بنابراین برای یک فردی که خود را وقف اک کرده است بهتر است که به مناطق بالاتر برود. جایی که چنین وسوسه‌هایی نتوانند او را تسلیم سازند و او فراتر از تاثیرات شهوانی قرار بگیرد، جایی که نشاط و جذبه زندگی کردن در حضور ست‌نام یعنی خداوندگار جهان پنجم را تجربه می‌کند. پس از این فرد از وسوسه‌ها رها می‌شود و هیچ نوع کششی که او را بخواهد به سمت پایین بکشد نخواهد داشت زیرا او از تأثیر مایا رها شده است.

این چنین است که به او لقب مهدیس می‌دهند و علت اینکه بسیاری از ریشی‌های بزرگ و مونی‌ها و عرفا و پیامبران به این منطقه بالاتر نرسیده‌اند این است که توسط مایا مورد وسوسه قرار گرفته، فریب خورده و بنابراین مراتب قوی کردن و تقویت کردن خود را فراموش کرده‌اند. فقط باید گفته شود که این مردان حکیم نام‌آور واقعاً چنین رنج‌های معنوی عمیقی را متحول نشده‌اند زیرا همیشه برای فرد امکان رفتن به جهانهای بالاتر وجود دارد به شرط آنکه فرد ابزاری را که مایا از آن در جهت فریب او استفاده می‌کند ادراک کرده باشد. اگرچه این افراد به مراتب بالاتری در تحولات معنوی خود رسیده باشند ولی به آن منطقه نرسیده‌اند که از حیطة مایا خارج می‌باشند. این منطقه همانا روح طبقه پنجم و فراتر از آن می‌باشد.

اولین و مهمترین منطقه‌ای که بالاترین و عظیم‌تر می‌باشد و نام و جایگاه آن را نمی‌توان با زبان فانی وصف کرد مربوط به (جهان بدون نام) سوگماد یا آهاکا و پایان تمامی جهانها و اقیانوس عشق و رحمت می‌باشد. این آغاز و پایان تمامی چیزها است و دربر گیرنده تمام جهانها است. در واقع عشق و نیروی این جهان است که در تمامی مکانها مرتعش می‌شود و با نیروی اولین اصل آن است که همه چیز ارتعاش دارد. در ابتدا جریان الهی از این جهان منشأ می‌گیرد و در شکل کلام به پایین می‌آید یا

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

آنچه که همه بهتر می‌شناسند همانا اک. این منطقه اساتید والامقام اک می‌باشند. تنها اساتید اک و پیروان آنها فرصت رسیدن به این منطقه را داشته‌اند. آخرین جهان جهانهای واقعی معنوی **ست‌نام** یا جهان پنجم که آن را به‌عنوان طبقه روح می‌شناسند می‌باشد. بسیار خالص و مشعشع است و منطقه روح خالص اک و آگاهی می‌باشد. آغاز و پایان تمامی آفرینش در پایین و جهانهای مادی و روانی می‌باشد. فرمانروای این منطقه اولین تجلی سوگماد است. کلام از ( اک ) متجلی می‌شود و به سمت جهانهای پایین حرکت می‌کند. این همان چیزی است که نیروی حیاتی را به تمامی چیزها می‌بخشد و تابع نابودی و تغییر نیست و همیشه ثابت است. اساتید اک تجلیات واقعی یا تناسخات ست‌نام خداوندگار این منطقه هستند. ماهانتا استاد در قید حیات اک تجلی سوگماد و تنها نماینده حقیقی حقیقت مطلق می‌باشد. کسانی که در جهانهای آسمانی زندگی می‌کنند از حضور ماهانتا استاد در قیدحیات اک لذت می‌برند زیرا او در تمامی مناطق در کالبدهایی که سوگماد برای او معین کرده است به سر می‌برد. آنها از عصاره جاودانگی نوشیده‌اند و مرگ و کارما و تمامی رنج‌ها در این جهان حضور ندارد.

تنها پس از رها ساختن از پنج **تاتوا** (جوهره‌ها) **سه‌گونا** ( اصل یا خصوصیات) و کالبدهای لطیف ( ائیری، علی و ذهنی) است که روح به جهان پنجم می‌رسد و شایسته ستایش خداوند متعال می‌باشد. فردی که به مناطق **سات‌لوک** می‌رسد با هدف رسیدن به سوگماد با ایمان کامل در آنچه که انجام می‌دهد نیز به قلب سوگماد می‌تواند دست یابد. دو طبقه‌ای که پایین‌تر از سات‌لوک منطقه **داس وان** دوار یا جهان پنجم هست که همان طبقه روح می‌باشد، هنگامی که روح‌ها از اقیانوس عشق و رحمت نزول می‌کنند پیش از ورود به جهانهای روانی اینجا به‌سر می‌برند به هریک از آنها تعلیمات لازم پیش از ورود به جهانهای پایین داده می‌شود تا بتوانند فرصت بیشتری جهت فرار از دام‌ها و فریب‌های کل نیرانجان داشته باشند که دائماً سعی می‌کند در جهانهای پایین این روح‌ها را معطل سازد.

پایین‌تر از این مکان جهانهای ذهنی متجلی می‌شوند. نیروی مطلق ذهنی همان انرژی خلاق مذکر می‌باشد که مذهبیون آن را پدر یا خداوندگار جهان می‌نامند. ما همچنان متوجه می‌شویم که ذهن مطلق دارای انرژی دیگری است که همانا ماده می‌باشد و گاهی آن را **پراکری‌تی** می‌نامند. تثلیث را به‌عنوان تثلیث هندو، برهما، ویشنو و شیوا می‌شناسند. این‌ها فرزندان کل نیرانجان پادشاه جهانهای پایین هستند. بخش مؤنث کل نیرانجان همانا **شاکتی** می‌باشد که نشانگر یک جریان خلاق یا آفرینش کوچک‌تر است.

از وحدت این دو جریان عظیم که درست در بالای جهان ذهنی قرار گرفته است سه جریان فرعی منشعب می‌شود و به جهانهای پایین جریان می‌یابد و به واسطه این سه است که آفرینش تمامی جهانهای پایین تعیین می‌شود. این سه خالق، خداوندگاران و فرمانروایان جهانهای پایین شدند که تحت فرماندهی پدر، برهم و مادر شاکتی هستند. آنها بیشتر و مستقیماً تحت شاکتی و مادر می‌باشند و نمایانگر نیروهای خلاق کل هستند. زیرا حامل نیروهای آفرینش‌اند و همچنین نیروهای عظیم‌تری که از بالا می‌آیند. این نیروهای آفرینش منفی به‌طور انفرادی شکل می‌گیرند و وظایف فردی را به‌وجود می‌آورند. از عهد کهن تا به حال این سه را به‌عنوان خداوندگاران تثلیث هندو پذیرفته‌اند. این خدایان به‌گونه‌ای دیگر در مذاهب شرقی و غربی نیز رخنه کردند و باورهایی را در هریک از مذاهب به‌وجود آورده‌اند به‌طوری که پیروان آنها به‌عنوان حقیقت اصلی آنها را پذیرفته‌اند. این نیروهای منفی گرچه تنها خدمت‌گذاران انسان هستند ولی میلیونها انسان آنها را علی‌رغم موقعیت پایین‌ترشان ستایش می‌کنند. هریک از آنها عمل خاصی را اجرا می‌کنند که در ارتباط با انجام کاری در این دنیا می‌باشد و کالبدهای انسانی به‌وجود می‌آورند و این کالبدها را در جریان نگه می‌دارند. اینها تنها مأمورین سوگماد هستند و خدایان هستند که باید مورد ستایش قرار بگیرند. این‌ها در نظام معنوی اعظم تقریباً از حد خدمت‌گذاران نیز پایین‌تر می‌باشند، ولی هریک دارای نیروها و حقوق ویژه خاصی هستند و در درون حوضه خود کاملاً قدرتمند عمل می‌کنند. هریک باید بنابر قوانین و مقررات تعیین شده که بنابر حکومت خود مقرر شده‌اند عمل کنند. این قوانین، قوانین طبیعت و تثلیث هستند. تفاوتی نمی‌کند در چه مذهبی معرفی شوند به‌عنوان برهما، ویشنو، شیوا و آنها خدمت‌گذاران کل نیرانجان نیروی منفی هستند.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

پایین‌تر از این سه یک جریان نیرو یا خداوند دیگری وجود دارد که نیروی کمک به اداره کردن جهان فیزیکی می‌باشد. نام هندوی آن گانش است ولی دیگر مذاهب به او نام‌های دیگری می‌دهند. او تقریباً در پایین نردبان تابعین دیگری قرار می‌گیرد که وظیفه او خدمت به نوع انسان و کمک به کار او در جهان پایین می‌باشد. بنابراین به نظر می‌رسد انسان ستایش‌گر خدایانی اشتباه است زیرا مذهب چه این را انکار کنند یا بپذیرند، همگی چند خدایی هستند.

متافیزیک، علوم ساحری، مذاهب و جادوگری در ارتباط با خدایان نظام پایین‌تر و فرعی می‌باشند. این‌ها شامل نیروهای فرشته‌ای و عناصری می‌باشند که در مقیاس پایین‌تری از نظام به سر می‌برند که در مناطق لطیف‌تر که نزدیک‌تر به زمین می‌باشند سکونت دارند. این منزلگاه‌های بزرگ موجودات را با نام‌های مختلفی مانند **دوتا**، **به‌هوط**، **پرت** و دیگر نام‌ها می‌نامند. آنها موجوداتی فراتر از انسان عادی هستند و به انسان در جهات مختلف کمک می‌کنند. آنها دارای نیروی بسیار عظیمی هستند و کاملاً مایلند که به افرادی که در هارمونی با آنها هستند کمک کنند.

انسان در حدفاصل وجود بین نظام معنوی و پایین‌ترین موجودات که غول‌های سرزمین‌های مرغان هوا، موجودات دریایی و عناصر خاک هستند می‌باشد ولی اگر در هارمونی با تمامی آن نیروهایی که در ماورای آن هستند عمل کند مطمئناً کمک آنها را دریافت می‌کند و نهایتاً به موقعیتی می‌رسد که با ماهانتا استاد در قید حیات اک ملاقات می‌کند و در بازگشت به جهانهای آسمانی که منزلگاه حقیقی او هستند موفق می‌شود.

تعالیم آثار اک یک‌باره هستند بنابراین هم به‌عنوان قدیمی‌ترین و هم جدیدترین تعالیم شناخته می‌شوند. قدیمی‌ترین و خالص‌ترین آثار خداوند از زمان آشکار شدنشان می‌باشد. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید چه زمانی اتفاق افتاده است زیرا ابدیت نه آغازی دارد و نه پایانی. اساتید اک به شاگردان خود این آثار معنوی را برای مدت‌های زیاد تعلیم داده‌اند و تاریخ شناسان نژاد انسانی نمی‌توانند تلاشی جهت ردیابی تاریخ آن به این سیاره کنند. بسیار اعصاری قدیم‌تر از زمان **وداها** در این دنیا از راه رسیدند. اک به کسانی که پذیرا بودند تعلیم داده می‌شود خیلی پیش‌تر از زمانی که حکیمان چینی آغاز به تعمق بر خداوند ناشناخته کردند، خیلی پیش از آن طوفان بزرگی که چهره غارها را تغییر داد و کوه‌های هیمالیا را برانگیخت و به صورت ارتفاعات کنونی درآورد.

بسیار قدیمی بود البته هنگامی که اولین امپراطوری در زمان **سات‌یوگا** یا **عصر طلایی** گسترده شد و تمدن خود را به روی سرزمین بزرگی که اکنون **تبت** و **صحرای گوبی** شناخته می‌شود گسترده طبیعتاً قدیمی‌تر از زمانی بود که زبان سانسکریت در امپراطوری مرکزی تمدنی که به نام **اعظم یو - ای - گور** شناخته می‌شود به وجود آمد.

نظام باستانی اساتید اک، وایراگی که از اقیانوس عشق و رحمت به مناطق پایین این جهان گسترده شده است شاهد ظهور و از بین رفتن تمام تمدن‌های شناخته شده بوده است. بنابراین ماهانتا استاد در قیدحیات اک، حاصل تمدن مدرن - آن چنان که بسیاری باور می‌کنند نمی‌باشد. او همانند نظام باستانی وایراگی که عامل اصلی بوجود آوردن تمامی تمدن‌ها است، می‌باشد از جمله تمدن مدرن کنونی. ماهانتا استاد در قید حیات اک در این جهان برای میلیون‌ها سال وجود داشته است و آثار اک به چلاهای منتخب برای میلیون‌ها سال تعلیم داده شده‌اند. مثل همیشه در طی مقاطع پیش از تاریخ هنگامی که نژاد انسانی در مقطع نزولی خود و به سمت خشونت و برده‌داری بود اساتید اک حقایق معنوی را به‌عنوان چراغی که روشنی بخش مسیر تمام کسانی که چشم دیدن داشتند می‌گرفتند.

آثار اک را هیچ‌گاه نباید با سیستم‌های مختلف مذهبی و فلسفی در هم آمیخت زیرا اک نه فلسفه است و نه مذهب.

بسیاری از مذاهب دنیوی و فلسفه‌ها دارای چهره‌های مشابه با انکار می‌باشند ولی ضروری‌ترین نکته‌ای که باید متذکر شد این است که علت انشعاب تمامی این مذاهب و فلسفه‌ها از اک این است که اک سرچشمه تمامی حیات است، و بنابراین تمامی چیزهای دیگر فرزندان اک می‌باشند. به همین دلیل است که افرادی که با سیستم‌های مذهبی خود اشغال شده‌اند چیزی را در اک می‌یابند که به نظر می‌رسد با سیستم‌های خود مشابهت دارد، به این دلیل که بنیان گزاران آنها چیزهایی را از انکار دریافت کرده‌اند و هر مذهب مجزا و هر فلسفه‌ای از قلمرو خدایی اک منشعب

« لازم به توضیح است که پراکنشها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

شده است. هیچ راهی برای تجزیه و تحلیل اک و یا تشریح آن وجود ندارد. اک همان چیزی است که هست تلاش در جهت اینکه آن را به گونه‌ای دیگر ارائه دهیم رو به شکست و ایجاد اختلال می‌باشد.

وجود اکنکار یک اصل است و دیر یا زود همه انسانها طالب آن خواهند بود، بسیاری از افراد پیشرفته ادعای دانستن آن را دارند ولی کسانی که به این کشف می‌رسند متوجه می‌شوند که افراد محدودی هستند که دارای این آگاهی می‌باشند. تعداد کمی توانسته‌اند که به کشف و شهودی که اساتید اک به زبان عادی بیان می‌کنند دست یابند. قبل از آن فلسفه و تعالیم معنوی آشکار شده‌اند و به همین دلیل است که تعالیم طبقه بندی شده‌اند و به نام تعالیم اسرار نامیده می‌شوند که تنها اصلین می‌توانند آنها را بدانند. مراتب وصل از طریق کشفیات درونی و اسراری و نوشته‌های سمبلیک و تعابیر خاص توسط کسانی که دارای کلید و تعالیم مستقیم ماهانتا بودند می‌توانست به شاگردانشان ارائه شود. افراد غیر اصل قادر به نفوذ در تعالیم اک نبودند و تنها روح‌های معنوی پیشرفته می‌توانستند زبان تصویری را دریافت کنند و آشکار ساختن این کلید و تعالیم ممنوع بوده و بدون کلید در واقع دستیابی به این تعابیر و مفاهیم غیر ممکن است.

تمرین اک به زودی از روی کنجکاوی و در جهت جستجوی حواسی جدید و یا به دست آوردن نیروهای روانی اشتباهی است که نتیجه آن کوششی بی‌هوده و اختلالات اعصاب و حتی بدتر از این خواهد بود. هیچ کس نباید بر مبنای انگیزه‌های بی‌ارزش بخواهد که به درون رازها وصل شود، زیرا قطعاً فاجعه‌ای به بار می‌آید ولی همیشه باید روشی وجود داشته باشد تا فرد بدون اینکه در ابتدا چیزی به او ثابت شود باور داشته باشد. تمام کسانی که خود را در مسیر مستقر می‌سازند باید ایمان داشته باشند زیرا هنگامی که فردی این مسیر را به‌عنوان مسیر خود به‌سوی خداوند می‌پذیرد کاملاً خود را تسلیم می‌سازد و هرآنچه در این دنیای مادی دارد از دست می‌دهد تا به نشاط و شادمانی و عشق در آغوش ماهانتا استاد در قید حیات اک دست یابد. این همانا تعالیم اسراری و مقدس اکنکار می‌باشد.

## فصل نهم

### الهامات لائی تسی

استاد چینی کُهن اک، **لائئی تسی** برای پانزده سال در غارها و ارتفاعات مختلف در بالای رودخانه زرد در قسمت شمال مرکزی چین مراقبه کرده است. هیچ‌کس او را نمی‌شناخت. هیچ‌کس چیزی از او نشنیده بود. او یکی از هزاران راهب ناشناخته‌ای بود که به مراتب بالاتری در یکی از دانشگاه‌های اعظم راهبان تبت دست یافته بود و با وجود اینکه دارای لقب **گنیه** یعنی دکترای ادبیات بود به این نتیجه رسیده بود که فقط ادراک در پناه بردن به طبیعت و سکون مطلق بدست می‌آید.

او متعلق به خانواده ثروتمندی بود و پدرش پزشک دربار امپراطوری کُهن بود، خانواده‌اش به طور کلی لائی تسی را فراموش کرده بودند همان‌گونه که لائی تسی هم آنها را و هم‌چنین تمام دنیا را فراموش کرده بود. اما خودش به خوبی می‌دانست که این نتیجه بی‌تفاوتی او نیست بلکه جهت تشخیص بین خود و جهان تنها مکثی کرده بود تا آن منیت خود را که به‌خاطر جهان داشت فراموش کند.

او با حیوانات وحشی که در غار او را ملاقات می‌کردند دوست شد و عشقش به سوی تمامی انسانها و تمامی زندگی جاری بود. او هیچ‌گاه در این انزوا احساس تنهایی نمی‌کرد بلکه از آن آزادی که در نتیجه ملاقات‌های با استاد خود کسب می‌کرد شادمان بود که استادش همواره در اتماساروپ به دیدار او می‌آمد و او را خرد الهی می‌آموخت و جهت معرفت خداوند، استادش که او را به جهانهای دور و مناطق معنوی می‌برد جایی که لائی تسی می‌توانست عشق لایزال سوگماد را تجربه کند.

روزی یک چوپان که در جستجوی گوساله گمشده خود بود به درون این غارهای رودخانه زرد که بسیار دست نیافتنی و وحشی بودند آمد. او صدای ریتمیک عودی را که معمولاً توسط لاماهای راهبانی نواخته می‌شد شنید. شنیدن این صدا برای چوپان خیلی تعجب‌آور بود زیرا به‌نظر غیرممکن می‌رسید که کسی در این منطقه رفت‌آوری بتواند زندگی کند. ابتدا او

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

از این صدا ترسید و تصور کرد موجودی شیطانی با پنجه‌های خود به او نزدیک می‌شود. ولی در حالی‌که با ترس و کنجکاوی دست و پا می‌زد این صدا را دنبال کرد درست مثل اینکه یک نیروی مغناطیسی او را به سوی آن بکشد. بزودی او استاد والامقام اک را دید که در بالای غار نشسته است و کاملاً در مراقبه و استراق می‌باشد و چهره او از عشق و الهام سرشار شده است. آن چوپان تمامی ترس خود را از دست داده بود و به طرف لائی تسی رفت و هنگامی که استاد او را لمس کرد یک جریانی از نشاط در تمامی تن او آغاز گشت و بلافاصله سئولاتی را که قصد پرسیدن داشت فراموش کرد و در عوض درخواست آمرزش از استاد را کرد. بزودی شایعاتی در سراسر آن دره پیچید و مردمان زیادی جهت ملاقات او (استاد) می‌آمدند و تعجب می‌کردند که او چگونه توانسته در تمامی این زمستانهای یخبندان در این غار به سر برد ولی هنگامی که به چهره او نگاه می‌کردند همان صلح و آرامشی را که لائی تسی سالها پیش وعده داده بود دیدند.

در پاسخ به سئوالی که در مورد زندگی‌اش از او می‌کردند اینگونه گفت که البته آمرزیده شده‌ام زیرا استاد اک یائوبل ساکابی قبلاً آمده است تا کلام معرفت را به من بیاموزد. من بدن فروتن خود را اینجا گذاشته‌ام به همراه او به سفر در مناطق و جهانهای سوگماد رفته‌ام تا به نشاط و شادی که برای این جهان رنج‌آور ناشناخته است دست یابم. من تنها مرکبی برای آثار استاد اک می‌باشم و تنها می‌توانم چیزی را به شما بدهم که از طریق خویشتن درونی‌ام می‌توانم بدهم. شما مرا، او که کامل است می‌دانید ولی این حقیقت ندارد زیرا در چشمان خداوند هیچ کس و یا هیچ چیز کامل نیست. مگر اینکه ما در آغوش سوگماد جهت آرامش نهایی آرمیده باشیم. نه شما و نه من قادر به نگهداری حقیقت و تکامل در مرکب انسانی نیستیم، کالبدی که شما را هنگام به سر بردن در این جهان دنیوی محصور ساخته است، به شما باید بیاموزد که به همراهان خود نیکی کنید و مهربان باشید، حیوانات و تمامی موجودات و انسان و چیزها را مورد عشق خود قرار دهید. من بسیار خوش اقبال هستم که می‌توانم آثار اک را در دوران جوانی زندگی‌ام داشته باشم. بسیاری انتظار می‌کشند تا پیرتر شوند پیش از آنکه بتوانند وارد حیات اک گردند. هریک تصور می‌کنند که باید پیش از ورود به آثار اک در همه چیز کاملاً خسته و فرسوده گردند اگرچه می‌دانند این ممکن است مسیر رفتن به آسمانها باشد. یعنی مسیر تکامل و حقیقت. من به جهانهای حقیقی اک بالا برده شدم، به درون **انامی‌لوک** جایی که موسیقی سوگماد حضور داشت بدون شک زیباترین صوتی که مانند گردی باد می‌باشد که با وجود من یکی شد. نور و صوت دارای یک سفیدی شگفت‌انگیز بود، مانند برفی که می‌بارد و دانه‌هایی که آبی می‌باشند و هوایی که در فضای یک گرداب عظیم پراکنده می‌شوند. من در مقابل چهره‌های بی‌نهایت سوگماد قرار گرفتم و اکنون امروز نمی‌توانم چیزی از آنرا که دیده‌ام وصف کنم. بیشتر شبیه به بودن در یک دنیای شفقت و عشق و رحمت بود. اکنون می‌دانم که چرا آن را اقیانوس عشق و رحمت می‌دانند.

نمی‌دانم چه مدت بر روی زمین سرد غار باقی ماندم و یا چه مدت حیوانات و هیولاها و پرندگان به سراغم آمدند تا ببینند کالبدم زنده است یا نه. شیر تن سرد مرا با زبان خشن خود گرم کرد و آهوی وحشی در کنارم خوابید تا از رسیدن هوای سرد و یخ‌زدن بدنم جلوگیری کنند. پرندگان و پروانه‌ها برایم عسل و خوردنی‌های دیگر آوردند. به نظر می‌رسید همه چیز در این طبیعت می‌خواست که شاهد ادامه بقای من باشد. اگرچه بعدها دانستم که سوگماد بود که آنها را وادار می‌ساخت تا به من گرما و همراهی و پناه بدهند. پس از آنکه از آن جهان شگفت‌انگیز زیبایی بازگشتم دریافتم که مدت سه شبانه روز در آنجا بوده‌ام در کنار آتش درخشان و گرم پیر مرد **کهنی** را دیدم که او را شناختم. او **توموگیشیگ** بود، استاد اک شگفت‌انگیزی که مرا به مدت ۷ سال در کالبد روحانی ملاقات کرده بود و شگفتی‌های سوگماد را پیش از آنکه او را در کالبد جسمانی بیابم تعلیم داده بود. او در ارتفاعات کوهستانی هیمالیا به تنهایی می‌گشت و به سختی می‌توان گفت لباسی بر تن داشت مگر ردایی پاره پاره. هر انسان (عادی) در چنین شرایطی قطعاً نابود می‌شود ولی **توموگیشیگ** انسان عادی نیست در واقع او باید به پیری یائوبل ساکابی باشد. به نظر می‌رسد که در روز گاران کهن هر دوی آنها تحت تعلیم یکی از اساتید اکنکار بنام **گوپال داس** در مصر بوده‌اند این می‌بایست در حدود ۲۵ هزار سال پیش بوده باشد. گوپال داس هم اکنون نگهبان چهارمین کتاب **شریعت‌کی سوگماد** در منطقه ائیری است در حالی که دو چلای او به مراتب بالاتر نظام باستانی وایراکی ارتقا یافته‌اند. **یائوبل ساکابی** اکنون نگهبان کتاب **شریعت‌کی سوگماد دوم** و در رأس شهر معنوی **آگام‌دس** می‌باشد. **توموگیشیگ** در جهان هفتم **آلاخ لوک** به سر می‌برد جایی که مسئول کتاب **شریعت‌کی سوگماد** می‌باشد.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

همه چیز گذرا هستند فقط سوگماد است که بدون تغییر می‌باشد. ما همه در یک جهت حرکت می‌کنیم ولی مسیرهایمان متفاوتند. بنابراین پیش از آنکه من به جهانهای آسمانی همراه با توموگیشیگ بودم او به من این چنین گفت. اکنون متوجه می‌شوم که تنها چیزی که اهمیت دارد سوگماد است، نه آنکه ما به‌عنوان خداوند در این جهان می‌شناسیم بلکه آن وجود بدون تغییر شگفت‌انگیزی که معدودی مگر اک و شاگردانش می‌شناسند. در اینجا یک مراقبه بذری کوتاه که هنگام بازگشت خود از جهانهای آسمانی آورده‌ام را به شما می‌گویم:

ای سوگماد راه‌های خود را به من نشان بده.

مسیر خود را به من تعلیم ده.

مرا در حقیقت خود راهنمایی کن و بی‌امر.

برای تو تمام روز در انتظار باقی می‌مانم.

ای معشوق من به یاد داشته باش آن نور راهنمایت را.

و آن عشق نگهدارنده را.

زیرا همیشه اراده تو بوده است.

چه کمترین خدمتگزارانت را به سوی خود راهنمایی کن.

اگر کسی در احتیاج و یا مصر رسیدن به سوگماد اعظم می‌باشد از این مراقبه استفاده کند و آن را آهسته تکرار کند، حتماً برای او نتایجی را به بار می‌آورد.

اگر شما کاری کنید. اگر مطالعه کنید. اگر عشق بورزید اگر مراقبه کنید و اگر هر یک از این چیزها را برای عشق به حقیقت و یا برای عشق به سوگماد انجام دهید، بنابراین چه بدانید یا نه شما هم اکنون در حال تمرین آثار اک هستید.

تمامی کسانی که بر چهره ماهاتتا می‌نگرند از نظر معنوی ارتقا خواهند یافت و از تمامی صدمات در امان خواهند بود. این همان عمل درستی است که به مانند نواختن تار است که به تمامی عالم گسترده می‌شود و به تمامی آگاهی‌های معنوی می‌رسد و تمام جهانها را ملاقات می‌کند و ارتعاش آن تا بی‌نهایت گسترده می‌شود تا به قلب و آغوش سوگماد می‌رسد.

بنابراین هرکسی که از تمامی صدمات در امان بوده است توسط نگرستن به چهره ماهاتتا استاد اک در قید حیات متوجه می‌شود که نه تنها او به هرشکلی به فرد کمک می‌کند بلکه همانگونه که در بالا گفته شد ارتعاشش به کل جهان می‌رسد و به تمام افرادی که در نزدیکی او نیز به‌سر می‌برند نیز خواهد رسید و نتایج شگفت‌انگیزی به بار می‌آید. سوگماد هیچ‌گاه در جسم متجلی نمی‌شود مگر به‌صورت ماهاتتا استاد در قید حیات اک، و فقط در آگاهی انسان به‌عنوان اک متجلی می‌گردد بنابراین انسان باید از نیکی و کارهای نیک آگاه گردد. بدون کارهای نیک بیماری بیشتر خواهد بود و ذخیره کارمای خوب او کمتر خواهد بود زیرا انسان در سطح آگاهی تفکرات خود به سر می‌برد.

سطح آگاهی افکار و اندیشه‌های او حاکم بر وجود او می‌باشد. نیروهای او زندگی‌اش، جسم و استخوانهایش چه بهتر باشند و چه (بدتر) تابع آنچه هستند که اک به او یاد می‌دهد یا آنچه که کل برای او تعیین می‌سازد. بستگی به این دارد که سطح آگاهی او بر چه چیزی به‌عنوان یک مجرا گشوده باشد. انسان آن چیزی است که فکر می‌کند زیرا انسان هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند مگر اینکه رفتار خود را تغییر دهد. انسان به‌طور معنوی سلامت‌اش، زندگی‌اش و موقعیت‌هایش بدتر یا بهتر از افکار او و یا آگاهی ذهنی‌اش نیست. انسان دارای پنج حس دیدن، بوئید، چشیدن، لامسه و احساس کردن می‌باشد. فراتر از اینها آنچه که به‌نظر می‌رسد ناشناخته می‌باشد ولی به‌طور روزانه استفاده می‌شود حس ششم است. شادمانی و نیرویی بزرگتر و حضور اک در جهت کمک کردن برای هر نیازی همیشه حاضر است. این تنها زمانی شناخته می‌شود و فعال است که آگاهی انسان فعال باشد و سخت نشده باشد. برای انسان روشن ضمیر که آگاهی‌اش کل هستی را در بر می‌گیرد کل جهان مبدل به کالبد او می‌شود در حالی که او در کالبد فیزیکی به‌سر می‌برد. کالبد فیزیکی‌اش تجلی اک می‌گردد و تصویر و الهام درونی‌اش تجلی حقیقت بالاتر و گفتارش تجلی حقیقت جاودان می‌شود. در اینجا است که راز کالبد گفتار و ذهن به نتیجه غائی خود می‌رسد و خود را با طبیعت حقیقی‌اش آشکار می‌سازد. یعنی شش منطقه عمل که در آن حوادث روانی و معنوی صورت می‌گیرند.

مردی که در معنویت و یا در اک به‌سر می‌برد فراتر از قلمرو علاقمندی‌ها و تجربیات فردی‌اش می‌باشد چرا که کالبد فرد به درون حقیقت ارزشمند فراگیر و به درون قلمرو زیبایی و نیروی خلاق و بصیرت الهامی و نشاط درونی گسترش می‌یابد.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»



من پست شخصیت انسانی که از نظر معنوی پیشرفت نکرده است در ارتباط با شکل مادی و کالبد فیزیکی او می‌باشد. شخصیت معنوی انسان پیشرفته نه تنها شامل عملکردهای معنوی و روانی و کالبد آگاهی او که خیلی فراتر از حدود کالبد فیزیکی‌اش قرار می‌گیرند نیز می‌باشد.

دوگانگی همانا تفاوت بین روح و کالبد فیزیکی انسان است. این دوگانگی هنگامی که روح به مناطق آسمانی رسیده است و وارد قلب سوگماد شده است خنتی می‌گردد. هیچ یک از راههایی که توسط انسان تشریح و بررسی شده‌اند و در آنها حوادث رخ می‌دهند آن مسیری نیستند که طبیعت مطابق با آنها عمل می‌کند. و هیچ کلام و یا نامی نمی‌تواند مسیر اک را در اعماق اسراری آن آشکار سازد. خلقت در حادثه‌ای آغاز می‌شود که غیرقابل شناسایی است و بنابراین هیچ نامی ندارد و تمامی موجودات را تا آنجایی می‌توان ردیابی کرد که به ماده مشترکی که فقط در اک وجود دارد منتهی می‌شوند. اسرار مداوم اک، آنی که همیشگی است و مسیر منظمی که هیچ حادثه‌ای از آن مستثنی نیست فقط برای کسانی که می‌توانند از آرزوهای شخصی و تعصبات خود نسبت به سوگماد رها شوند آشکار می‌گردد. فرد وقتی با آن مواجه می‌شود که نقطه نظرات خود را اهمیتی قائل نشود. گوش‌هایی که دارای غرور و تعصب می‌باشند هیچ جایگاهی در مسیر اک ندارند.

اسرار و محتوای آن فقط به تجربه و پشتکار به دست می‌آیند. زوج کیفیات متضاد، نماد غیرقابل حذف در تجلیات اک است. این اصل قرینگی سیمای اصلی این دنیا و کلید فهم تمامیت هستی است.

همیشه گفته شده است که کاخ در زیبایی خود هنگامی درخشان است که در مقابل زشتی و محل سکونت فقیران قرار بگیرد و نیکو بودن انسان توسط خبیث بودن او انتظار می‌رود. پس عموماً مثبت و منفی بودن و نبودن خوشی و ناخوشی، خوبی و بدی چنین کیفیاتی و ارزش‌هایی به صورت زوج متجلی می‌گردند اینها برای احساسات انسانی نسبی هستند و از دیدگاه فرد برمی‌انگیزند اینها در مسیر اک ظاهر نمی‌شوند و جزء فضائل آن نیز نمی‌باشند.

اکیست هیچ چیزی نمی‌داند و هیچ چیزی را برای خود انجام نمی‌دهد. او ساکت است و اجازه می‌دهد اک از طریق نیروی او با نیروی خود عمل کند. او دستمزدی به هیچ شکل دریافت نمی‌کند نه به شکل شهرت و نه خدمت و نه متعلقات و نه نیروی شخصی و چون اینگونه نمی‌کند تمامی اینها به سوی او می‌آیند. این آن روشی است که در انسان عمل می‌کند که مرکب طبیعی نیروی سوگماد می‌باشد. با نگرستن به اعماق بی‌نهایت اک من در شگفتی وسعت بدون زمان او می‌اندیشم و همچنین نیروهایی که از اک جاری می‌شوند هیچ‌گاه قابل انهدام نیستند. هیچ کس به غیر از ماهانتا استاد در قید حیات اک نمی‌داند که نیروی اک از کدام سرچشمه می‌آید و اوست که می‌داند هیچ‌گاه این نیروها فرسوده و خسته نمی‌شوند. همیشه از قلمرو خداوند به درون جهانها جاری می‌شوند. زندگی را باقی نگه می‌دارند و روح‌ها را به سمت بالا می‌برد و همه مسیر جهانهای آسمانی را آشکار می‌سازند.

حرف زدن زیادی به معنای خستگی بیش از حد می‌باشد بنابراین بهتر است که افکار خود را برای خود نگه داریم. سکوت بسیار زرین است زیرا آنچه که برای جوینده می‌آورد بیش از طلا است. برای او گنج‌های آسمانی می‌آورد که با طلا و نقره قابل قیاس نیستند ولی انسان در جستجوی بیش از حد طلا و نقره دنیوی است. در حالی که باید تا هنگامی که گشوده شوند در جستجوی دریچه آسمانها باشد. تمامی گنج‌هایی که او متصور می‌شده است اکنون به سوی او جاری می‌گردند.

گنج‌های آسمانی صرفاً طلا و نقره نیستند بلکه گنج‌های روح یعنی آرامش، نشاط و رضایت می‌باشند که با گشودن دریچه آسمانها جاری می‌شوند. کسی اینها را نخواهد دانست مگر اینکه با گشودن یک دریچه - آسمانهای گسترده و باغ‌های زیبا و جریانهای آب روان و رنگ‌های شگفت‌انگیز جهانهای بالا را با نگاهی کوتاه ببیند. انسان اهل معرفت انتخاب می‌کند تا آخرین باشد و با انجام چنین عملی او اولین همه خواهد بود. او می‌داند که با این کار خود در این زندگی از تمامی وابستگی‌های دنیوی زمین و مناطق پایین نجات خواهد یافت و با چنین عملی او وظایف خود را به عنوان انسانی که بدون خودخواهی است انجام می‌دهد. با خدمت به اک نخست او متوجه می‌شود که در زندگی بهتر است به دیگران خدمت کند.

« لازم به توضیح است که پراثرها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

بنابراین هدف اکیست صلح و معرفتی است که از جستجو در عدم خودخواهی ناشی می‌شود. آن کسی که فریب‌کار و توطئه چین باشد هیچ‌گاه نمی‌تواند دریچه آسمانها را بگشاید و یا آن را بباید.

کناره گیری یا واگذاری، عمل جایگزین کردن خوبی به جای بدی، آرامش، خلوص، مطیع ساختن حواس، داشتن دانشی از شریعت - کی - سوگماد، روح و ستایش حقیقت، کناره‌گیری از خشم همه اینها اصولی هستند که باید توسط یک اکیست واقعی رهبری شوند. مراقبه به روی نشانه‌های سوگماد، بی‌نیازی، زندگی کردن به دور از خواست‌های شهوانی، و نجات خود به کمک خداوند قادر و بدون در نظر داشتن کمک جامعه.

بنابراین انسان باید بتواند در یک شادمانی جاویدانی به سر برد. هر کسی فرمول مقدس را آشکار سازد علیرغم درجه وصل او توسط خداوندگاران کارما تنبیه خواهد شد. هر کسی که وصل درجه سوم باشد و حقایق برتر را که به او تعلیم داده شده است را به واصلین درجه دوم قبل از زمان مناسب آشکار سازد دچار رکودی طولانی خواهد شد. هر کسی که درجه دوم واصل شده باشد و نسبت به کسانی که واصلین درجه اول هستند این چنین عمل کند به مدت هفت سال در عدم خلوص به سر خواهد برد و هنگامی که این زمان به پایان برسد به درجه پایین‌تری تنزل می‌یابد یعنی به درجه اول. هرکسی که به هر یک از درجات اکتکار واصل شده باشد و اسرار خود را برای دیگران که نباید بدانند آشکار سازد چشمه بصیرتش خشک و مهر خاموشی بر لبانش نهاده می‌شود تا دیگر نتواند در مورد درجات مختلف **وصل** چیزی به زبان آورد. این اسرار در کتابی مکتوم نگهداری می‌شوند و می‌بایستی که تا ابد به همین صورت باقی بمانند.

هرکسی که فکر کند آنچه گفته شده است در مورد مراتب وصل با اساتید اک نظام باستانی و ایراگی مطابقت نمی‌کند یک نادان است زیرا تمامی معرفت و تمامی معرفت‌ها تنها، نه آگاهی و نه نظریه، مستقیماً از سرچشمه تمامی سرچشمه‌ها یعنی سوگماد ناشی می‌شود و فرد نمی‌تواند به غیر از این فکر کند زیرا سوگماد است که در واقع این مراتب وصل را از طریق ماهانتا استاد در قید حیات اک می‌دهد که او نیز در واقع مهدیس‌ها را جایگزین دادن **وصل** می‌سازد.

معرفت خداوند، سوگماد به نه اسناد اک ناشناخته‌ای که در منطقه آنامی‌لوک سکونت دارند و به صورت مجرا عمل می‌کنند داده شده است و تا زمانی که شما به این سطح از زندگی نرسیده باشید نمی‌توانید معرفت حقیقی داشته باشید. شهوات زندگی دنیوی مانند ابرهای سنگینی هستند که جلوی معرفت را می‌گیرند همانگونه که نور آفتاب را می‌گیرند و درخشش نور را کدر می‌سازند می‌توان آنها را با یک باد وحشی مقایسه کرد که سطح آبهارا به هم می‌ریزد تا آنها نتوانند درخشش آسمانها را منعکس سازند. و پرواز یک پروانه را محدود سازند و مانند این است که میوه‌ها را در ظرفی قرار دهیم که نتوانیم عطر آنها را متوجه شویم. با این حال ما می‌دانیم که پروانه می‌تواند مسیر خود را از میان این محدودیت پیدا کرده از طریق روزه‌ای که خود می‌سازد بر نور و آزادی مسلط شود.

روح نیز این چنین است. در کالبد زندانی شده است کالبدی که در دسرها و گرفتاری‌ها و شهوات دنیوی آن را مشغول می‌سازد ولی اینها ابدی نیستند. پس از تولدهای متوالی جرقه معرفت او را در برمی‌گیرد و با تمرین مداوم و مراقبه و شکستن تمامی موانع دنیوی فضایل او بیشتر می‌شوند تا اینکه می‌توانند به آن درجه از معرفت و معنویت برسند که با او یکی شود سپس کالبدی را که اسیر او شده است را ترک می‌کند و آزادانه جهت وحدت با سوگماد پرواز می‌کند هنگامی که به درجه وصل پنجم رسید، وظیفه واصلین این است که خود را توسط مراقبه به معنویت برسانند و باید از چهار مرحله زیر عبور کند:

ابتدا از **سالوکی ام** که نشاننده تنها گره وابستگی است که با جهانهای پایین دارد که در این مرتبه معنوی می‌باشد و اینکه جایگاه خود را در حضور الهی به دست آورد. ارتباط خود را با آن روح‌هایی که قبلاً در مراتب ابدیت رفته‌اند برقرار می‌سازد و از کالبدی که روی زمین باقی گذاشته است به عنوان ابزاری جهت نسخه نویسی از تعالیم متعالی را که در آنجا دریافت کرده است استفاده کند.

دوم **سامی پی ام** می‌باشد که نشاننده پیوستگی است. توسط تمرینات مراقبه و چشم پوشی از اهداف دنیوی و آگاهی و انطدیشه سوگماد او به سوگماد و اندیشه او آشنا و نزدیک می‌شود و شاهد چیزهایی می‌شود که از این دنیا نیستند.

سوم **سواروپی ام** نشاننده همانندی یا تشابه است این مرحله‌ای است که روح بتدریج همانند اک می‌شود و در تمامی خصوصیات آن مشترک می‌گردند، آینده را می‌خواند و جهان دیگر اسراری برای او در بر نخواهد داشت.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

چهارم **سایودی** یا **می دن تی تی**. روح نهایتاً در وحدت با ماهانتا استاد در قید حیات اک قرار می‌گیرد. این استحاله غایی تنها زمانی رخ می‌دهد که مرگ کالبد فیزیکی اتفاق بیفتد. یعنی از طریق انتقال، تخلیه کامل تمامی گره‌های مادی صورت می‌گیرد. گذر کردن روح از طریق این چهار مرحله می‌تواند با این مثال زیر توضیح داده شود: هنگامی که می‌خواهیم مقداری طلا از آلیاژ استخراج کنیم اگر به‌طور یک‌باره جریان تصفیه‌سازی را انجام دهیم هیچ‌گاه موفق نمی‌گردیم، فقط از طریق ذوب ساختن ناخالصی‌ها به دفعات زیاد قادر به جدا سازی اجزا ناخالص و استخراج طلای خالص خواهیم شد.

دو روش مراقبه‌ای که بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرند به نام‌های شیدا سوگماد و شیدا ماهانتا و یا آموزش با آگاهی سوگماد و ماهانتا می‌باشد. و با استفاده از تمرینات معنوی اک در همه‌جا در منازل، در کویر، در جنگل است که مهدیس خود را برای ارتفاعات آسمان‌ها آماده می‌سازد. ارواح جهان اعظم اول، پیندا، (جهانهای فیزیکی)، آندا (اثیری، علی)، برهماندا (ذهنی و فرا آگاهی) را نباید مورد توجه قرار داد و آنها را نباید ستایش کرد و به حرف‌های آنها نباید گوش داد زیرا آنها فقط سایه‌هایی از گذشتگانی هستند که هم‌اکنون در انتظار تناسخات دیگر می‌باشند. آنها در حلقه خردمندان قرار ندارند و شعفشان هم دائمی نیست. زیرا نمی‌توانند آینده را ببینند و خیلی علاقمند به تصرف شخصی در منطقه فیزیکی می‌باشند. کسی که قبلاً یک فرد الکلی بوده است و سایه او اکنون در **تیرکپاد** یعنی جهان اثیری می‌باشد برای ارضا تشنگی خود برای نوشیدن الکل سعی در ارتباط برقرار کردن با فردی در جهان فیزیکی یا پیندا خواهد داشت. هم‌چنین سایه‌هایی که زندگی خود را در شهوات گذرانیده‌اند به روی زمین چنین خواهند کرد. استاد حقیقی اکتکار کسی است که با اجرای فضائل به‌طور روزانه آشنا است. کسی که شمشیر معرفت او تمام شاخ و برگ‌ها و ریشه درخت شیطانی را زده است و آن تاریکی عمیق را توسط نور درهم شکافته کسی که اگرچه در میان کوهستانی از شهوات قرار گرفته است ولی با تمامی آنها با قلبی به سختی یک الماس مواجه می‌شود. کسی که خود را با استقلال و عدم وابستگی راهبری می‌کند. کسی که عشق پدر را برای تمام چلای خود دارد کسی که هیچ تفاوتی بین دوستان و دشمنان خود قائل نمی‌شود و همه را با یک مهربانی مساوی در بر می‌گیرد. کسی که به روی جواهرات و طلا با بی تفاوتی نگاه می‌کند. درست مانند اینکه قطعاتی از آهن هستند بدون اینکه اهمیتی برای هیچ‌کدام قائل باشد و سعی می‌کند تا این تاریکی عمیق جهالت را که نوع انسان را در برگرفته است به کنار زند.

دست نوشته‌های مقدس شریعت - کی - سوگماد را نباید با معنای ظاهری آنها دریافت کرد مانند دست نوشته‌های مذهبی. چه فایده خواهد داشت اگر که آشکار ساختن این دست نوشته‌ها را برای جاهلان مانع شویم در صورتی که معنای اصلی آنها در لفظ شفاهی زبانی که به‌کار برده می‌شود وجود خواهد داشت. ما باید به روی شریعت - کی - سوگماد به شکل زیر بنگریم:

همانگونه که روح در ابتدا در یک کالبد وجود دارد، همانگونه که فندق توسط پوست خود پنهان می‌شود، همانگونه که خورشید توسط ابرها پوشیده می‌شود، همانگونه که جامه‌ها کالبد را از نظر پنهان می‌دارد، همانگونه که تخم مرغ در درون پوششی قرار دارد، همانگونه که بذرها در درون یک دانه قرار می‌گیرند، بنابراین اک نیز دارای یک کالبد است. دارای ابر، دارای جامه، دارای صدفی است که آن را از آگاهی دنیا و چشم‌ها و گوش‌های جاهلان پنهان می‌سازد.

هرچه که بوده و هر چه که هست، هرآنچه که خواهد بود و هر آنچه که گفته شده است در شریعت - کی - سوگماد می‌باشد ولی آثار این کتاب مقدس را تنها زمانی می‌توان ادراک کرد که ماهانتا استاد اک در قید حیات جامه‌هایی را که به آنها پوشانده شده‌اند و ابرهایی را که نور درخشان آنها را پوشانده است، به کناری زند.

اک مانند یک مروارید قیمتی است که در اعماق یک اقیانوس قرار گرفته است. صرفاً داشتن صدف آن که بسته است کافی نیست بلکه ضرورت دارد که صدف را باز کنید و به مروارید دست یابید. شما که در غرور خود هستید و نوشته‌های مقدس شریعت - کی - سوگماد را خواهید خواند بدانید که بدون کمک ماهانتا استاد اک در قید حیات آیا می‌دانید که با چه کلمه‌ای و با چه حرفی از یک کلمه باید آغاز به خواندن کنید؟ آیا می‌دانید اسرار ترکیب اعداد سه و نه را؟

« لازم به توضیح است که پراکنده‌ها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

وای بر کسی که به اک به‌عنوان یک دانش ساده‌ای از زبان عادی ابراز می‌شود بنگرد زیرا این اگر تمام آن چیزی است که آن را در بر می‌گیرد ما می‌توانیم تصویر اک را به‌گونه‌ای ارزشمندتر برای ستایش ارائه دهیم. اگر که بخواهیم مفاهیم عادی کلمات را بنگریم فقط لازم است که به آگاهی انسانی مراجعه کنیم و مجری قوانین و محدودیت‌های آن باشیم. فقط باید این قوانین را تقدیر کنیم و مانند همین قوانین و مثالها و الگوها عمل کنیم ولی این چنین نیست زیرا هر تجلی از اک شامل یک راز و مفهوم عمیق و نهفته‌ای است. هیچ چیزی آغاز نگشته و هیچ چیزی پایان نیافته است. همه چیز تغییر می‌یابد و استحاله می‌شود. زندگی و مرگ تنها روشنایی از استحاله هستند که بر یک مولکول حیات حکومت می‌کنند. از یک سیاره گرفته تا حاکم بالاترین مناطق سوگماد و شامل خود سوگماد. این اوست که تمامی کالدهای انسان را در درون خود در بر می‌گیرد این کالدها شامل پنج من هستند که تحت کنترل روح هستند و کلامی که انسان ادا می‌کند. پس کلمات نشانه‌های ذهن هستند.

نتایج یا دقیق‌تر بگویم ایستگاه‌ها از یک‌سری تجربیات بی‌نهایت که از یک گذشته بسیار دور غیر قابل تصور به اکنون می‌رسند و مسیر خود را به‌طور مساوی به سمت آینده بسیار دور غیرقابل تصویری طی می‌کنند، حاصل می‌شوند. یعنی اشکال و پتانسیل‌های روح که رشد می‌کنند و به سمت کمال تغییر می‌یابند.

ذات ضروری کلمات بنابراین نه توسط مفاهیم حاضر آنها از بین می‌روند نه اهمیتی در ارتباط با کاربردشان به‌عنوان انتقال دهنده افکار و اندیشه‌ها دارند بلکه در زمان کیفیاتی را که قابل ترجمه به‌صورت فرضیات نمی‌باشند ابراز می‌کنند. این مانند یک ملودی است که اگرچه می‌توان آن را در ارتباط با یک مفهوم عمیق دانست ولی نمی‌توان آن را توسط کلمات و یا هرگونه واسطه دیگری ابراز کرد. همان کیفیت غیر منطقی که عمیق‌ترین احساسات ما را در بر می‌گیرد و درونی‌ترین بخش وجود ما را آشکار می‌سازد و باعث می‌شود تا همراه کسانی که نزدیک ما هستند و در ارتباط با عشق و اعمال ما هستند مرتعش شوند.

متولد شدن زبان همان متولد شدن انسانیت بود و هر کلمه در واقع مابه‌ازای صوتی یک تجربه درونی و یا عملی بیرونی بود. یک تلاش خلاق عظیمی در ارتباط با این جریان صورت گرفت که در یک مقطع زمانی گسترده شده و بنابراین تلاش انسان قادر بود تا فراتر از حیوانات و دیگر اشکال حیاتی عمل کند.

تمام آنچه که مرئی است به آنچه که نامرئی است آویخته است. جریان حیاتی به جریان مرگ وابستگی به عدم وابستگی و البته تفکر به غیرقابل تفکر.

بیننده، شاعر و خواننده فرد خلاق معنوی، فرد حساس و روانی، فرد مقدس همگی ضرورت شکل صوت و کلام را در محسوسات و آنچه که مرئی است می‌دانند. آنها از چیزی که کوچک یا غیر قابل اهمیت باشد بدشان نمی‌آید زیرا آنها می‌توانند آنچه که عظیم است را در یک چیز کوچک ببینند. از طریق آنها است که کلام جسمانیت می‌گیرد و اصوات و نشانه‌هایی که از آن شکل می‌گیرند مرکبی برای نیروهای اسرار آمیز می‌گردد. از طریق آنها است آنچه که مرئی است به شکل نشانه‌ها متجلی می‌شوند و آنچه که محسوس است مبدل به یک ابراز خلاق برای اک می‌شود و زندگی یک جریان عمیقی می‌شود که از یک ابدیت به ابدیت دیگری جاری است.

بالاترین نیکی‌ها در درون انسان مانند آب توسط فروتنی نشان داده می‌شود. یک مرد خوب و یا یک پادشاه خوب مانند اک خود را ناچیز می‌شمارد چرا که هدف او آرامش است و تصویر آرامش شامل خانواده‌هایی است که با امنیت در سرزمینهای خود به‌سر می‌برند و مردمی می‌باشند که دور اندیشند، مهربان‌اند، و محترم هستند.

همه باید قادر به کنترل طبیعت حیوانی خود باشند و در قلب خود بتوانند خالص باشند و هیچ‌گاه از راه اک جدا نشوند. هر انسانی باید قادر به خویش انضباطی باشد که او را قادر به یک عشق غیر خودخواهانه می‌کند. و در نهایت می‌تواند همه را درک کند در حالی‌که خود را انکار می‌کند. او باید زندگی را در درون دیگران بنهد بدون اینکه سعی کند مالک آنها باشد او نباید هیچ‌وقت به کسی تکیه کند. او می‌تواند پادشاه باشد ولی هیچ‌گاه نباید یک ستمگر باشد به همین دلیل است که اک تمامی مردم را فرا می‌خواند.

آیا کسی می‌تواند اک را ایزوله کند و بگوید: تمام شد! چنین چیزی ممکن نیست زیرا مثال آن مانند این است که کسی فضای داخل ظرفی را که به روی میز قرار گرفته انکار کند. بنابراین اک همیشه هست و عمل می‌کند و نمی‌توان آن را ایزوله ساخت و هیچ‌کس بدون آن نمی‌تواند به سر برد. ماهانتا استاد اک در فید حیات دارای القاب دیگری هست. او نیز مرد خدا، وای گورو، بخشنده نور، حامی فقرا، پادشاه بهشت‌ها، ناجی نوع انسان، دور

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

کننده شیاطین و مدافع ایمان می‌باشد. او واقعی است و تنها نیروی این جهانهای خداوند است هیچ‌کس نمی‌تواند او را صدمه برساند زیرا تمام آنچه به او داده شده است توسط اجازه‌ای است که اک داده است با رضایت او.

او هیچ‌گاه در مورد قدرت صحبت نمی‌کند زیرا او قدرت در دست دارد و هیچ‌گاه در جستجوی عشق نیست زیرا او عشق دارد. حاشیه باقی می‌ماند و هیچ‌گاه در متن ماجراهای دنیوی مداخله نمی‌کند مگر اینکه از او خواسته شود. او کنترل اساسی و بی‌شماری به روی حیات دارد و هیچ‌گاه نیازی به چیزهای اجتماعی ندارد نه ضرورت زندگی که مردم می‌خواهند و نه آن چیزهایی که بر سر آن می‌جنگند.

اک برای انسان عادی غیر قابل شنیدن، نامرئی، و غیر محسوس است. و چنین است که باید آن را بپذیرید. حضور آن را هیچ‌گاه نمی‌توان مورد آزمایش قرار داد زیرا در عین اینکه حاضر است نوری نمی‌بخشد و در عین اینکه غایب است تاریکی بر جای نمی‌گذارد. با مقیاس‌های انسانی قابل تشخیص نیست.

در اعماق همه چیز آرامشی وجود دارد که خوبستن حساس در آن وجود دارد و خوبستن همانا خداوند است که از آن تقدیر جریان می‌یابد. بدون دانش آن خوبستن که خوبستن ابدی است انسان به‌طور مداوم نسبت به آن کور خواهد بود و به‌جای یافتن خوبی در همه چیز کارمای بد انجام خواهد داد. هنگامی که چلا خوبستن را می‌شناسد او خود را پیدا می‌کند و مانند پادشاه خوبی می‌شود که خوبی او همه‌چیز را در بر می‌گیرد و بالاخره او را متعال می‌سازد زیرا اک با او کار می‌کند او ممکن است بمیرد ولی هیچ‌گاه او نخواهد مرد زیرا آموخته است که بقا در ورای گورستان وجود دارد.

اک خود غیر مادی و حس نشدنی است و در عین حال تمام چیزهای زندگی است که از آن جاری می‌شود. اک از ابدیت وجود داشته است و از زمان‌های کهن تا اکنون اک حاضر بوده است و دارای اسامی بی‌حدی بوده است. من از کجا باید بدانم که شما آن را می‌شناسید؟ چگونه می‌توانید آن را تشخیص دهید؟ آن فقط با دید باطنی، اشراق و تجربه شخصی شما با آن جاودانگی که به آن حقیقت (معنی) می‌گویند قابل درک است.

« اگر چلا به ماهانتا، استاد اک در قید حیات توکل کند، باورش نسبت به اک قوی‌تر می‌شود. امید موفقیت او در اک، در گرو قدرت "آن" است. اگر بخواهد آن را ترک گوید، در واقع از خودش دور افتاده است.»

« همه چیز در کائنات سوگماد، چشمه وجودشان را از اک می‌گیرند و بر این مبناست که ماهانتا، استاد در قید حیات اک سمبل کل بشریت است. او خدامردی است که در زمین و آسمان‌ها، همه ما را با اک پیوند می‌دهد.»

وفاداران اک، بر جهان پیرامون خود تأثیر می‌گذارند زیرا خشت بنای هر دو جهان یک چیز است. یقین در قلب یافت می‌شود. در هم و برهمی، محصول جهانهای بیرونی است. پس بر خود بنگرید و ببینید که زندگی در کدامین وضعیت می‌تواند از آن شما باشد.»

« همه چیز بستگی به ارتباطتان با اک دارد، بخصوص شکل تجلی صفات که قالبی متناسب با ذوق و علاقه و یا تلاش به خود می‌گیرد. این باعث تعمق و توجه چلا به خانه، شهر، ملت و جهانش می‌گردد. کسی که در خیابان قدم می‌زند، به واسطه آنچه که از دریچه ایده‌آلهایش به ظهور می‌رساند، مجرای اک می‌باشد و آن را در پیرامونش منتشر می‌سازد. همین‌که قدم خود را در طریق اک مستحکم می‌نمائید، مینا و معیاری برای قضاوت و سنجش همه انسانها می‌شوید.»

« اگر فرار باشد که این جهان روی آسایش ببیند و توسط اک تسخیر شود، بایستی دنیا را به حال خود گذاشت و در نتیجه آنچه که باقی می‌ماند فقط اک است. ثابت شده است که انسان هرچه بیشتر تلاش می‌کند، دنیای ظاهر هم بیشتر دامن‌گیر او می‌شود. با اعمال و تصمیمات اتخاذ شده از جانب بشر جهان به‌سوی شر پیش می‌رود، پس خوشتر آن است که آن را به کلی رها کنیم. اگر چنین کنیم آزاد شده و طبیعتاً به آن سادگی و صداقت بدوی خویش باز می‌گردیم. این آرزوی اک برای تمامی بشریت است.»

« تاریخ اکنکار، دانش باستانی سفر روح در خون بشر است، اما او دچار جهل شده و توسط ادیان اصولی تحت فشار قرار گرفته و هیچ‌کاره شده است. آنها در جستجوی قدرت و بهره‌وری‌های مادی هستند. روحانیون و حکام ستمگری که با اهرم وحشت و مرگ حکم می‌رانند، می‌کوشند تا دیدگاه آنها را تحت سلطه خویش درآورند.»

« تا کسی فرزندی نداشته باشد، نمی‌توان او را پدر یا مادر نامید. پس هیچ یک از مذاهب نمی‌توانند کشیش (پیشوا)ی خود را پدر بخوانند. فقط خدامرد، ماهانتا، استاد اک در قید حیات، موقعیت پدری را احراز کرده و می‌توان او را بابا یا بابپوی مردم نامید. اما او حتی این عنوان را نیز بر خود نمی‌پذیرد زیرا می‌داند که همه با هم برابرند و نبایستی

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

هیچ کس را برتر از دیگری در نظر گرفت. او خودش هم هیأت انسانی اک است، پس لاجرم درگیر قوانین این جهان می‌باشد.»

« شر و پلیدی، قدرت صدمه زدن به چلای اک را ندارد. او دور از دسترس این کیفیات است. زیرا ماهانتا، استاد اک در قید حیات همچون مرغی که در حین پرواز شاهین در آسمان، پرهای خود را بر روی جوجه‌هایش می‌گسترده، امور معنوی و انسانی او را کنترل می‌کند.»

« اک توسط پیروان مذاهب دگم مورد حمله قرار می‌گیرد، زیرا هیچ‌کس آن را نمی‌فهمد این کج فهمی مربوط به درک معنوی است نه فهم ذهنی. همدردی، اعتدال و تواضع در انسان مادی‌گرا غایب‌اند و چنین فقدانی برای نژاد بشر مهلک است. عشق و همدردی است که چلا را به ماهانتا استاد اک در قید حیات وصل می‌کند.»

« کسی که تسلیم و بندگی را تمرین کرده باشد می‌تواند هم در این‌جا و هم در جهان‌های نامرئی دوام بیاورد. این عنصری است که باعث می‌شود ازدواج‌ها سال‌ها مستحکم باقی بمانند، دوستی‌ها به درازا کشند و ملت‌ها را با یکدیگر آشتی می‌دهد و روح را در لنگرگاه ابدیت استقرار می‌دهد.»

« عدم تسلیم، عاقبتش مرگ است. سربازی که نمی‌داند چه موقع یورش برده و چه وقت تسلیم شود، هیچ‌گاه پیروز نمی‌شود. زورمداران و طالبان قدرت از جایگاه خود واژگون می‌شوند زیرا تسلیم را تمرین نمی‌کنند، اما آنکه با تسلیم زندگی می‌کند، بر فراز ایشان اوج می‌گیرد.»

« من آنچه را که دیده‌ام و قرار بود به شما عرضه بدارم، گفتم فقط آنان که در جهانهای بالا مقیم‌اند، می‌دانند که کدامین حقایق و خرد خدایی را بایستی بر گوش جانتان بریزند. من مجرای ناقابلی هستم که ایشان از این طریق با شما هم کلام می‌شوند.»

## فصل دهم

### قوس جهان بهشتی

**تیندورساکی**، استاد اک شگفت‌انگیزی که در اتمالوک زندگی می‌کند و نگهبان شریعت‌کی‌سوگماد در معبد خرد زرین می‌باشد چنین گفته است: جاودانگی روح در سختی‌ها و از خودگذشتگی‌های زندگی طی قلمرو فیزیکی و بخش‌های تابعه آن وجود دارد. همچنین گفته است: هنگامی که انسان می‌خواهد تمام چیزهایی که دارد به خاطر اک قربانی کند و از آنها بگذرد و تمام لباس‌های خود را به دوش همراهان خود بیندازد و یا تمام زندگی خود را برای ماهانتا استاد اک در قید حیات بدهد هنگامی که با عشق به استقبال مرگ می‌رود و به دشمنانش عشق می‌ورزد، اگرچه که آنها جسم او را سوزانده‌اند و او را در رنج بسیار انداخته‌اند، او به جاودانگی در اتمالوک دست می‌یابد.

در کتاب‌های زرین شریعت کی - سوگماد نوشته شده است که روح قوس جهان بهشتی می‌باشد. توسط رنج‌هایی که به‌خاطر ماهانتا استاد اک در قید حیات می‌کشد خالص می‌گردد. استاد که زندگی خود را نیز به‌خاطر انسان فدا کرده است و کالبد‌های متفاوت او در مناطق مختلف جهانهای روانی و در قلمروهای آسمانی قرار دارند.

استاد اک همیشه در این جهان بوده است بنابراین هیچ‌گاه زمانی وجود نداشته است که انسان نتواند رستگاری دریافت کند. انسان همیشه فرصت بودن با استاد اک را داشته است و هیچ‌گاه مورد بی توجهی قرار نگرفته است. علی‌رغم اعمال و رفتاری که در مناطق مختلف زندگی داشته است تجربیات گذشته زندگی انسان همیشه در ماهانتا متجلی می‌شود و در حالی که ماهانتا بر آنها تسلط کامل دارد ولی متأسفانه همیشه از چشم انسان دور می‌ماند و هرگز انسان این مهم را تشخیص نمی‌دهد و ارتباط خود را با ماهانتا استاد اک در قید حیات به سختی ادراک می‌کند.

استاد اک در قید حیات همه چیز را در زندگی به انسان می‌دهد هر آنچه را که دارد به او می‌دهد اما انسان به دلیل تصورات غلط خودش رنج بسیاری می‌کشد و همچنین بنا بر روشی که خود را در طی زندگی‌های گذشته راهبری کرده است رنج می‌برد.

ماهانتا خود را فدا می‌کند تا به انسان کمک معنوی بدهد و همچنین به کل بشریت به روی زمین و حتی کسانی که در روی سیارات دیگر زندگی می‌کنند و موجوداتی که در جهانهای پایین سوگماد قرار دارند، او با خون و رنج و عذاب خود را به‌خاطر تمامی بدی‌های کارمیکی که انسان به کل دارد فدا می‌سازد. او با گذشتن از تمامی چیزهای

« لازم به توضیح است که پیرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

مادی زندگی و فداکردن خود برای نوع انسان و همه موجودات و همه چیزهای طبیعت انسانی این خلوص را مهیا می‌سازد.

اگر کسی که هیچ چیزی ندارد و در حضور ماهانتا آرزوی غذا کند در واقع با او هم‌سفره می‌شود. اگر کسی هیچ ردایی برای خود ندارد و در حضور ماهانتا آرزوی داشتن ردایی کند، ماهانتا ردای خود را به او می‌دهد. اگر او به‌خاطر برکات ماهانتا دعا کند حتی اگرچه یک مرد شیطانی در این دنیا باشد سپس استاد اک در قید حیات برکات خود را به او خواهد داد. حضور ماهانتا در کالبد انسانی نشان دهنده این است که اصول علت و هارمونی منطق انسان را به‌سوی ادراک کامل یک علت برتر و غایی سوق می‌دهد که آن علت خود سوگماد می‌باشد. همانگونه که **تیندور ساکی** می‌گوید: « هر کسی که این علت را که برای کل است انکار کند حق ندارد که هرگونه علت دیگری را برای هر واصل دیگری معین سازد. اگر شما بگویید که ماهانتا وجود دارد زیرا سوگماد آرزوی این را دارد، لزومی ندارد فراتر از این بروید. انسان بنابر اصول زندگی می‌کند و هیچ‌گونه اطمینان دیگری ندارد مگر بنابر قوانین تغییر ناپذیر.»

ماهانتا تمامی چیزهایی که اطراف او می‌گذرد را می‌داند. از جمله مربوط به چلاها و اذهان تمامی انسانها و گذشته، آینده و تقدیر نژاد انسان را. ماهانتا به خوبی می‌داند که وظیفه اصلی کل نیرانجان در صورت امکان نابودی ماهانتا است.

کل با حیل‌گری تمام اذهان انسان را بر علیه ماهانتا می‌شوراند به این امید که مرکب مقدس را که روی زمین به‌وجود آمده است تا تمام نوع بشر را متعالی سازد از بین ببرد. کل به ندرت موفق می‌شود ولی اغلب شکست می‌خورد. هنگامی که مأمورین کل به ستایش دروغین ماهانتا می‌پردازند و نقشه‌های زیرکانه‌ای برای حمله به او طراحی می‌کنند اگرچه ماهانتا متوجه است که آنها فقط کالبد فیزیکی‌اش را می‌توانند نابود کنند در حالی‌که فکر می‌کنند خود ماهانتا را نابود کرده‌اند. ولی این تنها یک توهم است. زیرا ماهانتا با کالبد فیزیکی دیگر با شکل جدیدی در یک زمان و مکان دیگر ظاهر خواهد شد. کسانی که به‌عنوان مأمورین کل عمل می‌کنند همیشه شکست می‌خورند زیرا ماهانتا دوباره ظاهر می‌شود تا ثابت کند که می‌تواند بر مرگ چیره شود و نشان دهد که زندگی او ابدی است و صرفاً بنابر قوانین این دنیا نمی‌باشد. هنگامی که کالبد او از بین می‌رود او همیشه دوباره از تابوت خود برمی‌خیزد تا به نزدیک‌ترین همراهان خود نشان دهد که امکان چیره شدن بر مرگ وجود دارد. حتی هنگامی که کالبد او از بین رفته است.

و چنین گفت **تیندور ساکی**: « ماهانتا کسی است که خود به خود وجود دارد و در همه هست زیرا همه چیز اوست. او کسی است که خود به خود وجود دارد زیرا فقط روح می‌تواند او را ادراک کند که توسط حواس فیزیکی قابل ادراک نیست. اوست که به غیر از کالبد انسانی‌اش دارای بخش‌های دیگر مرتبی نمی‌باشد و ابدی است - روح تمامی موجودات است - و هیچ‌کس نمی‌تواند او را ادراک کند مگر کسانی که در جهانهای بالاتر اک و اتماساروپ به‌سر می‌برند. او کسی است که فناپذیر است و در آگاهی ماهانتا به‌سر می‌برد و عاری از پراکندگی و تفرقه است. او جاودانه است. حاضر مطلق، عالم مطلق و قادر مطلق است. او در نقش ابزار سوگماد خالق حیات و انرژی‌هاست و سرآمد همگان می‌باشد.

جاودانگی روح همانند قانون عشق جاودانه است. روح یکی است ولی انسان درگیر دوگانگی است و به‌عبارت بهتر سه‌گانگی است. انسان حامل دو اصل است: مذکر و مؤنث و اتحاد این دو اصل مولد عنصر سومی است که خنثی است و نکته وحدت مذکر و مؤنث و به‌عبارتی تعادل بخش وحدت و کثرت می‌باشد. انسان حاصل اصل وحدت در کثرت است و تمامیت این جهان را همین اصل تشکیل می‌دهد. این شامل مرد و زن، عشق شوهر برای همسر و عشق همسر برای شوهر است که سومین صورت یعنی فرزند را خلق می‌کند و فرزند، نقطه تعادل دو اصل مذکر و مؤنث می‌گردد.

چنین یافت شده است که در زندگی جاودانه همه چیز در یک جریان است که به عنوان اک شناخته شده است نگره‌داری می‌شود. همه‌چیز توسط اک تغییر و استحاله می‌یابد. تمام آفرینش باید در یک راز نگهداری شود وگرنه اصل آن راز فرد اغماض کننده را ترک خواهد گفت این اساس جاودانگی حیات و قلب ابدیت روح است. اگر چلا هر یک از اسرار را که ماهانتا استاد اک در قیدحیات به او داده است آشکار سازد مسیر او به جهانهای بهشتی توسط موانع غیر قابل نفوذ بسته خواهد شد. تمامی اسرار شامل آن چیزی می‌شوند که ماهانتا به چلا به هر نحو خصوصی و شخصی می‌گوید چه در یک مکان عادی باشد و یا چه در آنجا که بزرگترین اسرار در آن قرار گرفته است. کلام او هیچ‌گاه به شکل عمومی

« لازم به توضیح است که پراکنشها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

گفته نخواهد شد و یا به‌طور خصوصی در گوش‌ها شنیده نخواهد شد مگر اینکه ماهانتا خود اجازه چنین کاری را بدهد.

بی‌اعتنایی نسبت به هر یک از اسراری که توسط ماهانتا داده شده است و یا هرگونه پیشگویی که او ممکن است در مورد فرد کرده باشد ممکن است در آن زمان به نظر کسانی که دوست دارند نسبت به اسرار خود و یکدیگر بی‌اعتنا باشند بسیار کم ارزش به نظر برسد. چنین سخنان بیهوده‌ای تنها کارمای بیشتری را به بار می‌آورند در درون کسانی که آرزو دارند در مورد خود و یا تجربیات خود سخن بگویند و من پست خود را بارورتر سازند. حقیقت، نیکی، عشق و زیبایی غالباً به‌عنوان اندیشه‌های شاعرانه نگریسته می‌شوند ولی اینها در ذات خود اصول معنوی هستند. اینها اندیشه‌هایی هستند که فرد باید در کلام و افکار خود بگنجانند اینها زبان روح هستند و باید در انسان یک هوشیاری و اصراری برای ادراک خود در کلیت و به‌عنوان موجودی که اساساً معنوی و جاودانه است به‌وجود آورند، حقیقتی که توسط اک ارائه داده می‌شود نه عرفانی است و نه عجیب است و نه تخیلی است، بلکه یکباره و جامع و کاملاً عملی است.

اگر قرار است که حقیقت دارای ارزش واقعی باشد باید در زندگی خود چلا تجربه و متجلی گردد. اکیست یک انسان معنوی واقعی است و بخشنده‌ترین مردمان است که الهامات جامع او معمولاً او را وادار می‌سازند تا حضور ماهانتا را در تمامی موجودات مشاهده کند و او بی‌دریغ با ذات تمامی موجودات سخن می‌گوید. حضور او تمامی انسانها را بر می‌انگیزد تا طبیعت برتر خود را متجلی سازند. همانگونه که **تیندور ساکی** می‌گوید: « آنچه که انسان هنگام مراقبه دریافت می‌کند باید با عشق بیرون ریزد ». بنابراین این‌گونه بخشش همزمان با خویشتن فرد یک نتیجه حتمی مراقبه و تمرینات معنوی اوست. رهایی فرد از خود از طریق تلاش‌های معنوی به‌دست می‌آید و در مجموعه شخصیت فرد نفوذ می‌کند. بزرگترین اساتید اک در نظام باستانی وایراگی که توانسته‌اند دنیا را متحول سازند کسانی بوده‌اند که شخصیت آنها توسط مرتبه رهایی ( از خود ) سوگماد تحت نفوذ قرار گرفته است.

کسانی که به این مرتبه رهایی از خود رسیده‌اند می‌آموزند که مرگ بدون گزند است. مرگ تنها یک انتقال از یک کالبد به کالبد دیگر است و انسان آگاهی خود را به مرتبه روح انتقال می‌دهد. فرد به‌عنوان شاگرد اک می‌داند که تا زمانی که او از ماهانتا استاد اک در قید حیات پیروی می‌کند هیچ مانعی نمی‌تواند سر راه او قرار بگیرد. همان نگاه سریع کوتاهی که او از طریق ماهانتا به بهشت می‌اندازد ترس از مرگ را می‌زداید. او با اشتیاق از دروازه مرگ به خاطر اک عبور می‌کند تا در جهانهای بهشتی سکونت گزیند. انسانهایی نیز بوده‌اند که فقط به‌خاطر نگاه سریع و کوتاهی به بهشت زندگی خود را فدا کرده‌اند و مرده‌اند. برای بدست آوردن برخی از اهداف مذهبی انسانها خود را قربانی ساخته‌اند و حتی به‌خاطر اهدافی که ارزش آن را نداشته است. ولی در اک اگر انسانی زندگی خود را فدا سازد و به‌خاطر آن بمیرد پس او شایسته توجه ماهانتا خواهد بود و در حوضه عمل خودش رستگاری خواهد یافت.

اک همیشه مانند یک چراغ دریایی برای تمامی کسانی بوده است که در یک نبرد نابرابر بین طبیعت و موجودات تابع آن جنگیده‌اند. بسیاری در این راه کشته شده‌اند زیرا تلاش‌های آنان در معرض تدوین و تقدیس تصویری از بهشت رفته رفته خاموش گشته است. ولی تنها زمانی موفق می‌شوند که به‌طور فردی به این ادراک دست یابند که آن آزادی که در جستجوی می‌باشند همین حقیقت و همین بهشت بوده است. ماهانتا استاد اک در قید حیات تنها کسی است که آینده این دنیا را می‌داند و در صورتی که تصمیم بگیرد می‌تواند آن را تغییر دهد. او می‌داند که تمامی پیروان و تمامی شاگردان چلاهای اک باید در برقراری صلح هنگامی که هرج و مرج زیاد می‌شود شرکت کنند. او مایل است به هر یک تعلیم دهد تا مجرای برای اک باشند و از طریق هر مجرای ابزار اک باعث تغییر تمامی محیط‌های زیست از حالت اغتشاش به سمت صلح شود. این روشی است که در جهانهای پایین وجود دارد زیرا ماهانتا در همه جا روح ها را متحول می‌سازد تا آنها به کمال معنوی دست یابند. اینگونه است که آنها مجرای برای آرامش سوگماد می‌گردند.

چنین نوشته شده که اگر یک چلا نتواند درون خود صلح و آسایش داشته باشد نمی‌تواند برای دیگران نیز فضای آرامش مهیا سازد. راز آرامش فقط در درون فرد یافت می‌شود و او باید مرتبه رهایی از خود را برای دیگران منتشر سازد تا بتواند مراتب صلح و آرامش را برقرار سازد البته در صورتی که آنها آمادگی داشته باشند و خواستار پذیرش به این خصوصیات

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»



خداگونه در درون خود باشند. هر محیط زیستی درون خود منحصر به فرد است و هر چلایی که خواستار برقراری صلح در سرحدات خود است باید بدین گونه عمل کند. راز سخن گفتن صرفاً استفاده از کلمات و فرضیات نیست و مربوط به عنصر صلح و آرامش است. اما سخن گفتن اصل تمامی متجلیات ذهنی و ارتباطات می‌باشد. ولی گاهی اوقات نیز سخنوری به تنهایی می‌تواند حاوی عناصر صلح باشد. ولی گاهی اوقات نیز سخنوری به تنهایی می‌تواند حاوی عناصر صلح باشد. کسانی که در مرتبه‌های از خود به‌سر می‌برند خیلی با آرامش و با دقت صحبت می‌کنند و کلماتی را که می‌خواهند به دیگران بدهند انتخاب می‌کنند.

راز سخن گفتن، دیدن و شنیدن در جهان فیزیکی البته بسیار عجیب است. عناصر سیاه و تیره کل چلا را منحرف می‌سازد، زیرا هنگامی که شما اصوات جدیدی در صدای فرد دیگری می‌شنوید برای شما عجیب به‌نظر نمی‌رسد. اینها ایما و اشاراتی هستند که مطابق با طبیعت آن فرد نمی‌باشند و فرد مقابل احساس می‌کند که چیزی که گفته شده است واقعیت ندارد. این همیشه مربوط به عملیات موجوداتی می‌شود که تحت رهبری کل نیرانجان هستند و سعی دارند چلا را تحت کنترل کل در بیاورند.

فرد می‌تواند تصاویری یا اشیایی ببیند و همچنین نیم‌نگاهی به این موجودات از طریق لبه دید عادی خود یعنی از گوشه چشم‌ها بیاندازد. آنها به مرز افق نظر او وارد می‌شوند ولی هیچ‌گاه در کادر کامل تصویر او وارد نمی‌شوند فقط می‌خواهند که فرد بداند که آنها حضور دارند و اینها موجوداتی هستند که برای موجودیت فرد خطرناکند و این حوادث در صورتی رخ می‌دهد که فرد از وفاداری اطاعت خود به ماهانتا استاد اک در قید حیات سهل انگاری کند. او همچنین گاهی اوقات صدای این موجودات را از گوش سمت چپ خود می‌تواند بشنود که با او صحبت می‌کنند و به او می‌گویند که تعالیم خاصی را از جانب ماهانتا پیروی کند. ولی اینها کاذب می‌باشد زیرا ماهانتا فقط از طریق مجراهای درونی صحبت می‌کند و هیچ‌گاه به شکل بیرونی با چلا صحبت نمی‌کند مگر در کالبد فیزیکی و یا از طریق نامه‌های رسمی. اگر او تعلیماتی بدهد اغلب در مجراهای درونی خواهد بود و یا به‌صورت کلام مکتوب. گاهی اوقات در صورتی که ماهانتا برای چلاهای خود نامه فرستاده باشد این موجودات حتی تلاش می‌کنند که کلمات محدود در آن نامه‌ها یا تعلیمات شخصی را تغییر دهند. البته چنین کاری به ندرت رخ می‌دهد ولی این موجودات کل نیرانجان همیشه به دنبال فرصت‌هایی هستند که به چلا صدمه بزنند تا او را از مسیر اک منحرف سازند و این کارها را بنابر بی‌اعتباری و بدنامی خود می‌کنند. آنها همیشه وعده‌های بسیار بزرگتری به چلا می‌دهند تا او را بفریبند که از مسیر اک خارج شود.

آنها از زبان پیامبران دروغین و اساتید کاذب صحبت می‌کنند. آنها موانع و طرح‌هایی را وارد اذهان و جسم‌های چلاها می‌سازند. آنها در نقشه‌ها مداخله می‌کنند و صدای خود را بالا می‌برند تا تمام کسانی که حرف حقیقت می‌زنند از اک بیرون رانده شوند آنها به‌طور دروغین خود را به‌نام معلمین و اساتید اکنکار معرفی می‌کنند و از آدم‌هایی که بسیار ساده، تسلیم‌پذیر و بی‌تزویر هستند و آماده‌اند گوش فرا دهند به صدای معلمین و اساتید دروغین که ادعا می‌کنند که مشغول به تعلیم اکنکار می‌باشند، استفاده می‌کنند. این موجودات، این پیامبران و اساتید دروغین که ادعا می‌کنند اساتید اک هستند و در اعتقادات دیگری با القاب اساتید معنوی تعلیم می‌دهند صراحتاً همکاران کل نیرانجان می‌باشند. آنها در جهانهای روانی به‌سر می‌برند و نمی‌توانند آزادی معنوی به روح اعطا کنند با این حال ادعا می‌کنند آثار آنها دارای ارزش بالایی است و این بزرگترین مأموریت می‌باشد. آثار اک بسیار در این دنیا قوی هستند و ماهانتا استاد اک در قید حیات که مرکب و مجرای برای اک است قوی‌ترین موجودی است که در جهان فیزیکی و سیارات و همچنین مناطق جهانهای خداوند به‌سر می‌برد.

اک طنابی است که به ظاهر بسیار نامرئی است اما بشدت قوی و محکم و ناگسستنی است که قادر است تمامی موجودات ساکن تمامی جهانهای خداوند و تمامی عوالم چه از لحاظ زمان و چه از لحاظ ابدیت را به یکدیگر متصل کند. جهش بسیار عظیمی که انسان از طریق پیشرفت در آگاهی‌اش به کمک اک در زمانهای پیش از تاریخ انجام داده از فرصت‌هایی بوده که اک به نژاد انسان داده است و قدم‌های بزرگ دیگر انسان به درون آگاهی فراتر، فرصت‌های دیگری است که از اک که با متجلی ساختن خود در این جهان بدست می‌آید و در نتیجه تأثیر این تجلی دوباره این است که انسان یک پیشرفت معنوی عظیم‌تری توسط این قدم دوم خود خواهد برداشت و این قدم اول او که جنبه مادی نیز داشته بزرگتر خواهد بود.

« لازم به توضیح است که پراترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

بنابراین کسانی که ادعا می‌کنند استاد هستند تجربه تسلیم بودن و یا پس گرفتن ادعاهای خود را نداشته‌اند. کسانی که پیروان اساتید دروغین هستند، هنگام مرگ خود را در مقابل مایا خداوندگار مرگ خواهند دید که به شکل دادگاهی است برای ارواح غیر واصل که از مقابل آن خواهند گذشت. اگر آن پیامبران دروغین و اساتید فوق ادعا کنند که وصل می‌دهند در واقع محصول کل را درو کرده‌اند و معلوم می‌شود که رشد فیزیکی و معنوی خود را تنزل داده‌اند.

و کسانی که به مراتب وصل بالاتر رسیده‌اند مانند مهدیس‌ها طبیعتاً اعضای حلقه درونی ماهانتا خواهند بود و مهدیس باید از خود ابتکار، زنگی و وفاداری توأم با احساسات بسیار شدید به اک نشان بدهد در غیر این صورت شایسته چنین مرتبه‌ای از زندگی نخواهد بود.

مهدیس‌ها باید نسبت به اک صادق باشند و سپس به آنها عمیق‌ترین آثار شگفت‌انگیز اک تعلیم داده می‌شود. برای نمونه روش عملی ترک این مرتبه از آگاهی فیزیکی و همچنین روش‌های دریافتن تخصصهایی در اک به آنها آموخته می‌شود ولی هنگامی که چلا عضو یک حلقه درونی گردد هیچ‌گاه نمی‌تواند استعفا بدهد. وای برکسی که چنین کاری کند زیرا کسانی که به چنین مراتب رفیع رسیده‌اند شاهد عواقب آن معدودی بوده‌اند که چنین عملی را انجام داده‌اند. آنها متوجه گشته‌اند که این ترک معنوی بلافاصله سلامت زندگی مادی، زندگی معنوی آنها را متأثر می‌سازد و مرگ فوراً و سریع به سراغ آنها می‌آید.

این اعضای حلقه درونی اطاعت کامل از ماهانتا خواهند داشت و هر یک باید خواستار ایستادگی در کنار اک تاپای جان و با وجود خشونت، شکنجه، فقر، ناخوشی‌ها، انهدام‌ها باشند و اگر مهدیس موفق شود برای او خوشحالی، نور و عظمت در شخصیت می‌آورد او درخشیدن خواهد گرفت و به او پاداش داده خواهد شد تا جایی که او در قلمرو بزرگترین خواهد بود و در چشمان ماهانتا موفق‌ترین و همیشه در سمت راست استاد در قید حیات در جهانهای آسمانی خواهد نشست.

هر تجربه معنوی جدیدی مانند هر موقعیت جدیدی در زندگی ادراک چلا را گسترده‌تر می‌سازد و برای او یک استیخاله لطیف و ظریفی به بار می‌آورد. بنابراین طبیعت معنوی شاگردان ماهانتا به‌طور مداوم تغییر می‌کند نه تنها موقعیت‌های زندگی. زیرا این قانون تمام حیات است که یا پیشرفت کند و یا تنزل یابد. بلکه حتی اگر که اطاعت کامل بنا براراده اک داشته باشد و همچنین برای شخص اصلی که برای رسیدن به اکشار یعنی مرحله آگاهی فناپذیر اقدام کند مشکلی وجود نخواهد داشت.

آدمی به قدری مشغول سپردن ایمان خود به برخی مذاهب متعصب و یا استفاده از علم جهت کشف آنچه که قرار است باور کند، می‌باشد که در نتیجه اک را نیاموخته است و نمی‌داند که اک قوی‌تر از هر نیرویی در تمامی جهانهای خداوند عمل می‌کند. این نیرو تکان‌دهنده تمام چیزها است و نیرویی است که می‌تواند خلق کند یا نابود سازد هر عالمی را هر موجودی را هر شکل زنده‌ای را و هر چیزی را که سوگماد و مرکب او ماهانتا اراده کند. بنابراین ماهانتا قوی‌ترین موجود در جهانهای سوگماد است و با اشاره انگشت خود می‌تواند ملت‌ها و یا هر گونه شکل زنده‌ای را بیافریند و یا از بین ببرد. ولی در نهایت ماهانتا خواستار خلق کردن است تا نابود کردن. این اراده سوگماد است که کل وجود داشته باشد بنابراین ماهانتا هیچ کاری در جهت روش‌های شیطانی این خداوندگار جهانهای پایین انجام نمی‌دهد. در آسمان‌ها اینگونه نوشته شده است که کل فقط خدمتگزار ماهانتا و خداوند متعال است. و هرآنچه را که انجام می‌دهد فقط بنا بر نقشه‌هایی است که در تقدیر کتاب‌های زندگی انجام می‌شود. هرگونه رنجی که بنابر تحریکات کل نیرانجان بر شخصیت ماهانتا وارد شود توسط استاد اک در قید حیات اجازه داده شده است زیرا این اراده سوگماد است که به انسان نمونه‌ای از آنچه که او باید در جهت رسیدن به کمال معنوی انجام دهد، ارائه داده شود.

ماهانتا خود را نثار خداوند متعال می‌سازد و اجازه می‌دهد کالبد فیزیکی‌اش رنج بکشد و خون خود را فدا می‌سازد و همچنین در پایان کالبد فیزیکی خود را فدا می‌سازد تا به انسان ثابت کند که در آن سوی گور حیات ادامه خواهد یافت. او اثبات می‌کند اک برترین تمامی نیروها در جهان‌ها است و سوگماد قادر متعال است و تعالیمی که توسط کلام انتقال می‌دهد چه گفته شود و یا نوشته شوند صرفاً سایه‌ای از آنچه می‌باشند که توسط حضور و شخصیت و نمونه زنده خود به دنیا ارائه می‌دهد. او آثار اک را برای چلای خود بدون صحبت کردن یا نوشتن و یا بسیاری از رفتارهای فیزیکی و اشارات خود آشکار می‌سازد. یک لمس، یک لبخند، یک در آغوش کشیدن، یک دست دادن یا یک بوسه به روی

« لازم به توضیح است که پرائنترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

گونه می‌تواند برای یک انسان تحولی معنوی را به همراه باشد. هوشیاری او را سرعت می‌بخشد و به انرژی‌ها و حیات او می‌افزاید و همچنین تصاویر جدیدی در تمامی زمینه‌ها به او ارائه می‌دهد. مجموعه تاریخ تمدن غربی‌ها، از جمله آن ملت‌هایی که پذیرای مذاهب رسمی و متعصب بوده‌اند، بر اساس این اندیشه مذهبی که انسان گناهکار است بنا شده است. هیچ مذهب و فرهنگی نمی‌تواند با این اندیشه مقابله کند که انسان در گناه متولد شده است و هیچ‌گاه رهایی از آن نمی‌یابد مگر اینکه رستگاری بدست آورد و آن ناجی بشریت را بپذیرد.

این اندیشه بر اساس یک وعده دروغین بنا شده و انسان امروزه می‌فهمد که واقعیت ندارد و بنابراین او خود را درگیر اندیشه‌های جدید و نیروهای متفاوتی می‌بیند که همیشه ریشه در تصورات و فرضیاتی دارند که دور و اطراف او را گرفته‌اند و توأم با کلمات درهم و برهم یک سری ناطقین و مفاهیم نوشته شده می‌باشند ولی اندیشه متولد شدن انسان در گناه یکی از قدیمی‌ترین دامهای کل نیرانجان می‌باشد که از آن در جهت نگه‌داشتن روح در جهالت و نقشه اصلی‌اش استفاده می‌کند. این که روح مدت‌زمان مشخصی را در این دنیا معطل می‌شود و سپس جهت ترک این دنیا و ورود به قلمرو آسمانی و همکار خداوند شدن خالص می‌گردد.

دیگر کاملاً ثابت شده است که هدف از اندیشه‌های مذهبی در گناهکار دانستن انسان اندیشه‌ای بسیار کهنه می‌باشد. اینکه روح و نه انسان تکیه بر سطوحی از امور مربوط به خودش دارد که اساس آن تشخیص آزادی حقیقی او در دریافت مراتب وصل از ماهانتا استاد اک در قید حیات می‌باشد. تا این زمان درگیری‌ها و ماجراهای روح ادامه خواهد داشت بدون اینکه فرد تصویری از زندگی خودش به روی زمین داشته باشد و این ماجرا همیشه به همراه همان الگوی گناه که معمولاً توسط اعتقادات نسبی مربوط به فرد در مسیر معنوی زندگی زمینی که او از آن پیروی می‌کرده ادامه خواهد یافت.

میزان ارتعاشات کالبد فرد بسیار حائز اهمیت است. اغلب مشکل سلامتی فرد این است که ارتعاشات او بسیار کند و یا بسیار تند می‌باشد. استاد اک در قید حیات می‌تواند این ارتعاشات را بنا بر هر مطابقی که لازم باشد برانگیزد و یا کند سازد. علت اینکه بسیاری از آدم‌ها رنج می‌کشند و نمی‌توانند کمکی دریافت کنند این است که رهبر آنها چیزی در مورد هماهنگی این ارتعاشات با شخصی که درخواست درمانگری می‌کند نمی‌داند.

درمانگری فرد اساساً به پاسخی که او به استاد اک در قید حیات می‌دهد بستگی دارد و این پاسخ در ارتباط با ارتعاشاتی که در زمینه درخواست فرد بوده می‌باشد. ایمان او باید بسیار قوی باشد در غیر این صورت این درمانگری رخ نمی‌دهد. گفته شده اگر فردی باور کند که موردی غیرممکن است، افسردگی او باعث می‌شود که چنین شود ولی اگر او در افکار خود مستحکم باشد و در قلب خود به استاد اک ایمان داشته باشد از تمامی مشکلات عبور خواهد کرد.

تشخیص درست بنابراین توسط ماهانتا استاد اک در قید حیات نشان داده می‌شود تا یک نمونه‌ای باشد برای کسانی که از او پیروی می‌کنند. او سعی می‌کند به هر فردی به طور شخصی نشان دهد که چه چیزی برای او خوب می‌باشد. روشن ضمیری هیچ‌گاه به کسی که اهمیتی به آن نمی‌دهد تحمیل نمی‌شود فقط به کسانی داده می‌شود که تشنه آگاهی بالاتر هستند و در زمان مناسب و مکان مناسب به او داده می‌شود.

تحول معنوی در چیزهای بسیار کوچک زندگی یافت می‌شود. امور معین و غم‌انگیزی که معمولاً توجه انسان را جلب می‌کنند از نوع کل می‌باشند زیرا طبیعت کل این است که توجه انسان را وادار می‌سازد تا به چیزهایی که غم‌انگیزند مانند جنگ و سیاست توجه کند ولی در حوادث بسیار کوچک مانند نیکی‌هایی که روزانه انجام می‌گیرد، یا مهربان بودن با یک بچه، به نرمی صحبت کردن با کسانی که می‌توانند صدمه بزنند و یا ایشار کردن خود برای کسانی که ضروریات زندگی را ندارند، در اینها است که تحولات معنوی یافت می‌شود.

حقیقت را نمی‌توان به عنوان یک کشف فردی ثابت قلمداد کرد بلکه امری است که باید در جهت حفظ ارزش و مفهوم و محتوی آن به طور مداوم مجدداً شکل گرفته و استحالته یابد. این همان قانون رشد معنوی است که ضرورت تجربه حقیقت در اشکال جدید به دست می‌آید و همچنین توسعه انتشار روش‌هایی که از طریق آن روح می‌تواند آگاهی و تجربه و حقیقت به دست آورد.

اگر فرد مستقل، تمرینات معنوی اک را انجام دهد متوجه می‌شود که این توسعه رشد معنوی تکرار می‌شود و در درون او تجربه می‌شود. این تنها بدین معنا نیست که فرد یک ارتباط بین گذشته، حال و آینده دارد بلکه گذشته او تجدید حیات می‌شود و حال او دوباره در

« لازم به توضیح است که پیرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

تجربیاتش جان می‌گیرد همچنین خود را به یک جریان خلاق در آینده انتقال دهد. با این روش تاریخ برای فرد مجدداً در لحظه حاضر و زندگی‌اش شکل می‌گیرد و مبدل به بخشی از موجودیت خودش می‌شود. این صرفاً هدفی برای آموزش گرفتن یا رها شدن از یک اشتباه در گذشته نیست. اشتباهی که آفریننده الگوهای گناه و کارماهای سنگین می‌باشد، بلکه با کمک ماهانتا استاد اک در قید حیات علت‌های اصلی به‌صورت الگوی حیاتی و صوت استحاله یافته و برای فرد صورت می‌یابند.

یک فرد صرفاً از گذشته خود به درون حال حاضر رشد می‌کند بدون اینکه لازم باشد مشکلات گذشته خود را مرور کند که در واقع بخشی از بدهی کارمیک او به زندگی می‌باشد. او متوجه می‌شود که به کمک ماهانتا خیلی ساده‌تر می‌تواند از موقعیت‌های حاضر، دیدگاه‌هایی که در زندگی دارد آگاه شود و می‌تواند آینده خود را از نو بنا سازد. انسان نمی‌تواند گذشته خود و یا طبیعت انسان‌های تاریخی که زندگی را برای سالیان سال اشغال کرده‌اند را ادراک کند، زیرا او نمی‌تواند موانع زبان و تکلم و رفتارها و فرهنگ و همچنین عادات کسانی را که در زندگی‌های گذشته می‌زیسته‌اند را ادراک کند و به همین دلیل است که در دریافت شاخص‌های بدهی کارمیک خود شکست می‌خورد. او ممکن است قادر به دیدن و ادراک آنچه که به زندگی‌های گذشته‌اش مربوط بوده‌اند باشد ولی نمی‌تواند به دلیل نداشتن دانش اینکه چگونه آن مردم خاص صحبت می‌کردند، زندگی می‌کردند، عمل می‌کردند و وظایف خود را نسبت به موقعیت‌های اجتماعی خود اجرا می‌کردند پیشرفتی کند.

اگرچه ذات حیاتی انکار را نمی‌توان در قلمروهای فکری مجرد یا در تعصباتی که نتیجه افکار باستانی و یا در سخنان و فرهنگ و عادات مردمان کهن است، پیدا کرد. فقط در تحولات روح در فضا و زمان و جهانهای بهشتی و در گسترده‌گی حرکت روح و پیشرفت آن و در تأثیر آن در زندگی در تمامی منظرگاه‌هایش و در کلیتش یافت می‌شود.

ممکن است گفته شود اک اثری از زندگی است که به‌طور برابر بر همه کسانی که آرزو دارند به رهایی برسند ظاهر می‌شود و همچنین برای کسانی که آرزو دارند که هم برای آزادی فردی و هم برای آزادی دیگران تلاش کنند. اک رنج کشیدن را مبدل به بطالت و بیهودگی نمی‌کند. اگرچه رنج کشیدن ضرورتی است که کاملاً شناسایی شده و فرد باید از آن عبور کند تا بتواند خالص شده و به جهانهای آسمانی برسد. هر نوع فداکاری که شخصی برای دیگری می‌کند بیهوده نیست. حتی اگر کسی آن را متوجه نشود یا توسط کسانی که از آن نفعی می‌برند مورد سوء استفاده قرار بگیرد. هر نوع فداکاری، یک عمل آزادمنشانه انکار نفس و پیروزی بر خود است.

هر چقدر که انسان بیشتر منیت خود را از دست بدهد و دیوارهایی را که بر اساس منیت خود آفریده است فرو بریزد آن درخشش وجودش بیشتر خواهد بود و آن نیروی اغنا کننده زندگی‌اش نیز قوی‌تر می‌شود و این حاصل نمی‌شود مگر از طریق اعمال خیرخواهانه و نه به وسیله کلمات و سخن رانی‌های مذهبی. کسانی که خود را از انجام کارهای زندگی به دور می‌سازند فرصت‌های فداکاری و ایثارگری و چشم‌پوشی از متعلقات خود و فرصت‌های انکار نفس خود را از دست خواهند داد زیرا با گذشتن از آنچه که برای خود عزیز یا به نظرش خوشایند می‌رسد فرصت خدمت به دیگران را نیز از دست می‌دهد. کمک کردن به خود در راستای کمک کردن به دیگران صورت می‌گیرد زیرا فرد نمی‌تواند یکی را بدون دیگری انجام دهد. هیچ کس نباید اعمال خوب خود را بر دیگران بنا بر احساس برتری معنوی تحمیل کند بلکه باید به‌طور خود به خود و طبیعی از یک نوع رهایی از نفس خود که سرچشمه در قلب او دارد برخوردار باشد.

ماهانتا استاد اک در قید حیات همیشه چلاها و واصلین خود را آزمون می‌کند. یک نگاه، یک لمس کردن، یک درخواست، یک فرمان، معمولاً آزمون‌های او می‌باشند.

او همیشه در حال نگرستن و جستجو برای این است که چه کسی وفادار است. چه کسی درون خود را به بطالت پرورش می‌دهد. چه کسی فقط او را به خاطر خواسته‌هایش جستجو می‌کند. او می‌جوید تا ببیند چه کسی در مورد ارتباط خود با استاد و آزمون‌هایی که او بر سر راه خود قرار می‌دهد، سکوت را رعایت می‌کند. کسانی که در مورد ارتباط خود با استاد اک در قید حیات شکایت می‌کنند و در مورد آنچه که پشت درهای بسته بین آنها رخ می‌دهد صحبت می‌کنند شایسته اعتماد و ایمانی که او در آنها بنهد نخواهند بود. اگر ماهانتا به‌طور محرمانه با یک چلابی سخنی بگوید یا از طریق انجام عملی چیزی بگوید و به او اطمینان کرده تا اسراری را در اختیار چلا بگذارد، چلا هرگز نباید آن سخنان و یا اعمال را برای دیگران باز گو کند. اگر فردی چنین اسراری را فاش سازد یا خیانت به اعتمادی که استاد اک در قید حیات به او داشته روا دارد قطعاً در او توفقی رخ خواهد داد.

« لازم به توضیح است که پراترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

یک جوینده حقیقی باید بداند ماهانتا استاد اک در قید حیات چه کسی است و سپس به این گوری عالی مقام مراجعه کند. هر کسی که می‌خواهد باشد، او باید ادراک کند که ستایش استاد اک در قید حیات در راستای ستایش اک و سوگماد می‌باشد. او باید عشق و ایثار کامل نسبت به استاد نشان دهد. آنگاه است که به هدف روشن ضمیری‌اش خواهد رسید و استاد اک برکات و فرصت‌هایی را برای ورود او به جهان‌های آسمانی فراهم می‌آورد.

**تیندورساکی** گفته است: « درون ماهانتا معبد واقعی سوگماد قرار دارد و کسی که جستجو می‌کند تا در مقابل این حقیقت الهی تعظیم کند باید در مقابل ماهانتا تعظیم کند. سوگماد به آن فرد فروتن گفته است که سوگماد در یک مکان خاص چه روی زمین چه در جهان‌های آسمانی زندگی نمی‌کند بلکه سوگماد در قلب ایثارگران به سوگماد زندگی می‌کند و شما مرا جستجو می‌کنید، مرا تمنا کنید.»

بنابراین شایسته است که هر جوینده واقعی برای استاد اک در قید حیات زمان خودش جستجو کند تعالیم را از او بیاموزد و عشق و احترام نسبت به او نشان دهد. در کتاب‌های آسمانی نوشته شده است که هر چلای اک که خواستار دیدن سوگماد است و خواستار عشق اوست باید خدمت و عشق به اکیست‌ها را داشته باشد. خدمت او همین خواهد بود. او خوشحال خواهد بود تا همراهشان باشد و به آنها عشق و خدمت نثار کند. سوگماد گفته است: سوگماد زندگی می‌کند نه در آسمان نه در بالا و نه در زمین و نه در پایین و نه در هیچ بهشتی بلکه سوگماد زندگی می‌کند در قلب ایثارگران آن که به سوگماد عشق می‌ورزد. شکل انسانی ماهانتا استاد اک در قید حیات فقط یک تجلی خارجی است. شکل واقعی او با سوگماد یکی است زیرا او همیشه از برکت حقیقت الهی لذت می‌برد. یک جوینده حقیقی تا زمانی که نتواند شکل قادر متعال را در درون خود تشخیص دهد باید در شکل انسانی ماهانتا مراقبه کند. به گونه‌ای که او خود سوگماد است و خویش حقیقی را بدین شکل باور کند و بدان عشق ورزد. برخی باور دارند که دست نوشته‌ها بالاترین چیزهایی هستند که می‌توانند از ماهانتا دریافت کنند ولی این حقیقت ندارد. اسرار تعالیم معنوی که فقط توسط ماهانتا می‌توانند شناسایی شوند نمی‌توانند به صورت مکتوب درآورده شوند و یا در هیچ دست نوشته‌ای به‌طور واضح ذکر نشده‌اند. فقط شما می‌توانید اشارات مبهمی در این جا و آنجا پیدا کنید. اینها فقط مانند شواهدی در این دست نوشته‌ها می‌باشند اسرار کامل فقط می‌توانند توسط ماهانتا معین شوند. مطالعه کتاب‌ها فقط یک دانش منطقی و روشنفکری را در درون انسان معین می‌کند. کتاب‌ها نمی‌توانند مسیری را برای دیدن سوگماد نشان دهند بلکه فقط کمکی جهت ادراک دانشجو هستند زیرا آنها نشان می‌دهند چه چیزی اخلاقاً درست است و یا غلط. چلایی که صادق است از آنچه که درست است پیروی خواهد کرد و به مرحله اکشار خواهد رسید. ریشه‌های شهوت، خشم، طمع، وابستگی، بطالت در ذهن فرد می‌باشند. آنها می‌توانند فقط با ایثار نسبت به ماهانتا استاد اک در قید حیات نابود شوند و اینکه چه میزانی عشق برای او نثار کرده‌ایم. هنگامی که عشق کافی در درون فرد برای او گردآوری شده باشد چلا به هدف خود خواهد رسید.

کسانی که مجموع زندگی خود را در وابستگی به این دنیا تلف می‌کنند، هنگام مرگ تنها خواهند بود. آنها تا کنار گور خود توسط خانواده‌های خود همراهی می‌شوند و در آن طرف مرگ تنها خواهند بود. آدم‌ها غالباً هنگامی که تنها هستند آزرده می‌شوند حتی در این دنیا هنگام مرگ این تنهایی بسیار تشدید می‌شود. خانواده فرد تا در این دنیا هست ممکن است همراه او به مدت طولانی باشند ولی فقط ماهانتا می‌تواند در هنگام مرگ دنبال او باشد. حتی هدف زندگی کردن در کالبد فقط زمانی می‌تواند به رضایت کامل برسد که فرد کمک و همراهی ماهانتا را داشته باشد. اگر که همراهی ماهانتا را داشته باشد رنجی در زمان مرگ نخواهد داشت. اگر فرد نتواند در شکل بیرونی ماهانتا را همراه خود داشته باشد همیشه باید استاد را در افکار و قلب خود در همیشه احوال نگاه دارد.

یک فرد می‌تواند در تمامی زمینه‌های مذهبی دارای دانش بالایی باشد ولی اگر عشق برای اک نداشته باشد هیچ ارزشی برای او نخواهد داشت همچنین برای چلایی که ماهانتا را ستایش می‌کند نیز چنین است. اگر عشق واقعی نسبت به او نداشته باشد، ارزش ندارد تا زمانی که عشقی برای اک وجود ندارد هیچ‌گونه تحول معنوی رخ نخواهد داد. کسانی که هیچ‌گاه به اک فکر نمی‌کنند مگر در زمان‌هایی که بدان احتیاج دارند هیچ‌گاه دچار پیشرفت معنوی نخواهند شد ولی کسی که عشق عمیقی برای ماهانتا دارد عشق و تحول معنوی در درون او بسیار عظیم خواهد بود.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

شاگرد همیشه باید به دلیل معنویت خود نسبت به این دنیا بی‌توجه باشد و فقط باید همانگونه که اک فرمان می‌دهد عمل کند. استدلال و منطق او نباید بر زندگی معنوی‌اش سایه افکند. تا زمانی که خود را فردی متعلق به این دنیا بیندارد و همچنین خود را انسانی دنیوی قلمداد کند در همین محدوده خواهد بود و پیشرفت معنوی او آهسته می‌شود. مانند جریان رودخانه‌ای که در یک کویر تابستانی گرم آهسته می‌گردد. اگر او به ماهانتا کاملاً ایمان بیاورد و تمرینات معنوی خود را ادامه دهد ایمان خود را روزانه در اک قوی‌تر سازد او یک شاگرد واقعی خواهد بود.

مایا که کل جهان را در آغوش خود نگه می‌دارد خود تحت کنترل ماهانتا می‌باشد. اگر کسی مایل است تا خود را از توهمات مایا جدا سازد باید برای کمک ماهانتا جستجو کند. او باید این را بدون در نظر گرفتن ستایش و نیایشات و یا امتناع از دنیا انجام دهد. فقط تنها این زمان است که می‌تواند یک پیرو حقیقی اک باشد. اگر که فقط در مورد موقعیت‌های خوش شاگرد اک می‌باشد ولی به محض اینکه چیزهای دنیوی او را مورد امتناع قرار می‌دهند اک را رها کنند - چیزهایی که درست برای تحولات معنوی او ضروری‌اند - او هیچ‌گاه نمی‌تواند یک واصل گردد. او فقط زمانی می‌تواند یک واصل حقیقی باشد که بخواهد و مایل باشد تمامی چیزهای این زندگی را رها سازد.

ریشه تمامی وابستگی‌های این دنیا در منیت است. هنگامی که انسان اصول اک را دریافت می‌کند تمامی اصول دریافت می‌شوند ولی اگر یکی و یا دوتا را از دست بدهد پس بنابراین تمامی آن اصول دریافت نشده‌اند. به همین طریق برای کسی که از شکوه ماهانتا لذت می‌برد در واقع ریسمان بطالت خود را به حرکت در می‌آورد و به آزادی از تمامی موانع و وابستگی‌های این دنیا دست می‌یابد. کسانی که بدون ماهانتا باشند، سرگردان‌اند. فقط کمی بهتر از آن اشکال حیاتی هستند. حدشان از انسان پایین‌تر است. این جمله برای کسانی گفته شده است که پیروان حقیقی اک هستند و نه برای انسان‌های دنیوی که به‌جای باور داشتن در آثار اک با آن مخالفت می‌کنند.

فقط از طریق کلمه است که روح به درون این اسارت پایین آمده است تا زمانی که ماهانتا استاد اک در قید حیات این کلمه را به چلا ندهد این روح قادر به بازگشت به منزلگاه حقیقی آسمانی‌اش نمی‌باشد. تنها وقتی می‌تواند به آن مناطق الهی از طریق سفر در مسیر اک و نام اسراری خداوند برسد که این کلمه توسط استاد اک در قید حیات به او گفته شود. هیچ فراری از این اسارت در جهان پایین دیگر وجود نخواهد داشت.

در ابتدا انجام آن چیزهایی که موجب فروتنی می‌شود اهمیت دارد. به غیر از همراهی ماهانتا استاد اک در قید حیات، جامعه مهدیس‌ها بهترین مکان جهت پرورش آن می‌باشد. کسانی که از روحانیون هستند و خواستار ثروت و شهرت‌اند و تمایلی به پرورش فروتنی ندارند، در عوض آنها می‌خواهند طمع، ناخوشایندی و بطالت به‌دست آورند. اگر شخصی مایل است تا فروتنی کسب کند او در ابتدا باید ماهانتا را جستجو کند. او نباید هیچ‌کس دیگری را بپذیرد.

ماهانتا معجزات برپا نمی‌کند. او همیشه بنا بر اراده سوگماد عمل می‌کند و تصرف چنین نیروهایی را به‌صورت یک راز نگه می‌دارد. اگر سوگماد اراده بکند او ممکن است نیروهای خود را به شکل معجزاتی نمایش دهد ولی فقط در لحظه‌ای خاص چنین می‌کند و نه در برابر تمامی جهانیان. هنگامی که او معجزاتی اجرا می‌کند بدین معنا است که به زودی قرار است دنیا را ترک کند و پیروان حقیقی اک را در اندوه گذارد. مردمان غیر صادق در جمعیت‌های زیادی دور و اطراف او گرد می‌آیند. کسانی که کنجکاو هستند تا فقط معجزات او را ببینند نه جستجوگران واقعی.

روح توسط دشمنانی که دوستان کل می‌باشند محاصره می‌شود. هیچ‌کس دوست او نیست حتی ذهن که همانند گربه‌ای است که به یک موش می‌نگرد و آن روح‌هایی که پیروان کل هستند و از فرامین او اطاعت می‌کنند رنج خواهند کشید. همه آنها تا زمانی که در قلمرو ذهن و ماده می‌باشند تابع خواهند بود. کسانی که از ماهانتا استاد اک در قید حیات پیروی می‌کنند از برکات آن لذت خواهند برد و حتی کل نیز از آنها می‌ترسد. بنابراین تبعیت از ماهانتا عملی با معرفت است زیرا او قادر است فرد را هم در این دنیا و هم در جهان بعدی نجات دهد.

پیروان ماهانتا هیچ رنجی در لحظات مرگ نخواهند داشت و اینها در این زمان دارای یک آرامش بسیار خواهند بود. آنها کاملاً از این مرحله آگاه خواهند بود و از کارهایشان با کمال آرامش جدا می‌شوند. ارتباط آنها با دنیا قطع می‌شود. ثمرات تمرینات معنوی که به چشم انسانی مخفی هستند. برای کسانی که شاگردان ماهانتا می‌باشند هنگامی که به لحظه مرگ در کالبد انسانی نزدیک می‌شوند در عظمت یاری رسان او متجلی می‌گردند.

« لازم به توضیح است که پранترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

ایمان لازمه پیشرفت معنوی است زیرا بدون آن پیشرفت معنوی غیر ممکن است و هیچ چیزی پیشروی نمی‌کند. به واسطه ایمان است که پیروانش می‌توانند از مرزهای مرگ با کمک ماهانتا استاد اک در قیدحیات عبور کنند و همچنین از مقابل **یاما** پادشاه مرگ بگذرند و در همان منطقه‌ای فرار بگیرند که در زندگی گذشته خود شایسته آن بوده‌اند.

## فصل یازدهم فرهنگ انکار

کسانی که پیرو تعالیم ماهانتا استاد اک در قید حیات هستند معمولاً یک جامعه درونی را تشکیل می‌دهند که در مناطق جهانهای بالاتر کاملاً شاخص است. اگرچه گروههایی نیز هستند که با یکدیگر زندگی می‌کنند و درون جوامع مربوطه به‌عنوان گروههای کوچکتری به‌سر می‌برند. با این‌حال می‌توان گفت که جامعه اک آن است که درون مجموعه جریان اصلی هر جامعه‌ای، هر ملتی و یا هر منطقه‌ای فراتر از این قلمرو وجود دارد. این در واقع مفهوم وجود یک فرهنگ در « فرهنگ » است زیرا اک به‌عنوان یک نیروی عمل‌کننده از فردیت و یا جمعیت خود استفاده می‌کند تا تغییراتی در محیط‌های زیستی متفاوت به‌وجود آورد. یک پیرو حقیقی اک توجهی به اصلاح ظاهر و خارجی ندارد. او به دنبال حقیقت است و چنین جستجویی تأثیرات استحال‌کننده‌ای در جامعه می‌گذارد بنابراین ماهانتا استاد اک در قید حیات به دنبال پیروان بیشتر نمی‌باشد همچنین اهمیتی به ایجاد تغییرات انقلابی نمی‌دهد و توجه و علاقمندی به اصلاحات سیاسی ندارد. با این حال هر کجا که می‌رود انقلاباتی رخ می‌دهد و همچنین تغییرات سیاسی به‌وجود می‌آیند. این کار اساساً از طریق مجراهای درونی انجام می‌شود و حتی یک بار نیز در زمینه اینکه تغییراتی باید بوجود بیایند سخنرانی نمی‌کند ولی اجازه می‌دهد تا اک از طریق او جریان یابد در نتیجه تحولات بزرگ معنوی برای انسانها رخ می‌دهد. اگر چلایی سرشار از معرفت باشد چنین تغییراتی برای همیشه برای او رخ می‌دهد و او آنها را می‌بیند در حالی‌که دیگران متوجه نمی‌شوند.

او هیچ‌گاه تردید نخواهد داشت زیرا ماهانتا همیشه حقیقت را به طریقی برای او آشکار می‌سازد به‌طوری‌که حتی ساده‌ترین انسانها آن را درک می‌کنند.

فرهنگ اک در واقع طریقت و تعلیمات اک می‌باشد و همیشه درون خود یگانه و منحصر به‌فرد است و هنگامی که اک چنین تأثیری را بر پیروان طریقت خود می‌گذارد آنها همه با یکدیگر متحد می‌شوند بدون اینکه اجباری به این کار داشته باشند زیرا آنها با یک زبان مشترک سخن می‌گویند و علت مشترکی در قلب‌های آنها وجود دارد. یکی از عوامل اصلی که اینها را به هم پیوند می‌دهد این است که به هدف خود در زمینه آثار معنوی انکار بدون خشونت دست می‌یابند. آنها متوجه می‌شوند که نیازی به خشونت نمی‌باشد زیرا اعمال خشونت‌بار، خشم و شکایت کردن واقعاً مربوط به کل می‌باشد. اینها جزو پنج شهوت ذهن و فرزند کل نیرانجان هستند و هیچ یک متعلق به چلاهای انکار نیستند.

جامعه اک بین‌المللی، بین سیاره‌ای، بین‌روانی، و بین‌المعنوی است. بدان معنا که این جامعه وجود دارد ولی اعضا و پیروان اک دارای یک ارتباط درونی با یکدیگر هستند که در مناطق مرئی آشکار نمی‌باشد. این جامعه در جهانهای خداوند تماماً منتشر شده است. برخی از این افراد ممکن است به‌صورت گروهی و برخی دیگر انفرادی زندگی کنند ولی مابین هریک و همگی آنها یک ارتباط درونی در جریان است که همه را وصل به یکدیگر نگه می‌دارد. این ارتباط دوطرفه است که اجازه می‌دهد آنها مکالمات درونی با یکدیگر داشته باشند. کسانی که به وصل حلقه پنجم رسیده‌اند مهدیس نامیده می‌شوند و اینها دارای یک پیوند عمیق معنوی هستند که یکی برای همه و همه برای دیگری عمل می‌کنند. آنها در یک پیوند عمیق معنوی نسبت به یکدیگر به سر می‌برند که متعلق به خودشان می‌باشد. به آنها برادران برگ می‌گویند که نسبت به آنچه که شناخته و دیده می‌شود، اگرچه دارای معنای بسیار عمیق‌تری است، اگرچه در شکل ظاهری تعداد آنها محدود است ولی هنگامی که فردی عضو این گروه کوچک با ارزش بشود، او دیگر هیچ‌گاه از جمع آنها خارج نمی‌شود و آنها را ترک نمی‌گوید و هدف او همیشه این است که به تمامی جهان

« لازم به توضیح است که پراکنشها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

کمک کند و پیش برود. او باید همیشه آماده خدمت به کسانی که از او کمتر خوششانس هستند، باشد.

جامعه اکیست‌ها آن جامعه‌ای است که واصلین آن را تشکیل می‌دهند و از طریق جمع‌ها سخنرانی‌ها و صحبت از راه مجراهای درونی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. این ارتباط درونی برای کسانی که روش‌های فرا روانشناسی و هم‌چنین تمرین کنندگان روش‌های روانی هستند و نیز کسانی که خود را پیرو علوم اسرار می‌نامند، به سختی قابل شناسایی است. روشی است که فقط برای کسانی که وصل شده‌اند و آن را قسمتی از تمرینات معنوی خود می‌دانند قابل شناسایی است.

علت شکست کسانی که دیسکورس‌های اکنکار را انتخاب می‌کنند اما نمی‌توانند سفر روح را تمرین کنند و یا ارتباط درونی با جوامع دیگر آسمانی داشته باشند به سادگی این است که آنها هیچ‌گونه انضباطی ندارند چرا که این انضباط برای تمامی کسانی که در خانواده اک هستند حائز اهمیت است. کسانی که تمرینات معنوی خود را همان‌گونه که در دیسکورس‌های مختلف آمده و در آثار اک نوشته شده تمرین می‌کنند به شکلی به نتایج خواهند رسید. کسانی که به جوهره حقیقی مابین حلقه‌های وصل دوم و پنجم دست یافته‌اند می‌دانند که این نتیجه توسط ذکر، ریاضت کشی و روزه‌های سکوت بدست نمی‌آید. هیچ‌کس تا به حال توسط چنین تمریناتی به اسرار اک دست نیافته است و یا ممکن است حتی خود را با چنین تمریناتی خسته سازد. تنها کسانی که وارد اک شده‌اند و به مراتب بالاتر روشن‌ضمیری از طریق ماهانتا استاد اک دست یافته‌اند قادر به ورود به جامعه آسمانی هستند. راز ورود به این جامعه مقدس از طریق فروتنی به ماهانتا استاد اک در قید حیات می‌باشد. هنگامی که فردی خود را تسلیم سازد و نسبت به ماهانتا فروتن باشد در واقع دریچه رو به جهانهای آسمانی را باز خواهد کرد. جایی که عاشقان ماهانتا استاد اک در قید حیات در آنجا سکونت دارند. بنابراین نکته قابل توجه در این مسیر سپردن خویش و ایثار برای اک می‌باشد. پس ضروری است برای کسانی که می‌خواهند به ماهانتا استاد اک در قید حیات دست یابند خود را در روح به او تسلیم سازند. گریختن از وسوسه برای هر کسی آسان نیست و بسیاری به اشتباه راهنمایی می‌شوند و قادر نیستند به جامعه اکیست‌ها در جهانهای آسمانی وارد شوند.

ولی اگر ماهانتا استاد اک در قید حیات را دریابند آنها به سادگی می‌توانند زندگی خود را در فضیلت به پشت سر گذارده درحالی که در جامعه خود به سر می‌برند. ولی اگر شخصی فقط یک فرد تحصیل کرده را به‌عنوان گورو بپذیرد و او را ستایش کند و یا پدیده‌های بت‌پرستانه دیگر را مورد توافق خود قرار دهند آنها فقط وقت خود را تلف کرده‌اند. نمی‌توانند از اسارت تولد و مرگ بگریزند. بنابراین پیدا کردن یک وای‌گورو، ماهانتا برای آنها ضروری است و تا چنین حادثه‌ای رخ ندهد، حتی اگر آنها در چنین جستجویی جان خود را از دست بدهند، از اسارت نجات نیافته مگر تا زمانی که خواست آنها این باشد که ماهانتا را به دست آورند. پس از این نیازی نیست نگران باشند زیرا همین خواست جریان پیدا کردن ماهانتا استاد اک در قید حیات خود به معنای ستایش سوگماد است و مسلماً سوگماد خود را برای تمامی شاگردان خود در زمان مربوطه در شکل ماهانتا استاد اک در قید حیات متجلی خواهد ساخت.

باعث تأسف است که در این زمان‌ها اغلب مردم به جای اعتقاد و باور داشتن آثار اک به دنبال تعالیم متعصب دیگر می‌روند که حتی شواهد آشکاری نیز جهت رضایت آنها ندارند. کل به‌قدری این جهان را زیرکانه طراحی کرده است که مردم به سادگی آنچه را که متناسب اهداف خودشان می‌باشد باور می‌دارند ولی آنها ماهانتا استاد اک در قید حیات را که سعی دارد حقیقت را به بهترین شکل معرفی کند باور ندارند و از او خواستار معجزات می‌باشند. این نشان می‌دهد که آنها قربانی‌های کل هستند و یا آنچه را که پیروان او بدون شواهدی باور دارند درحالی که از ماهانتا خواستار معجزه هستند.

جهالت به‌قدری در میان نژاد انسانی رایج است که بسیاری از مردم خواستار ملحق شدن به چنین نظام‌های اصطلاحاً مقدس هستند تا وقت و زندگی نداشته‌اند به هدر دهند. درحالی که به تحصیل کرده‌ای که هیچ‌گونه تجربه‌ای در زندگی نداشته‌اند به هدر دهند. درحالی که به جای ملحق شدن به چنین نظام‌هایی آنها باید در جستجوی استادی کامل، ماهانتا استاد اک در قید حیات باشند و اوقات خود را در خدمت به او سپری کنند. پیروان ماهانتا می‌آموزند که تجربیات معنوی و درونی اک را چگونه انجام دهند تا مبدل به عارفینی به معنای حقیقی کلمه شوند. دیگرانی که به راه‌های دیگر می‌روند وقت خود را هدر می‌دهند در حالی که با پیروی از ماهانتا می‌توانستند به منزلگاه حقیقی خود و جامعه معنوی **هوناردی** در جهان اتمالوک، منطقه پنجم روح، دست یابند.

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»



هیچ‌کس نمی‌تواند از چرخه تولد و مرگ توسط پیروی از اساتید و معلمین دروغین و یا حتی برهم که خداوندگار جهان ذهنی و بنیانگذار مذاهب رسمی در جهانهای پایین است، بگریزد. در عین حال او خود به تنهایی نمی‌تواند از چرخه تناسخات خارج شود. خصوصاً در زمانهای حاضر که اغلب معلمین دروغین صرفاً انسانهایی تحصیل کرده هستند، حقیقت دارد. آنها معلمین و یا اساتید حقیقی نیستند زیرا هیچ‌کس به استاد حقیقی دست نمی‌یابد مگر اینکه با ماهانتا استاد اک در قید حیات ملاقات کند. همگی در چرخه تناسخات قرار گرفته‌اند زیرا استاد اک در قید حیات تنها کسی است که می‌تواند مردم را از باقی ماندن در این چرخه نجات دهد و آنها را به سوی منزلگاه حقیقی هدایت کند. جامعه معنوی اکیست‌ها آن محلی است که قلوب تمام پیروان اک در آن سکوت دارد در اینجا است که آنها می‌توانند با یکدیگر از مسافت‌های بسیار طولانی ارتباط برقرار کنند و معرفت و عشق و نشاط برای یکدیگر به بار آورند. هیچ‌یک از پیروان، اساتید، معلمان، فرهنگ‌ها، علوم اسرار و یا گروه‌های مذهبی دیگر نمی‌توانند چنین کنند. این مزیت اکیست‌ها است تا بتوانند با ماهانتا استاد اک در قید حیات در شکل لطیفش ارتباط برقرار کنند و همچنین با یکدیگر در کالبد‌های لطیف خود ارتباط داشته باشند. این همان دفاع در مقابل کل است و آنچه‌ای است که عشق و ادراک بسیار زیادی برای هر یک از اکیست‌ها نسبت به ماهانتا استاد اک در قید حیات و اکیست‌های دیگر به وجود می‌آورد. کل نیرانجان شبکه خود را در این جهان گسترده است. کسانی که در اشکال مختلف ستایش و ایثارگری‌ها درگیر شده‌اند خود را ستایش‌گران خداوند متعال می‌پندارند و از پیروان خود ستایش‌هایی برای تقدیس خود دریافت می‌کنند ولی در طی آزمون‌هایی که مشخص شده است که بسیار از تعالیم حقیقی اکنکار دور می‌باشند آنها خود را در مکان‌های مقدس و روزه‌گیری‌ها و بت‌پرستی‌ها مشغول می‌سازند و بیشتر اوقات خود را در گفتن ذکر و برقراری آیین و مراسم سپری می‌کنند. این‌گونه ستایش فقط افزایش دهنده بهبودگی‌ها است. سوگماد از انجام چنین اعمالی راضی نمی‌شود و چنین افرادی نمی‌توانند کسی را از مرگ آزاد سازند. حتی توده‌های مردم را در چرخه‌های تولد و مرگ بیشتر نگاه خواهند داشت. اگر کسی می‌خواهد از این چرخه بگریزد باید خود را نسبت به ماهانتا استاد اک در قید حیات تسلیم سازد و از طریق او خدمت کند. هیچ راه گریز دیگری وجود ندارد. بسیاری از افراد دست نوشته‌های مقدس را به‌عنوان راهنما و معلم خود می‌پندارند ولی هیچ منفعتی از چنین اعتقاداتی نصیب‌شان نخواهد شد. هیچ دست‌نوشته و یا نوشته مقدسی نمی‌تواند کسی را به‌طور معنوی کمک کند. خدمت کردن به هرگونه دست‌نوشته مقدسی غیر ممکن است زیرا جامد و بی‌روح است و هیچ‌گونه کمکی در ذات خداوند ندارد. ایثار حقیقی تنها اجرا کردن فرمان حقیقی است که بیشتر نوشته‌ها ارائه می‌دهند آنهم تنها جستجوی استاد اک در قید حیات و تسلیم بودن به او و اجرای تعالیمش می‌باشد. کسانی که جایگزین کردن آثار نوشته شده‌ای را به‌جای ماهانتا استا اک در قید حیات باور دارند همانا مانند ستایش‌گران تصاویر هستند. این به‌خصوص در مورد کسانی که پیروان مذاهب متعصب و رسمی هستند صحت دارد. کسانی که در این راهها قدم بر می‌دارند خود به‌وجود آورنده اشتباه خود می‌باشند زیرا آنها معلم صادقی را نیافته‌اند که راهی را برای آنها به‌سوی ماهانتا استاد اک در قید حیات نشان دهد. بنابراین آنها در جهالت و خرافات هدایت می‌شوند و کسانی که به آنها تعلیم می‌دهند هیچ‌گاه خود را به استاد اک در قید حیات تسلیم نساخته‌اند بنابراین هیچ چیزی در مورد ذات حقیقی سوگماد نمی‌دانند و پیروان خود را به‌طور اشتباهی راهبری می‌کنند. کسانی که اصطلاحاً جزو مذاهب رسمی و علوم اسرار نامیده می‌شوند هیچ چیزی در مورد ماهانتا استاد اک در قید حیات نه می‌دانند و نه ادراک می‌کنند که چه موجودی می‌باشد آنها بردگان آئینی، کتب، دست‌نوشته‌ها و مراسم و رسومات هستند و پیروان خود را به بردگی وا می‌دارند. این هیچ‌گاه در جامعه معنوی اک اتفاق نمی‌افتد زیرا افراد با یکدیگر از طریق مجراهای درونی ارتباط برقرار می‌کنند و آزادی خالص دارند. این تنها ماهانتا استاد اک در قید حیات است که قادر به تعلیم آثار اک می‌باشد. یعنی مسیری که آزادی روح را به پیروان خود نشان می‌دهد. کسانی که حقیقت سوگماد را باور دارند و در جستجوی ماهانتا هستند خوش‌شانس هستند. مردم همیشه چشم به معجزات دارند و در انتظار نمایشی از نیروهای ماورا طبیعی هستند. به همین دلیل آنها شایستگی همراه شدن معنوی با استاد اک در قید حیات را ندارند چنین درخواست‌هایی در کالبد و ذهن کسانی که چنین می‌کنند ایجاد اختلال می‌کند، کسانی که ماهانتا و آن نام مقدس را متعالی می‌دانند. آمرزیده هستند.

« لازم به توضیح است که پراثرها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

انسان‌های دنیوی باور نمی‌کنند که یک جامعه معنوی متشکل از اکیست‌ها وجود دارد. آنها همه چیز را به شکل بیرونی نگاه می‌کنند. مانند لباس‌های خوب و غذاهای خوشمزه. ولی غذایی که برای چلا بهترین لذت را دارد همان کلام دیسکورس‌های ماهانتا استاد حق در قید حیات است. ایمان به ماهانتا همانا محافظت چلا و جویندگان حقیقی است. چلا به پدیده‌هایی که دنیا آنها را به دلیل غیر علمی و زیاده از حد رویاگونه بودنشان آنها را انکار می‌کند، عشق می‌ورزد.

راهب و معلمین دروغین دست نوشته‌های مقدس خود را برتر از اک می‌دانند. آنها در طلب معنوی خود همان اشتباه برتر را دچار شده‌اند. آنها بسیاری از اعضای خود را پیامبر می‌پندارند اگرچه فقط میزان کمی پیشرفت معنوی داشته‌اند. آنها در واقع نمی‌دانند حقیقت چیست و اهمیت زیادی هم به آن نمی‌دهند فقط علاقمندند که ردهای بسیار زیبا بر تن کنند و در میان پیروان خود فخر بفرروشند. این مردمان با شاگردان فروتن ماهانتا استاد اک در قید حیات برابر نیستند.

کسانی که فکر می‌کنند تحصیلات خوب به آنها یک پیشرفت معنوی بیشتری می‌دهد دچار توهم هستند. اگرچه آنها از این طریق به یک شغل خوب دست پیدا می‌کنند ولی اگر بخواهند دچار تحولات معنوی بشوند این تحصیلات ارزشی ندارند زیرا طبیعتاً افراد احتیاج به شغلی دارند و هر چلایی باید به روی پای خود بایستد و مسئولیت‌های خود را در این دنیا و همچنین در جهانهای بالا بپذیرد. ماهانتا استاد در قید حیات اک به این دنیا در عصر کالی‌یوگا جهت رستگاری روح‌ها آمده است و اینکه اشتباهات و نقص‌های مذاهب دیگر را آشکار سازد. در عین حال مسیر مستقیم جهت آزادی روح‌ها را معین سازد. توده‌های مردم ماهانتا را باور نخواهند کرد ولی دست‌نوشته‌های مختلف مقدس را فقط به دلیل شنیدن و یا خواندن آنها باور دارند. هیچ تمرین معنوی برای خواندن و یا شنیدن این دست‌نوشته‌ها لازم نیست مردم کلام ماهانتا استاد اک در قید حیات را باور نخواهند داشت وگرنه آنها روش تمرینات معنوی را مدت‌ها پیش آموخته بودند و می‌دانستند که اکنون باید آن را اجرا کنند. چنین تمریناتی فقط با مطالعه دیسکورس‌ها و کتاب‌ها آموخته نمی‌شود زیرا اینها عموماً حالت بطلانی به وجود آورده و ذهن را ناخالص می‌کند و مناسب برای هدف تمرینات معنوی نمی‌باشند. فرد غالباً به کسانی برخورد می‌کند که در مورد تمرینات معنوی اک زیاد سخن می‌گویند ولی هیچ‌کدام از آنها را اجرا نمی‌کنند.

تمام جویندگان حقیقی سوگماد باید استاد اک در قید حیات را پیدا کنند و خود را به او تسلیم سازند زیرا این تنها راه خالص ساختن ذهن در عصر **کالی‌یوگا** می‌باشد. بنابراین تا زمانی که ذهن خالص نشده است هیچ‌گونه آزادی برای روح رخ نمی‌دهد. تنها ماهانتا استاد اک در قید حیات با اقیانوس عشق و رحمت آشنا است و می‌تواند شاگردان خود را به این منطقه نهایی هدایت کند. هیچ فرد دیگری اسرار متعال مسیر اک را نمی‌شناسد تنها با جلال و شکوه اوست که فرد به آزادی دست می‌یابد هیچ روش دیگری برای ورود به جهانهای خداوند وجود ندارد.

ماهانتا استاد اک در قید حیات تنها موجودی است که شایسته شناسایی مسیر حقیقی خداوند است و سایرین پیروان خود را به غلط راهنمایی می‌کنند زیرا آنها خود به غلط راهنمایی شده‌اند. آنها کورهایی هستند که خود مسیر خود را گم کرده‌اند و به جای اینکه به دیگران خدمت کنند اداک این کار را در می‌آورند. چگونه امکان دارد کوری هدایت‌گر کور دیگری باشد؟ به همین دلیل است که بسیار حائز اهمیت است که ماهانتا استاد اک در قید حیات را در طی مسیر جستجو کنیم زیرا تا زمانی که به او دست نیابیم اسرار درونی مسیر اک شناسایی نمی‌شوند. ماهانتا کسی است که به کلام خداوند واقف شده است. او اسرار درونی کلام را آشکار می‌سازد. راه را برای بازگشت روح به جهانهای آسمانی جایی که او حقیقتاً رها می‌شود نشان می‌دهد.

ماهانتا استاد اک در قید حیات را نمی‌توان توسط شکل ظاهری‌اش مورد قضاوت قرار داد. کسانی که در این دنیا کور هستند نمی‌توانند ماهانتا را قضاوت کنند ولی او می‌تواند خود را برای آنها به طوری که خود انتخاب می‌کنند متجلی سازد. بهتر است که در ابتدا بدانیم و ادراک کنیم که او به هر چلایی اسرار کالبد را و همچنین تعالیم آثار انکار را می‌دهد و او خود سرشار از کلام حقیقی خداوند است. اگر چلا به او دست یابد مطمئن می‌شود که ماهانتا او را پذیرفته است.

اسرار درونی کالبد فقط توسط ماهانتا شناخته می‌شود و او کسی است که توسط سوگماد نیروی آشکار ساختن این اسرار را داراست. ماهانتا استاد اک در قید حیات در هیچ کتابی و در هیچ نوشته‌ای بر تعالیم خود تکیه ندارد. او نماینده حقیقی سوگماد است و متصرف کلام است. بنابراین تا زمانی که فردی تمرینات معنوی اک را که ماهانتا تعلیم داده

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

است تمرین نکند و تکیه بر بخشش ماهانتا داشته باشد، او هیچ‌گاه به قلمرو اقیانوس عشق و رحمت نخواهد رسید.

از آنجایی که ماهانتا دارای اراده و جلال مطلق است او می‌تواند یک موجود را همانگونه که دوست دارد آزاد سازد. بنابراین اعتقاد و ایثار نسبت به ماهانتا ضروری است. تصمیم وضعیتی را که یک چلا باید طی کند کاملاً بر عهده ماهانتا است، یعنی او اعمال درونی و افکار چلای خود را می‌داند بنابراین خود می‌تواند چلا را به سمتی که برای تحولات معنوی فرد ضروری است، هدایت کند.

اگر هریک از عاشقان خداوند اینگونه باور داشته باشند که نهایتاً بدون ماهانتا استاد اک در قید حیات می‌توانند وارد قلمرو آسمانی بشوند، در اشتباه هستند. زیرا پیدا کردن مسیر به سمت قلمروهای بالاتر و یا عضویت در جامعه معنوی اکیست‌ها بدون استاد اک در قید حیات غیر ممکن است. حتی این شور و التهاب برای خداوند در حضور یک معلم ناخالص ممکن است از بین برود. کسی که در جستجوی خداوند است موفقیتی نخواهد داشت مگر اینکه خود را تسلیم استاد کامل ماهانتا، استاد اک در قید حیات سازد. از طرف دیگر همراهی با یک معلم ناخالص یا دروغین تنها بطالت را در یک چلا پرورش می‌دهد چرا که او رهبر راه شکست است. اما هنگامی که شخصی استاد اک در قید حیات را دارد، هیچ شکستی نخواهد داشت.

توکل بر اراده ماهانتا استاد اک در قید حیات مشکل است ولی برای چلا حائز اهمیت است. بسیار ممکن است بگویند که آنها تسلیم ماهانتا هستند ولی هر کسی به‌طور حقیقی توکل به ماهانتا استاد اک در قید حیات داشته باشد هیچ موجودی را به غیر از ماهانتا برای خود عزیز نمی‌دارد. تنها این چلاها هستند که می‌توانند ادعا کنند به‌طور کامل خود را تسلیم ماهانتا استاد اک در قید حیات کرده‌اند. کسانی که اسرار کلام زنده را می‌دانند و در خدمت مقدس اک هستند بسیار خوش اقبال‌اند زیرا همراهی و بودن در جامعه اکیست‌ها برای آنها شایسته است و هم‌چنین بودن در کنار ماهانتا استاد اک در قید حیات در این عصر کالی‌یوگا بسیار ارزشمند خواهد بود.

ان روحی که تابع اک نمی‌باشد در پنجه‌های کل نیرانجان خداوندگار و آفریننده جهانهای پائین اسیر است. اوست که زندگی می‌آفریند و آنرا تغذیه می‌کند و آن را در این جهان از بین می‌برد. او روح را از شکل حقیقی خود جدا ساخته است و آن را در چرخه‌های تولد و تولدهای دوباره قرار داده و با اشکال مختلفی از دشمنان در درون و در بیرون مرتبط ساخته است. او روح را در یک دام شهوانی، خشم، طمع، وابستگی و بطالت قرار داده است. در حالی که به‌طور خارجی آن را وابسته به پدر ساخته است. بنابراین چه سودی در ستایش خداوندگاری است که روح را این چنین در این دنیا دچار دردسر ساخته است؟ بنابراین بهتر است که به سوی ماهانتا استاد اک در قید حیات رو کنیم که تنها توسط شکوه اوست که روح می‌تواند از شبکه‌ای که کل نیرانجان گسترده است به مناطق آرامش در آسمانها بگریزد.

نام اسراری خداوند که ماهانتا استاد اک در قید حیات برای واصلین خود از طریق مهدیس‌ها آشکار می‌سازد در هیچ دست‌نوشته‌ای پیدا نمی‌شود. بنابراین تنها کسی که نام اسراری خداوند را می‌داند لقب ماهانتا را دارا می‌باشد. بسیاری از افرادی که متعلق به نظامهای دیگر هستند خود را پیامبران و یا اساتید می‌نامند ولی اینگونه نیستند. تنها اوست که می‌تواند به درجه ماهانتا دست یابد و در دوران جوانی خود توسط اساتید اک انتخاب شده و در کودکی، جوانی، دوران روح تعلیمات لازم را ببیند. با این حال روح ممکن است که قبل از اینکه بتواند ردای اک را بپذیرد از راه دور افتد. او دائماً تحت نظر چشمان اساتید اک خواهد بود که او را در طی این سالها تعلیم داده‌اند. اگر او اشتباهی کند و یا شکست بخورد این امکان دارد که از این موقعیت خارج شده و اگر هنوز هم از مسئولیت‌های خود شکست بخورد درحالی که به‌عنوان ماهانتا استاد اک در قید حیات خدمت می‌کند، باید از جایگاه خود پایین آمده تا دیگری جای او را بگیرد.

بزرگترین شهرت کل برای کسانی که تعلیمات دوره‌های استادی اک را می‌بینند بطالت است. بسیار زیرکانه است و می‌تواند با دست انداختن پنجه‌های خود در ذهن و قلب فرد تعلیم گیرنده بدون اینکه او آگاهی داشته باشد به او دست یابد. و او مشغول تمرین بطالت باشد. کسانی که تحت تعلیم هستند استاد خود را با مراقبت و در نشاط خدمت می‌کنند. چشمان فرد تعلیم دیده با نگاه کردن به ماهانتا استاد اک در قید حیات برکت می‌یابند. در آثار انکار هیچ‌گونه ستایشی در زمینه کسانی که رهبران این تعلیم هستند وجود ندارد. اگر کسی احساس کند که باید ماهانتا استاد اک در قید حیات را و یا هر کس دیگر و یا هریک از واصلین درجات بالاتر را به‌طور صریحی ستایش کند، در اشتباه است.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

سوگماد در درون خود هیچ‌گاه از کسانی که پیرو مسیر اک هستند تقاضای ستایش خود را نخواهد کرد. این با آنچه که در مذاهب و گروه‌های اسراری جهانهای پایین وجود دارد تفاوت می‌کند. کل نیرانجان خواستار این است که همگان او را ستایش کنند. زیرا در مقابل تمامی کسانی که در اک می‌باشند موجودی پست و پایین شناسایی می‌شود و بنابراین هیچ‌گاه از خودش اطمینان نخواهد داشت.

کل تقاضا می‌کند همه عاشق او باشند این‌که تمامی افراد هرچه هستند به او عشق بورزند و او را ستایش کنند زیرا او مدعی است که قادر است و باید مورد ستایش قرار بگیرد. هرگروه مذهبی که چنین ادعایی می‌کند دروغین است و هیچ‌گاه نباید توسط چلا به‌عنوان یک سرچشمه اصلی رسیدن به خداوند محسوب شود. کل ستایش خود را به گونه‌ای توهمی و طوری که همه باور کنند او از تمامی موجودات برتر است و باید مورد ستایش قرار بگیرد، مستقر ساخته است. بنابراین لازم است موجود انسانی یک مقیاسی داشته باشند که توسط آن هر فرد قادر به پیدا کردن عشق برای چیزی در خارج خود باشد. کل ستایش خود را مستقر ساخته است. اما اک چنین اعتقاد مادی گرانه‌ای را خواستار نیست. همچنین تقاضای ایمان نیز نمی‌کند زیرا خود ایمان غالباً اعتقاد کور کننده می‌شود و هیچ‌گاه برای چلا چیزی را باز نمی‌گرداند. اک می‌دهد و دریافت می‌کند. کسانی که در آن ایمان دارند همیشه ایمان در اک را در درون خود دریافت می‌کنند. اگر کسی در اک ستایش کند، تقدیس کند و ایمان داشته باشد، صدها برابر دریافت می‌کند.

اگر چلاپی به ماهانتا اعتماد و عشق بورزد، او چنین کیفیاتی را به همین میزان عشق و احترام هزاران بار بیشتر دریافت خواهد کرد. مورد عشق حقیقی برای سوگماد نیز چنین است. فقط این کیفیات برای چلا به میزان بسیار بسیار بیشتری بازگردانده خواهد شد. هیچ‌گاه یک عشق یک‌طرفه مابین واصلین حلقه‌های بالاتر و فرد وجود ندارد مگر در مورد ماهانتا استاد اک در قید حیات که تمامی موجودات و افراد و وجودها را به‌طور مساوی دوست دارد. او هیچ‌گاه آنها را صرفاً چون به او عشق می‌ورزند دوست ندارد بلکه آنها بخشی از سوگماد هستند. او خود به همه عشق می‌ورزد، چه به او عشق بورزند و چه اینگونه نباشد. هرچه که برای هر فردی خوب باشد به‌طور مساوی برای ماهانتا استاد اک در قید حیات نیز خوب است بنابراین او هیچ‌گاه کسی را از چیزی دور نمی‌سازد و یا چیزی را به کسی نمی‌دهد که بیش از دیگری باشد. تمامی چیزها به آن میزان که چلا می‌تواند دریافت کند به او داده می‌شود.

اگر ماهانتا چیزی را در جهان مادی از کسی دریافت کند باید از طریق دیگری برای همان فرد که در حال تلاش در رسیدن به کمال است، جایگزین سازد. برخی افراد تصور می‌کنند که به‌خاطر ماهانتا از همه چیز صرف‌نظر کرده‌اند درحالی که هنوز مشغول خواندن دست نوشته‌های مذهبی‌اند. اینگونه افراد در اشتباه هستند زیرا هرگاه با لذات شهوانی رودرو شوند و یا به‌واسطه ثروت و قدرت و اندوخته‌های مادی، تبدیل به افرادی چاپلوس می‌شوند، متوجه خواهند شد که چگونه ذهن آنها تسلیم چنین بازی‌های فریبکارانه‌ای می‌گردد و نسبت به حذف و بی‌اعتنایی در انکار پدیده لذتبخش از خود مقاومت نشان خواهند داد و این افراد سرانجام متوجه خواهند شد خواست‌های دنیوی بسیار قوی‌تر از معنویت می‌باشند. این بسیار اشتباه است. اگر بخواهیم تنها به شکل ظاهری، انکار نفس و عدم وابستگی را رعایت کنیم و یا خواندن کتابها را به‌عنوان دست‌آورد حقیقی معنوی بدانیم، ذهن توسط چنین ابزاری شکست نخواهد خورد تنها راهی که ذهن می‌تواند تسخیر شود از راه تسلیم شدن به ماهانتا استاد اک در قید حیات و انجام تمرینات معنوی است که او تعیین کرده است. کسی که هیچ اندیشه‌ای نسبت به چنین چیزهایی ندارد نمی‌تواند توقع کنترل ذهن و پیشرفت معنوی را داشته باشد بخصوص توده‌های عامه مردم حتی بیشتر نسبت به این موضوع جهالت دارد زیرا آنها پیرو افراد جاهل‌اند و خود را در آغوش جهالت انداخته‌اند و بر سکانی تکیه کرده‌اند که خود در حال غرق شدن هستند.

بسیاری از کسانی که در میان آدم‌های تحصیل کرده‌اند، سوفسطایی هستند، چنین ادعا می‌کنند که برای ذهن و حواس انسان درگیر شدن در خشم و دیگر لذات شهوانی کاملاً طبیعی است و آنجا که روح را از حواس انسانی جدا می‌سازد یک حدفاصل روحانی و معنوی است. بیشتر راهبین صحبت از حقانیت و یا فروکش کردن خشم می‌کنند ولی این یک اشتباه است زیرا این تنها کل است که مشکلی را پیش می‌آورد و فرد را جهت تقویت ذهن از طریق تحصیلات در عین بی‌توجهی به خوبستن معنوی‌اش مورد تشویق قرار می‌دهد.

هیچ تفاوتی مابین کنشیش و مرد غیر روحانی که به‌طور محرمانه خواست‌هایی جهت تحصیلات و لذات شهوانی به قیمت قربانی کردن (شدن) روح دارد، نمی‌باشد. هر دوی آنها تابع تولد و مرگ و تولدهای مجدد و مرگ‌های بیشتر هستند. آنها به سادگی در حال درو

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

کردن پاداش اعمال خود می‌باشند. آنها تعالیم بالاتر را فراموش کرده‌اند و به خاطر ارضا شهوات خود آنها را از دست می‌دهند. به سادگی دیده می‌شود که چنین افرادی هنگامی که نسبت به آنها بی‌احترامی یا اتهاماتی وارد می‌شود عصبانی و بی‌صبر می‌شوند و هنگامی که دیگران را می‌بینند که مورد تمجید و افتخارات قرار می‌گیرند. آنها سرشار از رنج هستند و جهت ارضا خواسته‌های خود به هر عملی دست می‌زنند و حتی برای رسیدن به اهداف خود تقاضای کمک می‌کنند. بنابراین بهتر است به خاطر منفعت خودشان آنها از معلمین دروغینی که صرفاً نتیجه تحصیلات خودشان می‌باشند و همچنین از متمرکز کردن حواس خود به روی کلمات و کتاب‌ها فاصله بگیرند و به‌جای آن در جستجوی ماهانتا استاد اک در قید حیات باشند و خود را تسلیم او سازند.

هیچ مسیر دیگری فرد را به سوی آزادی هدایت نخواهد کرد زیرا هیچ کشیش و فرد عامی قادر به رها ساختن انسان در روی سیاره زمین نمی‌باشد. آنها مدعی این هستند که ناجی‌اند ولی اینها حقیقت ندارد زیرا او استاد اک در قید حیات نیست و ناجیانی که امروزه در این دنیا مورد ستایش قرار می‌گیرند همه این دنیا را ترک گفته‌اند و وارد منطقه دیگری شده‌اند و کمک شخصی آنها برای توده‌ها دیگر زمانش گذشته است. تنها استاد اک در قید حیات می‌تواند کمک کند زیرا او اکنون هست و در این جهان حاضر است و آماده است تا خود را اینجا و آنجا جهت کمک معنوی و سیراب کردن گرسنگان و تشنگانی که هیچ کس را برای نجات روح خود ندارند کمک کند. این ضرورت دارد که چلا ذهن و کالبد خود را از طریق ماهانتا استاد اک در قید حیات برای همه چیز در اک قربانی سازد.

بسیاری از افراد زیرک و تحصیل‌کرده برای جامعه ماهانتا مناسب نیستند زیرا آنها سرشار از بطالت‌اند و به او اعتقاد ندارند. ماهانتا به تمام مردمی که به او گوش می‌دهند می‌گوید که او می‌داند و می‌بیند ولی افراد تحصیل‌کرده به آنچه که می‌شنوند و یا می‌خوانند تکیه دارند و می‌خواهند که مسیر خود را از طریق منطق برای خود معین کنند ولی اذهان آنها سرشار از بطالت و افکار سرگردان و خواسته‌های شهوانی است. آنها خواستار معجزات هستند ولی ماهانتا استاد اک در قید حیات معجزه برپا نمی‌سازد. زیرا عشق مبتنی بر معجزات نیست. معجزات فقط به دیدگان جویندگان حقیقی که در زمان متناسب به ماهانتا عشق می‌ورزند نشان داده می‌شود و آنان معجزات را خواهند دید ولی کسانی که شایستگی ندارند و تنها خواستار لذات و شهرت هستند شایسته دیدن معجزات و یا حتی قرار گرفتن در نزد ماهانتا نمی‌باشند. کسانی که پیروان حقیقی ماهانتا هستند باید نسبت به چنین افرادی هوشیار باشند. افراد دنیوی از مرگ می‌ترسند زیرا آنها غرق در این دنیا بوده و وابسته به لذات آن هستند ولی یک اکیست از مرگ نمی‌ترسد زیرا می‌داند این جهان سرشار از رنج است و اینجا منزلگاه او نیست. او در این دنیا به‌عنوان یک مسافر زندگی می‌کند و تشنه دیدار نشاط بخش شکل مشعشع ماهانتا استاد اک در قید حیات است. بنابراین او رنجی هنگام فرار سیدن مرگ احساس نخواهد کرد. در طی زندگی او با تغییراتی که هنگام مرگ رخ می‌دهد آشنا شده است و از نشاطی که هنگام دیدن اتماساروپ و شکل مشعشع ماهانتا به او دست می‌دهد همیشه سرشار است.

هیچ نوع قوانین خاصی در اک برای مردمانی که در آن به سر می‌برند وجود ندارد زیرا ماهانتا نمی‌خواهد مردم را وادار به باور او و یا اک کند. او فقط مایل است تا به واسطه انتقال تعالیم اکنکار، اعتقادات کاذب را تصحیح سازد. انسان نوع برتر یعنی کسی که به اک در طی قرون بسیار گوش فرا داده است و در کالبدهای مختلف به سر برده و به اندازه کافی تحولات معنوی کسب کرده است، ماهانتا و اک را باور دارد ولی اکثریت مردم زمان بیشتری لازم دارند تا به این نتیجه برسند. اک تنها راه رسیدن به جهانهای بالاتر است و در عین حال هنوز کسانی وجود دارند که نه ماهانتا را می‌پذیرند و نه ادراک می‌کنند و نه اینکه با اک همراهی خواهند کرد. آنها مردمانی می‌شوند که از این سمت به آن سمت و به سوی مذاهب مختلف شناورند.

به هر صورت چلای اک نباید نسبت به هیچ یک از مردم بی‌صبری داشته باشد و یا اینکه اضرازی در جهت فراخواندن همه مردم به سوی باور ماهانتا استاد اک در قید حیات بوزرد و یا اینکه نسبت به کسانی که از جامعه اکیست‌ها دور می‌شوند نیز عکس‌العمل نشان دهد. اگر چنین افرادی این جوامع را ترک کنند چلا نیز چیزی به دست نخواهد آورد ولی ترک کنندگان در رنج آن چیزی که از دست داده‌اند به سر خواهند برد. اگر کسانی که به اک اعتقاد ندارند در گروه‌های متعلق به اک باقی بمانند آنها در طی زمان به واسطه ارتباط داشتن مداوم با اکیست‌ها متحول خواهند شد و خود را به‌عنوان پیروان حقیقی در اک راهبری خواهند کرد. این فقط احتیاج به زمان دارد و اگر عده‌ای خواستار باور داشتن به ماهانتا وعده‌ای هم خواستار ترک اکیست‌ها باشند، چیزی عاید این دو نخواهد شد.

« لازم به توضیح است که پرائنترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

هنگامی که چلایی نمی‌تواند شکل فیزیکی ماهانتا استاد اک در قید حیات را ادراک کند، مسلماً نیز او نمی‌تواند شکل لطیف اتماساروپ یا کالبد روحانی ماهانتا را بپذیرد و یا ادراک کند. لازم است تا فرد خود را برای ماهانتا استاد اک در قید حیات ایثار کند تا اینکه یک اکیست شود. اگر فردی از استاد اک قید حیات روگرداند و سعی کند اظهاراتی داشته باشد که آنها هر دو در یک سطح قرار گرفته‌اند و در یک تحول معنوی قرار دارند و یا اینکه فراتر از او می‌باشد، فقط به کارمای خود به واسطه این دروغها افزوده است و مسیر جهانهای معنوی را برای خود مکدر کرده است.

هیچ انسانی با ماهانتا استاد اک در قید حیات برابر نیست و هیچ انسانی یک استاد نمی‌شود مگر اینکه توسط ماهانتا استاد اک در قید حیات معین شود. هر چلایی که ماهانتا را ترک کند و خود را به‌عنوان یک استاد معرفی کند تا عده‌ای را دور خود جمع گرداند در واقع معنویت خود را به خطر می‌اندازد و پیروان او نمی‌دانند که سرچشمه اعمال او از نیت و بطالت است و رشد معنوی او متوقف گشته است و هنگامی که به ماهانتا باز گردد و خود را تسلیم او سازد و تقاضای بخشش کند می‌تواند یک بار دیگر در این مسیر پیشروی داشته باشد وگرنه در طی زندگی خودش کارمای بیشتری خواهد ساخت تا زمانی که متوجه می‌شود که توسط کل نیرانجان فریب خورده است و پس از آن می‌شتابد تا ماهانتا را بیابد و بتواند دوباره در مسیر اک قرار بگیرد.

روحانیون و راهبان در این دنیا مورد احترام قرار می‌گیرند ولی چنین افرادی تنها توسط کسانی که اشتیاقی جهت تحولات معنوی ندارد مورد توجه قرار می‌گیرند. آنها اسرار را نمی‌دانند. اسراری که هر روحی را به مکان حقیقی‌اش در آسمان‌های معنوی می‌رساند. این کاهنین و راهبین تنها دانش را به دست آورده‌اند و یا در نظام‌های مذهبی قرار گرفته‌اند که بنا بر روش زندگی خودشان می‌باشد. یک جوینده حقیقی اک نمی‌تواند چنین افرادی را نظاره‌گر باشد. ممکن است به شکل ظاهری با آنها به سر برد و یا حتی با توجه به مقاصد خودش به آنها چیزهایی را وقف کند ولی ذهن و قلب خود را به آنها نمی‌دهد. چنین افرادی متعلق به سطح معنوی یکسانی به مانند چلاهای اکنکار نمی‌باشند ولی اگر صادق باشند ممکن است به میزانی روشن ضمیری به دست آورند وگرنه فقط به خود خیانت کرده‌اند.

اگر فردی به مکانی که ماهانتا استاد اک در قید حیات قرار دارد برود فقط به این قصد که با او وارد یک مباحثه دروغین و بیهوده گردد تنها خود را تحقیر کرده است. ماهانتا از خود بردباری بسیار نشان خواهد داد ولی معمولاً چلاهای او این چنین بخشنده نیستند. اکیست‌های حقیقی همیشه از میان توده مردم انتخاب می‌شوند در حالی که کسانی که غیر صادق و ریاکار هستند مدت طولانی باقی نخواهند ماند.

مهدیس‌ها یعنی کسانی که واصلین طبقه پنجم هستند نگهبانان جهانهای معنوی بالا می‌باشند آنها باید تمام کسانی که شایسته ورود به چنین جهانهایی هستند را هدایت کنند. هیچ فرد واعظ و هیچ کاهنی نمی‌تواند به مرتبه معنوی مهدیس برسد و آنها فقط کسانی هستند که به غیر از ماهانتا قادر به انتقال تعالیم اک می‌باشند. هنگامی که ضرورت داشته باشد آنها از ماهانتا حمایت می‌کنند. اگرچه این موردی است که کمتر ضرورت می‌یابد ولی آنها مثل همیشه آماده‌اند تا در صورت لزوم نگهبان معنوی ماهانتا باشند.

اگر تنها با نام سوگماد و یا با نام اسراری او قدرتی وجود داشت مطمئناً کسانی که آن را می‌دانستند می‌توانستند دارای قدرت تأثیرگذاری بسیاری باشند ولی این ثابت می‌کند که قدرت به تنهایی در این کلام وجود ندارد بلکه این ماهانتا استاد اک در قید حیات است که این چنین تأثیرگذار است. کسانی که خود را ایثار و وقف ماهانتا استاد در قید حیات اک کرده‌اند بسیار خوش اقبالند زیرا حتی کسانی که اعمال بدی انجام داده‌اند و کارمای سنگینی را برای خود بوجود آورده‌اند مادامی که خود را تسلیم استاد کنند بخشوده خواهند شد ولی کسانی که فرضاً پاکیزه شده‌اند ولی امتناع می‌کنند تا خود را تسلیم استاد اک در قید حیات سازند در همان سطحی قرار می‌گیرند که افرادی که اعمالی بر علیه ماهانتا انجام داده‌اند.

کسانی که فقط به‌طور اسمی اک را باور دارند و توقع دارند از آنها حمایت کند بیهوده و باطل هستند و کلام ماهانتا را جدی نمی‌گیرند، همیشه باید بار مشکلات خود را به دوش بکشند. فرامین شریعت کی سوگماد برای تمام کسانی می‌باشد که در جستجوی ماهانتا استاد اک در قید حیات جهت آزادی می‌باشند. هیچ یک نباید این دست نوشته‌ها را به‌عنوان جایگزینی برای ماهانتا استاد اک در قید حیات ببندارد. دست نوشته‌ها معمولاً کلماتی هستند که دارای حیات نیستند و نمی‌توانند آن کمک ضروری را بدهند. تنها استاد

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

اک در قید حیات، قادر به کمک معنوی به کسی است که قادر به پذیرش او و همچنین کلمات زنده‌ای که او می‌تواند به فرد بدهد، است. هیچ فردی که تنها به‌طور لفظی مذهبی باشد نمی‌تواند به **حیوان موکتی** یعنی رستگاری مذهبی یا آزادی روح در طی این زندگی دست یابد.

در طی دوره **کالی‌یوگا** ماهانتا استاد در قید حیات همانا رستگاری حقیقی است و تمام کسانی که این فرمان را دنبال می‌کنند یعنی اجرای نوع اینار و وقفی که او برای چلاهای خود در این اصل تعیین می‌کند، آزاد خواهند بود. اما کسانی که این فرمان را انکار می‌کنند و در مسیرهای اینارگری دیگری خود را درگیر می‌سازند تنها بطالت خود را می‌افزایند و هیچ‌گاه از منیت و بطالت خود دور نخواهند شد زیرا اغلب رهبران آنها رهپیشان نمی‌سازند زیرا تلاش‌های آنها در این مسیر چنین مذهبی را شکل می‌دهد که سرچشمه‌ای برای رفت و آمدهای اعضای روحانیون است.

کالبد انسانی فناپذیر است و احمقانه است که نسبت به زیبایی آن مغرور شویم. همچنانکه برگ‌های یک درخت در یک پائیز فرو می‌ریزند زیبایی انسان در کالبدش نیز در طی زمان کوتاهی در روی سیاره زمین محو خواهد شد. تنها روح است که زیباست و هیچ چیز نمی‌تواند زیبایی انسان را در ارتباط با زیبایی روح ترسیم کند ارتباطاتی که یک اکیست با افراد خارج از اک برقرار می‌سازد رنج‌آور هستند تا مایه نشاط باشند و به همین دلیل است که اکیست‌ها همه در یک جامعه معنوی گرد هم می‌آیند. آنها همگی خواستار والاترین زندگی‌اند و از همه چیز خود صرف‌نظر خواهند کرد تا همراه با ماهانتا استاد اک در قید حیات باشند. انسان تابع سه نوع بیماری آشکار و سه نوع بیماری پنهان می‌باشد.

او مشتاق است تا بیماری‌های متجلی خود را درمان کند ولی نسبت به آنچه که پنهان است کاملاً جاهل است. تنها استاد اک در قید حیات است که می‌تواند این بیماری‌های پنهان را که در درون او هستند برای او شناسایی کند. اگر فردی آنقدر خوش‌اقبال باشد تا استاد اک را بیاید نسبت به این بیماری‌های درونی خود هشیار می‌شود و ابزار کنار زدن این بیماری‌ها را پیدا خواهد کرد. اولین نوع این بیماری‌های بیرونی همانا تولد و مرگ مجدد است. دومین آنها کشمکش با ذهن است که همان نیروی جامع جهانهای پایین است و سومین جهالت مطلق است. کاملاً مشهود است که هیچ‌یک از این بیماری‌ها را نمی‌توان صرفاً با خواندن کتاب‌ها و یا پیروی از یک استاد دروغین حل کرد. سه بیماری درونی، بطالت، خشم و شهوت می‌باشند. آشکار است که اینها نمی‌توانند توسط مطالعه و یا پیروی از دست نوشته‌های مقدس که دارای ذات مذهبی هستند درمان شوند فقط ماهانتا استاد اک در قید حیات است که می‌تواند درمانی برای هر یک از این بیماری‌های درونی و بیرونی ارائه دهد.

تنها کسانی که در جستجوی تسلیم شدن به سوگماد هستند قادر به پیدا کردن ارتباطی مابین خودشان به‌عنوان مرکب یا ابزاری در جامعه معنوی جهانهای بالا و او خواهند بود. اگر آنها اک را از طریق ماهانتا استاد اک در قید حیات جستجو کنند، آنها به زندگی جاودانه دست خواهند یافت.

## فصل دوازدهم

### ملقه‌های وصل

مرتبه وصل برای جوینده خداوند در مسیر انکار دروازه‌ای به درون رازهای سوگماد می‌باشد. از طریق مراسم وصل است که غیر واصل از قید خویش حقیر خود رها شده و به جهانهای آزادی و بقا ابدی وارد می‌شود.

وصل به درون انکار یک مسیر حقیقی است که از طریق شکل مشعشع ماهانتا وای گروی بخشنده نور برای تمامی روح‌هایی که وارد آن می‌شوند با استفاده از کلمه مقدسی که برای هر یک به‌شکل شخصی و اسراری تعیین شده است، صورت می‌گیرد و این طریقه وصل در انکار برای کسانی است که در جستجوی خداوند هستند می‌باشند.

در انکار مراتب وصل بسیاری وجود دارد و هر یک فرصتی برای روح است تا به مرتبه بالاتری از تحول دست یابد. دروازه وصل شامل مجموعه مراتب وصلی است که برای فردی مقرر شده که در مسیر اک سفر می‌کند. اگرچه افرادی نیز هستند که بسیار پیشرفته‌اند و برای دوره استادی تعلیم می‌بینند و می‌توانند در پیشرفت‌های معنوی خود فراتر رفته و وارد مراتب وصلی شوند که فراتر از این دروازه وصل می‌باشند.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

مراتب وصلی که در زمان حاضر در دنیای مادی داده می‌شوند به ترتیب زیر هستند:

اول: **آکولیت Acolyte** واصل حلقه اول، دوم: **آراهاتا Arahata** واصل حلقه دوم، سوم: **آهرات Ahrat** واصل حلقه سوم، چهارم: **چیاد Chiad** واصل حلقه چهارم، پنجم: **مهدیس Mahdis** واصل حلقه پنجم، ششم: **شیرادها Shirsddha** واصل حلقه ششم، هفتم: **بهاکتی Behakti** واصل حلقه هفتم، هشتم: **گیانی Gyanee** واصل حلقه هشتم، نهم: **مائلانی Mavlani** واصل حلقه نهم، دهم: **آدپیسکا Adepiseka** واصل حلقه یازدهم، دوازدهم: **ماهاراجی Maharaji** ماهانتا ماهاراجی واصل مرتبه ادراک سوگماد، این تمامیت درون تمامیت است.

مراتب وصل به‌طور اسراری داده می‌شوند و کلمه مقدسی است که واصل در هر وصلی آن را دریافت کرده و آن کلمات معمولاً در تمرینات معنوی اکنکار گرفته می‌شود و هیچ‌گاه نباید به فرد دیگری منتقل شود، حتی در درون خود خانواده مگر اینکه این مراتب وصل با یکدیگر داده شوند، یعنی با شوهر و همسر و یا اینکه در درون خانواده قابل مبادله است.

اگر که خانواده‌ای مراتب وصل را با یکدیگر دریافت کنند و اعضای آنها شامل فرزندانی باشند که قادر به درک معنای این کلمات که به آنها داده می‌شوند، نیستند به‌عنوان یک کلیت این جوانان نیاز به توضیحی دارند تا بنابر سنشان بتوانند حقیقت را به‌طور ذهنی دریافت کنند. بدین معنا که یک کودک نباید دوباره مراتب وصل را طی کند ولی باید به او فهمانده شود که در اکنکار واصل شده است و باید کلمه‌ای را که در آن زمان به تمام خانواده داده شده است، تمرین کند.

آن سنی که تعیین می‌شود تا آن فرزند در مورد مراتب وصل خودآگاه شود بستگی به پیشرفت‌های ذهنی او دارد. همچنین بستگی به تشخیص والدین او و توانایی‌های او در دریافت توضیحی که در مورد آنچه که هنگام کودکی برای او رخ داده است و او قادر به فهم آن نبوده، خواهد داشت.

باز در این مورد سئوالی وجود دارد که چه اتفاقی برای فرزندی که مرحله جوانی و یا به سالهای بلوغ می‌رسد و احساس می‌کند که اک نمی‌تواند مسیر زندگی او باشد، می‌افتد. در چنین مواردی ما نمی‌توانیم در مورد چنین تصمیمی که او اتخاذ کرده است کاری انجام دهیم. با توجه به این که او واصل اکنکار است. اگر مایل باشد که از تعالیم فکری خودش خارج شود کاملاً به خودش مربوط است اما هیچ‌گاه او نمی‌تواند اک را ترک گوید حتی اگر در ظاهر چنین باشد.

کسی که وارد اکنکار می‌شود باید از مسئولیتش نسبت به خود و دیگران و بیشتر از همه نسبت به اک آگاه باشد. اگر او انگیزه خالصی در اک نداشته باشد طبیعی است که با مشکلاتی مواجه شود.

**آکولیت** که عضوی از حلقه اول اک می‌باشد مراتب وصل خود را در مرتبه رؤیا دریافت می‌کند. از آنجائی که او اک را از طریق دیسکورس‌های خود طی کرده است حتی ممکن است بسیاری از آنها برای او ابتدایی به‌نظر رسیده باشند ( که همانا دیسکورس‌های ست سنگ‌ها می‌باشند ) اما پس از آن او در طی شش ماه شایستگی وصل به اک را خواهد داشت. مراتب وصل او در رؤیا ظاهر می‌شود که معمولاً برای او واضح است و پس از اینکه از مرحله رؤیا بیدار شد می‌تواند آن را به یاد داشته باشد. البته دیگران ممکن است آن قدر خوش‌شانس نباشند که حوادث رؤیای خود را به‌خاطر بسپارند اگرچه نسبت به اینکه برای آنها اتفاقی رخ داده است هوشیار خواهند بود و برای ماهانتا استاد اک در قید حیات یا نماینده او در این زمینه نامه‌ای نوشته و یا صحبت کنند.

فرد گاهی اوقات این مراتب وصل را صرفاً حرکتی در جهت زندگی معنوی می‌بیند و آن را سبک می‌پندارد و هدفش از ورود به اک کنجکاوی است و یا اینکه می‌خواهد منافعی را در راستای اک به‌دست آورد. اگر چیزی در مورد مراتب وصل اول که در مرتبه رؤیا دریافت کرده است به دست نیآورد او چیز بزرگی را از دست داده است زیرا مسئولیت عمیقی وجود دارد که پیشرفت معنوی او طی زمانی که در مراتب وصل حلقه اول سپری می‌کند قرار گرفته است. چلا ممکن است متوجه نشود که وارد قلب زندگی شده است هنگامی که مراتب وصل اول را دریافت کرده است، این بدین معنا است که او حتی اگر که بخواهد قادر به ترک اکنکار نیست چرا که هیچ‌کس نمی‌تواند پس از وصل به اک آن را ترک گوید زیرا این غیر ممکن است. این مانند این است که کسی بخواهد زندگی خود را از دست بدهد.

هیچ‌کس نمی‌تواند اک را ترک کند زیرا اک حیات است و حیات اک است. اگرچه معدودی این را متوجه می‌شوند. اما بیشترین افراد نمی‌توانند آنچه را که در جستجویش هستند پیدا کنند زیرا آن چیزی که ما به‌عنوان ناشناخته می‌نامیم در درون آنها گم شده است. آنها نمی‌توانند آن اتفاقی را که برایشان رخ داده است درک کنند ولی معمولاً احساس می‌کنند

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»



که اتفاقی نیفتاده است. نه می‌توانند آن را وصف کنند و نه می‌توانند توصیفی از آنچه که رخ داده است را بیابند. این باعث یک احساس ناخوشایند و غم می‌شود و ترجیح می‌دهند که گل ماجرا را حذف کنند درست مثل اینکه اتفاقی نیفتاده است. این یک اشتباه بزرگ است زیرا دیر یا زود آنها آن حادثه‌ای را که واقعاً رخ داده است به یاد خواهند آورد. گل جنبش اکنکار یک جامعه اسراری است.

دنیا می‌داند که وجود دارد ولی آنها ادراکش نمی‌کنند و حتی بسیاری از اوقات سعی در اینکه بفهمند چه می‌باشد ندارند. آن حریم اسرارگونه‌ای که دور تا دور آن را فراگرفته است هنوز باقی است و اکثریت انسانها امروز نمی‌دانند اک چیست و محتویات آن چه می‌باشد. ذهن آنها قادر به درک حقیقت نیست بنابراین ضرورت دارد تا یک انضباط خاصی را طی کنند تا فرد بتواند وارد مسیر اک شود و عواطف او فروکش کرده و مراکز منطقی او در ارتباط با مراکز فراتر قرار بگیرند. این مجموعه آن چیزی است که مراتب وصل حلقه اول را در بر می‌گیرد ولی معدودی اگر باشند چیزی در این زمینه می‌دانند.

انسان ماشین است. کلاً توسط ناخودآگاه ماشینی خودش فرماندهی می‌شود. به بیان دیگر او موجودی حاصل عادات خود می‌شود. مراتب وصل اول به او نشان می‌دهد چگونه از همه چیز در این دنیا کناره گیری کند و همچنین از خودش. این مرتبه یادآوری خویشتن است. به این دلیل است تا فرد بتواند تشخیص دهد که او در حال تشخیص دادن است و یا در حال حس کردن عینی حواس خود در خویشتن برترش می‌باشد و به‌طور همزمان نسبت به خودش به‌عنوان ناظر حوادثی که در درونش رخ می‌دهد هوشیار باشد. بنابراین او یک وظیفه دو وجهی دارد. یعنی در مرکز فعالیت‌ها قرار بگیرد چه این فعالیت‌ها سفر روح باشد و یا چیز دیگری و به‌طور همزمان در این فعالیت‌های درونی خود، خود نظاره‌گر باشد. انسان در ذهن معمولی‌اش یک ماشین است و در مراتب وصل اول او نسبت به این پتانسیل هوشیار می‌شود. اولین مرتبه ادراک خویشتن هنگامی فرا می‌رسد که او شروع به ادراک جهان خارجی آنگونه که هست می‌کند و نه به‌عنوان یک پرده‌ای که تابع توهمات کل‌نیرانجان است.

آنچه که فرد در مراتب وصل حلقه دوم به دست می‌آورد او را به‌سوی مسیر ادراک خویشتن راهبری می‌کند که در آن به منطقه روح یا منطقه پنجم دست می‌یابد و قابل توجه است که آگاهی فرد در این مرحله اگر تابع حواس او باشد برای او کاربردی نخواهد داشت.

انسان قابلیت نوشتن کتب با اطلاعات وسیع و انجام انواع فعالیت‌های تخصصی رباکارانه را دارد. اگرچه هنوز غرق در حواس عمیقی می‌باشد و به همین دلیل امکان بیداری و یا دست یافتن او به ادراک یا هوشیاری وجود ندارد. در میان چنین جاهلان تحصیل کرده‌ای بسیاری از مقامات رسمی این جهان قرار گرفته‌اند.

مراتب وصل حلقه دوم آن است که آگاهی محدود در انسان به مرتبه تصمیم‌گیری می‌رسد. مرحله تصمیم‌گیری این است که چه مسیری را چلا می‌تواند برگزیند. مسیر دست چپ را که مربوط به جادوی سیاه است، مسیر سمت راست را که مربوط به جادوی سفید است و یا اینکه وارد مسیر مرکزی می‌شود که همان جاده تکامل روح است. یعنی خالص شدن روح. اگر چلا تصمیم بگیرد که راه میانه را برگزیند او از تمامی شیاطین به‌دور و در امان خواهد بود، اگر هریک از مسیرهای دیگر را برگزیند او از خود مطمئن نیست. او تابع کارما و حوادث خواهد بود. او یک انسان ماشینی تابع قوانین ثابت می‌شود که مربوط به حوادث هستند حوادثی که به شرایط زندگی‌اش بستگی دارند.

او تحت تأثیر اصل تکامل آگاهانه قرار می‌گیرد که کاملاً در مقابل تکامل مکانیکی قرار گرفته است. تکامل آگاهی‌اش با جایگزین ساختن رفتار و اعمال آگاهانه در مقابل تکامل مکانیکی صورت می‌گیرد. تنها توسط از بین رفتن مکانیکی بودن است که واصل قادر به رسیدن به کمال آگاهی خواهد بود.

این استحالته، ادراک خویشتن ابتدایی را مهیا می‌سازد و کسانی که وارد مراتب وصل دوم اکنکار می‌شوند باید بیاموزند در اینجا است که انضباط آغاز می‌شود. هر یک از پنج نفس ذهن را که او در درون خود دارد در اینجا از دست می‌دهد و تا این کار را انجام ندهد نمی‌تواند به مراتب وصل بعدی برسد.

همچنین در آنجاست که اولین کلمه شخصی خود را دریافت می‌کند که در وصل دوم و سوم همراه خود او خواهد بود. او آراهاتا معلم است و دانش اک را به اکولایت و کسانی که خارج از اک هستند می‌دهد.

**آهرات** واصل حلقه سوم است یعنی جهان علی که واصل باید در آن به زندگی‌های گذشته‌اش بنگرد تا اینکه بتواند در زمان حال زندگی‌اش را سپری کند و او یک کلمه اسراری شخصی دیگری دریافت می‌کند که به هیچ‌وجه با هیچ‌کس نباید آن را سهیم باشد. این

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

کلمه اسرای نزد او نگه‌داری می‌شود و در تمرینات معنوی‌اش در زمانی که به‌عنوان واصل حلقه سوم خدمت می‌کند مورد استفاده قرار می‌گیرد. کسانی که این مرتبه وصل را گذرانده‌اند در سیکل سه‌تایی قرار می‌گیرند. که بنابر هر پدیده‌ای یا بر هر عملی بنابر هر حادثه‌ای هر تغییر فیزیکی و روانی نتیجه عمل فوری سه نیرویی خواهد بود که تحت تأثیر کل‌نیرانجان هستند. این سه نیرو مثبت، منفی و نیروی خنثی می‌باشند. آنها در دومین حلقه وصل پدید می‌آیند یعنی مراتب وصل حلقه دوم که فرد باید انتخاب کند که چه راهی را می‌خواهد برای پیدا کردن خود انتخاب کند. در وصل دوم سه جاده یا سه مسیر شناسایی می‌شوند که به‌طور همزمان در راستای هم قرار می‌گیرند و به واصل حق انتخابی را می‌دهند که او چه مسیری را می‌خواهد انتخاب کند.

تغییر دائمی، ذات تمامی تجلیات است و در این تغییر و استحاله است که واسطه عمل نیروی خنثی تبدیل به واسطه‌ای می‌شود که از طریق آن نیروی فعال اک عمل می‌کند و وارد روح می‌شود که راه میانه را برای کمال خود برمی‌گزیند.

تجلی نیروی سه‌گانه این است که مستقیماً در ارتباط با تکامل آگاهی می‌باشد. این بدین معنا است که تکامل آگاهی در هر زمینه‌ای فقط توسط یک دانش درونی راهبری می‌شود که باید در حوزه‌هایی که به واسطه اعمال و رفتار انسان به وجود آمده است عمل کند. به‌خصوص در مورد حوزه ترس زیرا رفتار آدمی همیشه به واسطه ترس برانگیخته شده است و تنها استفاده از این خصوصیت باعث تنزل او در طی تاریخ گشته است ولی انسان مکانیکی هیچ‌گاه قادر به تشخیص درجات تنزلی ذهن که ناشی از خرافات و اجتماعات و علوم دروغین، مذاهب دروغین و عملیاتی که ذهن را فلج کرده و روح را دست نخورده باقی گذاشته‌اند نبوده است. بنابراین مرتبه وصل سوم با تحول حقیقی آگاهی به درون معنویت حقیقی آغاز می‌گردد.

وصل حلقه چهارم مربوط به قلمرو دانایی می‌شود یعنی همانا تکامل یا پیشروی ذهن در نتیجه نیروهای حسی زمان، مکان، ماده و انرژی. پیشروی قابل توجه در انسان هنگامی که بصیرتی در تمامی پدیده‌های طبیعت به دست می‌آورد شروع می‌شود و پس از ادراک توهمی بودن تمامی اینها که از ورود او به طبقه پنجم وصل حاصل می‌شود مسیر تکاملی او آغاز می‌گردد.

واصل حلقه چهارم **چپاد** نامیده می‌شود. در اینجا او متوجه می‌شود که پنج نفسانیات ذهن دشمنانی هستند که باید بر آنها مسلط شود. عملکرد این قلمرو افکار است. تکامل منطق یا دانایی بزرگترین دست‌آوردش می‌باشد ولی همیشه باید به یاد داشت این پاسخ نهایی حیات نیست زیرا بسیاری اینگونه باور دارند. اگر انسان بر تفکراتش به تنهایی تکیه کند او بسیار غمگین خواهد بود زیرا افکار و منطق یا دانایی فقط او را به سمت ناخوشایندی و غمگینی هدایت می‌کنند. ذهن، آگاهی و منطق، عوامل راهبری او در این منطقه هستند. تجلی خارجی این سه، تفکر است که اغلب هنگامی که سعی می‌کنیم آثار اک را تجزیه و تحلیل کنیم با آن مختل می‌شود. یا آنچه که به نام **نشخوار** جریانات ذهنی در برخی از آثار اک از آن نام برده می‌شود.

تکامل منطق در حلقه چهارم یا منطقه ذهنی طلوع تدریجی آن جهان روانی می‌باشد. این جهان توهمی در فلسفه هندی بنام **مایا** که به معنی توهم شناسایی می‌شود، در فلسفه بودایی آن را **نیزان رامایا** می‌شناسند و در مسیحیت و کارهای جدید به‌عنوان **ساتان یا شیطان** نامیده می‌شود. در آثار اک‌نکار از آن به‌عنوان کل‌نیرانجان پادشاه جهانهای پایین نام برده می‌شود.

پیشرفت تدریجی به‌سوی مراتب بالاتر آگاهی در جهانهای ذهنی آغاز می‌شود. عدم دانایی انسان نسبت به مسائل ماوراء این طبقه، به کیمیای ایمان و یقین، روشن و آشکار می‌گردد، او اک را آزاد گذاشته و اجازه می‌دهد که این جریان عظیم در او کار کرده و او را به موقع خود، تبدیل به اک نماید. این، آگاهی روزافزون از حکمت سوگماد است. در این راه امکان خلق توهمات توسط ذهن خیلی زیاد است، زیرا طبع انسانی نمی‌خواهد که منبع اکتسابات خود را از کتابها و آموزش‌نامه‌ها تغییر داده و وارد بر عالم امن و امان درون خویش شود. او می‌خواهد، مباحث و تفکرات ذهنی را در جنبه‌های مختلف وهم و عارضی، دخالت دهد. اینها ایمان و سلامت و روند فکری او را تخریب می‌کنند. او همانند چوب پنبه‌ای بر امواج بلند اقیانوس غوطه‌ور می‌شود، در طوفانها متلاطم گشته و کنترلی بر سرنوشت خود ندارد.

« لازم به توضیح است که پرانتزها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

این نهایت جهانهای روانی است و انسان کماکان تحت تأثیر توهمات، فضا و زمان است و او هنوز تمام زمان را به عنوان حرکت می بیند و به شکل درونی تصور می کند و از میان فضا و زمان در حال عبور کردن است. کسانی که سفر روح را به عنوان حرکتی در فضا و زمان باور دارند تحت تأثیر توهمات کل می باشند. بنابراین آنها در ارتباط بین حرکت روح از میان فضا و زمان اینگونه فکر می کنند این باور کسانی است که خارج از دایره **اک** به سر می برند و آگاهی کمی از آن دارند.

استدلال و منطق هیچ یک راهی را جهت دستیابی به حقیقت ارائه نمی دهند. هر دوی اینها صرفاً با جهان ظاهری در ارتباط هستند. فقط اک است که می تواند به واسطه فرصتی جهت فرا رفتن به بالاتر از منطقه ذهنی بدهد و ورود او را به جهانهای آسمانی مهیا سازد ولی رشد آگاهی غالباً توسط پریشانی های ذهنی و به سطح آمدن بیماری های کهنه ای است که باید از آنها عبور کرد، کالبد به تدریج با مساله ذهنی جدید خود مطابقت و هماهنگی پیدا خواهد کرد.

**مهدیس** واصل حلقه پنجم است. او خود را فراتر از جهانهای روانی می پاید. اولین از جهانهای حقیقی روح که جدید و جهانی متفاوت است. انسانی که در مرتبه ذهنی عادی قرار گرفته است دارای تعادل است اگرچه یک تعادل دروغین است. ولی هنگامی که به این جهان می رسد تمامی آن دور انداخته می شود و باید یک تعادل جدید و حقیقی تری را بیدار کند. در طی هفته ها و ماه های اول است که واصل مورد آزمون قرار می گیرد زیرا او مجموعه جویندگان عادی حقیقت را پشت سر گذارده است و پیش از اینکه در مسیر حقیقی مهدیس ها قرار بگیرد باید توقع حملاتی را بر خود داشته باشد.

این آن زمانی است که مهدیس می آموزد که روباه ها دارای لانه هایی و پرندگان نیز دارای آشیانه هایی هستند. او که در قلمرو **اتمالوک** زندگی می کند هیچ مکانی را ندارد که آن را منزل بنامد به همین دلیل است که هیچ کس غیر از اکیست نمی تواند ذات فردی پیرو اک را متوجه شود و مشکلاتی را که برای او به وجود می آید، ادراک کند. همه اینها بخشی از وصل حلقه پنجم هستند زیرا اینجا است که او برای اولین بار با آنچه که به عنوان حقیقت یا حقیقت خداوند نامیده می شود مواجه می گردد. اگر او در این امتحانات که با آنها به طور مداوم در طی زندگی روزانه اش روبرو می شود شکست بخورد به درون جهان ذهنی لیز خورده و مشغول نشخوار کردن اندیشه ها و افکار خود می شود. در حالی که واصل حلقه پنجم را ساکن درب آستانه که در واقع اولین ورودی منطقه روشن ضمیری یا اتمالوک می باشد، می نامند. وصل حلقه پنجم را گاهی اوقات به نام **نورانی شدن** نیز می نامند و نورانی شدن یعنی به تعادل و کنترل در آوردن ذهن که در هماهنگی با شخصیت واصل حلقه پنجم است به گونه ای که آتش روح و نور آن منطقه همراه با صوت اک در او منعکس شوند و فرد را به طور مداوم نورانی سازند. از این زمان به بعد مهدیس یک فرد نورانی منور است. او حقایق معنوی را می داند و می بیند و کسانی را که در اطراف او هستند و میزان دست آوردهای خود و دیگران را ادراک می کند.

بنابر دلایل عظیم تری کنترل و استفاده از تمامی توانایی های روانی در درون خود را آغاز می کند. اینها درون حواس معنوی خودش به کار گرفته می شوند و به طور منظمی در یک جریان در جهت خدمت به کل نژاد بشریت عمل می کند و همچنین تمامی موجوداتی که در مناطق دیگر جهانهای خداوند قرار دارند هنگامی که ذهن و تمامی تجلیات او در درون خویشتن انسانی تحت کنترل فرد قرار می گیرند، او یک نوع انسان جدیدی می شود. او اکنون توسط روح فرماندهی می شود و می تواند تمامیت زندگی را از این موقعیت مرتفع نگاه کند. در این هنگام است که آگاهی او متمرکز در مناطق معنوی و حلقه پنجم است و او آغاز به منظم ساختن زندگی خود از این موقعیت می سازد.

این آگاهی جدیدی نسبت به قدیم است و هیچ ارتباطی با سیستم های تشکیلاتی، مراسم، آئینها و شعائر مذهبی ندارد. بلکه مستقیماً در ارتباط با تکامل فرد تا مقامات جهانهای بالاتر می باشد. تمرینات معنوی همراه با کلمه خاصی که در این وصل به فرد داده می شود، روش های جدیدی را برای شکستن الگوهای فکری فرضی و یا تفکراتی که بر اساس حواس ظاهری هستند به وجود می آورند. این اولین آن جهانهای است که در آن مفهوم فضا و زمان وجود ندارد و یک ادراک جدیدی برای واصل به همراه می آورد و همزمان او را به جهانهای بالاتر می برد.

**شیرادها** واصل حلقه ششم است که همان **الاک لوک** می باشد. در این وصل است که ایثار و رنج بسیار به همراه خواهد داشت. بنابراین این زمان را طریقت رنج و غم می گویند. در طی این وصل است که واصل باید تمام چیزها را در زندگی اش از دست بدهد یعنی تمام چیزهایی که برای او معنایی دارند و خود را حتی با مرگ قربانی سازد. اگر اکیست واصل

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده اند.»

حلقه اول می‌دانست چه چیزی در پیش روی او قرار داشت ممکن بود مسیر اک را در همین نقطه ترک کند. ولی هنگامی که به حلقه ششم می‌رسد بارها توسط ماهانتا آزمون شده است و آنقدر قوی شده است که شخصیت و روح او گسترده شده‌اند و دانش درونی او نیز عظیم‌تر شده و ارزش‌گذاری‌هایش تا به آنجا تغییر کرده که از همه آنچه که اک برایش مقدر می‌سازد، استقبال نموده و مشیت آن را جاری می‌سازد و غم، سود و زیان برایش بی‌معنی است.

پس از وصل ششم واصل می‌تواند آگاهانه با اساتید اک و وجودهای طبقات مختلف با همکاری کند. دانش او از کائنات خداوند همواره در حال گسترش است. اکنون [ آن ] را می‌بیند که فراسوی کیهان مادی تا جهانهای خالص **خدایی** کشیده شده است. او میدل به انسان کامل معنوی شده است، چیزی که زندگی‌های بی‌شمار را به خاطرش صرف نموده است. اما تا لحظه‌ای که توسط **ماهانتا، استاد حق در قید حیات انتخاب نشده بود**، نمی‌توانست توفیقی در این راه به دست آورد و یک شیرادها شود.

او دیگر احتیاجی به چیزی در جهان مادی و روانی ندارد زیرا اکنون خود را کاملاً تسلیم **ماهانتا، استاد حق در قید حیات** کرده است. همه دغدغه و تنها شغل او خدمتی است که با میل و رغبت و بی‌گلیه و تردید از مجرای حضورش انجام می‌دهد.

واصل حلقه هفتم را **بهاکتی** می‌نامند. او وارد مسیر اک می‌شود زیرا در اینجا است که او همه چیز را تسلیم می‌کند و هیچ چیز را برای خود نگه نمی‌دارد. این جهان سکوت است زیرا نیروهایی را که به همراه دارد اکنون بسیار از او دور، تجزیه و جدا گشته‌اند. او کاملاً جزو اک و روح گشته است. او به نام **ماهانتا استاد اک در قید حیات** سخن گفته و عمل می‌کند زیرا هیچ انگیزه دیگری برای زندگی در این عالم ندارد.

اکنون او مختار است که بقیه راه اک را در طی طریق اکتکار را ادامه دهد. پنج وصل دیگر پیش از ورود به حلقه استادی که همانا برادران نظام واپراگی هستند باقی مانده است. او از مرتبه عرفان‌گرایی که اساس خود را در ندانستگی می‌داند عبور کرده است یعنی آن مرحله‌ای که خداوند توسط افکار شناخته می‌شود. اکنون ما بیشتر می‌توانیم بدانیم که خداوند چه چیزی نیست تا اینکه خداوند چه چیزی هست. این حقیقت تمامی آثار مذهبی، عرفانی است. زیرا در اینجا شخص متوجه می‌شود که هیچ وصلی دارای ارزش نیست مگر اینکه وصل اک باشد و ماهانتا استاد اک در قید حیات تنها وجود زنده این عالم است که با خداوند ارتباط حقیقی دارد.

در اینجا واصل آغاز به تجربه آگاهی بلاواسطه می‌نماید. این دستاوردی است که حواس ذهنی و شبکه منطقی‌اش نمی‌توانند به او بدهند. این نوع تجربه به جرگه کلام و مفاهیم نمی‌آیند. بلکه حواس غیر قابل وصف معنوی شناسای آن می‌باشند. واصل آموخته است که توسط تسلیم خود زندگی را هم نفی نمی‌کند، بلکه همراه با آن به روشی فعال ادامه می‌دهد. او اکنون مانند یک شاخه بیدی است که توسط برف زمستانی سنگین شده است ولی مقاومت نمی‌کند بلکه به‌طور همزمان در زیر این بار خم شده تا برف‌ها از روی او فرو بریزد. در ارتباط با ماهانتا استاد اک در قید حیات او تمامی بارهای زندگی را می‌پذیرد زیرا آنها توسط وزن خود از بین خواهند رفت.

واصل حلقه هشتم **گیانی** می‌باشد. او اکنون در چهار راه ابدیت قرار گرفته است زیرا حق انتخاب این را دارد که برای کمک کردن به پیشرفت بشریت در سیاره زمین خود را قربانی کند و یا اینکه در قلمروی معنوی جهت پیشرفت خود در خارج از یک سیاره ادامه مسیر خواهد داد و یا حتی فراتر از جهانهای نامرئی برود تا مراقبه کند و خود را در درون قلمروهای معنوی حقیقی قرار دهد. سپس او به تدریج باید به جهانها باز گردد زیرا هنگام رسیدن به هدف نهایی که کمال معنوی سوگماد است دوباره جهت خدمت به بشریت و یا موجوداتی در سیارات دیگر بازگردانده خواهد شد.

اکنون او قدمهای خود را در جهت استادی بر می‌دارد و هیچ‌گاه نمی‌تواند راه را برگردد. زیرا نیروهای حیاتی او را به سمت یک تکامل مطلق سوق می‌دهند و او متوجه می‌شود که نه تنها یک خداوند عظیم وجود دارد بلکه خداوندگاران زیادی هستند که در زیر این نردبان معنوی قرار گرفته‌اند و در انتهای آن سوگماد است که عظیم‌تر از تمامی آنها است. او به عنوان یک **گیانی** نمی‌تواند کاری کند مگر اطاعت خواست‌های ماهانتا استاد اک در قید حیات. بدین معنا که او شاگرد خالص است. تا بدین جای مسیر اک را پیموده است زیرا او داوطلبانه همه چیز را در زندگی خود با عشق و اشتیاق تجربه کرده تا به ماهانتا استاد اک در قید حیات خدمت کند. او دچار تغییرات بسیاری خواهد شد زیرا او کسی است که در میان عده‌ای انتخاب شده است و به دانش حقیقی سوگماد دست خواهد یافت. او غالباً در ابتدا یک غم عظیمی دارد زیرا این دنیا تغییر یافته و او احساس می‌کند که هیچ جایی در

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

اینجا برای او وجود ندارد. چنین تجربه‌ای برای او اینگونه احساسی را به وجود می‌آورد که یا همه خوابند یا همه مرده‌اند.

واصل حلقه نهم **مائلولانی** است. مائلولانی کسی است که به او نیروی اجرایی قوانین داده شده است و با عمل کردن ارتعاشات حاکم پر اداره کردن تمامی بخش‌های زندگی سیاره‌ای. البته او در مرتبه تحول و ورود به حلقه نهم قادر به ادراک این معنا نیست ولی طولی نمی‌کشد تا حواس معنوی او این مقصود را درک کند.

سپس همان‌گونه که به او آموزش داده شده است بصیرتی به درون تحولات معنوی خواهد یافت و نهایتاً برتر از تمامی توده‌های بشر خواهد شد. واصل حلقه نهم تاریخچه نژاد انسانی در گذشته، حال و آینده را بر اساس الگوی کارمیک آن تاریخچه مورد بررسی قرار می‌دهد زیرا او از یک موقعیت رفیع‌تری به آن می‌نگرد. مائلولانی با ارواح سیارات، دواها، خدایان، اساتید و واصلین پایین‌تری که در حال کوشش برای رسیدن به ارتفاعات درخشان اقیانوس عشق و رحمت هستند، کار می‌کند.

مائلولانی اکنون پیش‌قراول نژادی است که به مرتبه بالاتر بتدریج می‌رسند زیرا او رنج کشیده، فداکاری کرده و خود را در مسیرهای اک تحت نظارت ماهانتا استاد اک در قید حیات تسلیم نموده است. او طلایه‌دار نژاد انسانی است و آن نقشه‌هایی را که روح‌های پیشرفته باید در تحولات خود ایفا کنند بر عهده دارد. از زمانی که واصل وصل حلقه چهارم را ترک می‌کند توسط اساتید نظام وایراگی به دقت مراقبت شده است زیرا او یکی از معدود منتخبینی است که می‌دانند به تدریج وارد ارتفاعات بالای نهمین طبقه خواهد شد، جایی که مسئولیت‌هایش عظیم‌تر می‌شود. مائلولانی آن کسی است که همه چیز را برای همراهان اکیست خود قربانی می‌کند زیرا اگر لازم باشد تا به خاطر آنها خود را بدهکار سازد یا در یک سلول مشترک با یکدیگر شریک باشند، باید این کار را انجام دهد. واصل حلقه نهم بیش از این نمی‌تواند کاری انجام دهد یا اکنون وظیفه او این است که از طریق وجودش به‌عنوان واصل حلقه نهم چنین عمل کند.

واصل حلقه دهم **آدپی سکا** می‌باشد. این وصلی به هسته خرد الهی است که خیلی متفاوت از هر چیزی که تا به حال در مناطق و جهان‌هایی که پایین‌تر از حلقه دهم بوده می‌باشد. این خردی خالص است نه خردی که در کتاب‌ها یا در جهان‌های پایین خوانده می‌شود و یا آن نوشته‌هایی که بدان مقدس می‌گویند، بلکه خردی فراتر از ظرفیت انسانی است و فقط هنگامی که شخص به حلقه دهم متصل نشود تصویری از چگونگی آن نخواهد داشت. هیچ واصلی تعالیم خود را نسبی نمی‌گیرد، خصوصاً در حلقه یازدهم. زیرا در اینجا آتش معنوی که در درون او زبانه می‌کشد او را با حقیقت و اعتقادات درونی اک مواجه می‌سازد اینکه تنها بخشی از زندگی است که ارزش زندگی کردن دارد و آنچه که به‌عنوان معرفت خداوند در جهان‌های مادی ارائه می‌شود دروغین است و حقیقت ندارد مگر آنکه پیام اکنکار باشد. او شاگرد پذیرفته شده‌ای است که به حلقه دهم وارد می‌شود زیرا اینجا **آنامی‌لوک** است که در آنجا کلمه **هیو** کلام آن می‌باشد که در برگرفته تمام خوبی‌هاست. موسیقی که در اینجا شنیده می‌شود موسیقی گردباد است.

هیچ چیز دیگری وجود ندارد مگر نور و صوت که معرفت را به درون واصل می‌گرداند. اگر آنقدر خوش‌شانس باشد که زندگی را در اینجا پیدا کند در اینجا است که واقعاً وارد جهان‌های با ذات حقیقی سوگماد می‌شود.

حیات تنها توسط سوگماد داده می‌شود و هنگامی که فردی وارد این منطقه می‌شود لازم است به درستی هدایت شود زیرا اینجا قلمرو خداوندی است در حالی که مسیر قلمرو خداوندی نیست و در این تناقض است که حقیقت معرفت برای تمامی کسانی که در حلقه دهم یا آنامی‌لوک هستند آشکار می‌شود. اکنون دیگر او حقیقت را سه اصل اولیه اک می‌بیند. اصل اول روح ابدی است نه آغازی دارد و نه پایانی. دوم هرآنکس که سفر می‌کند به مسیرهای بالاتر اک، همیشه در مناطق معنوی سکونت دارد. سوم، همیشه در زمان حال به سر می‌برد، نه گذشته‌ای دارد و نه آینده‌ای بلکه همیشه در لحظه حال است.

واصل حلقه یازدهم به نام **وال‌شار** خوانده می‌شود. این وصل به معنای ورود واصل به جهان سوگماد است که بالاترین جهان خداوند است که معدودی در آن وارد می‌شوند. جهانی است که مربوط به کلام گفته نشده است. صدای سوگماد که از درون گرد باد زندگی می‌آید. صوت اینجا موسیقی کل عالم هستی است و زندگی خود می‌چرخد و می‌چرخد به‌گونه‌ای که هرچه وارد آن می‌شود خالص و خوشحال می‌گردد.

تولد مجدد در این جهانی که سرزمین سوگماد است بدست می‌آید. این تولد مجدد آن چیزی است که به آن ادراک خداوند می‌گویند و کسانی که خوش‌شانس هستند تا به این مرتبه برسند قادر به شناسایی تجلیات دوقلوی خداوند یعنی همانا عشق و معرفت

« لازم به توضیح است که پراکنشها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

هستند. این تولد مجدد عروج روح به طرف حق است زیرا مسیر به سمت این تولد مجدد در سوگماد احتیاج به یک راهنما دارد و تنها ماهانتا استاد اک در قید حیات است که می‌تواند یک راهنمای معنوی برای راهبری واصل به این دنیا باشد. واصل به این جهانهای خداوند در فروتنی کامل وارد می‌شود زیرا گستاخی و تکبر که نتیجه جهالت هستند می‌توانند جوینده را از هر تحول معنوی به دور نگه دارند.

هنگامی که واصل به چنین ارتفاعاتی مانند جهان حلقه یازدهم یا جهان سوگماد می‌رسد متوجه می‌شود که در واقع به سختی می‌توان چیزی در مورد اک گفت زیرا آغاز و پایان تمام زندگی است. هرچه که هست سوگماد است و او مترجم پیامهای سوگماد می‌باشد. تمامی آثار اک از سه اصل منشعب می‌شوند که واصل در حلقه دهم به آنها دست یافته است ولی در اینجا او متوجه می‌شود که اصل بنیادی تمامی حیات چیست: **روح وجود دارد زیرا خداوند بدان عشق می‌ورزد.** او اکنون آغاز به دیدن عشق و معرفت می‌کند که این اصل نهایی در اکتکار است و برای تمامی موجودات مناطق و جهانهای خداوند عمل می‌کند.

واصل حلقه دوازدهم **ماهارجی** می‌باشد. او استاد اک در قید حیات است ولی هنوز ماهانتا نیست. او استادی است که در کالبد است ولی هنوز آماده بر سر گذاشتن تاج نیست.

این شکل کالبد و آن چیزی است که تمامی افراد در کالدهای زمینی خود می‌بینند و صدای او را می‌شنوند که پیامها را می‌دهد و می‌تواند توسط کلام مکتوب با او ارتباط برقرار کنند یا آموزش‌نامه‌هایی را که به افراد مربوطه می‌دهد در زمینه آثار اک مطالعه کنند. در اینجا متوجه می‌شویم که اک خود به خود دارای یک انرژی نیست بلکه کنترل و راهبری می‌کند و به انرژی تمامی جهانهای خداوندی جهت می‌بخشد. حاصل نهایی تکامل معنوی توسط انسان روی زمین همانا تعالیم و انضباط است و او باید متوجه باشد که پیروی از ماهانتا او را از تمامی قیود زمان رها خواهد ساخت.

بسیاری از اوقات انسان توسط فردی هیپنوتیزم خواهد شد تا او را تحت تأثیر خود برای چندین تناسخ نگه دارد تا زمانی که هر دو از آنها به‌طور همزمان تناسخ می‌یابند و در یک محیط زیستی قرار می‌گیرند، فرد تحت تأثیر هیپنوتیزم کننده است. اگر کسی که هیپنوتیزم شده است تحت تعالیم ماهانتا استاد اک در قید حیات به‌عنوان یک چلا و شاگرد در مسیر اک قرار بگیرد دیگر هیچ‌گاه تحت تأثیر طلسم فرد دیگری نخواهد بود. کسانی که واصلین حلقه‌های بالاتر از حلقه دوازدهم هستند می‌توانند چنین طلسمی را که بر فرد دیگری تأثیر می‌گذارد، بشکنند. به شرط اینکه او مورد توجه آنها قرار بگیرد یا توسط خود فرد یا به واسطه آشنایان و فامیل‌هایی که درگیر این طلسم هستند، بخواهند این طلسم نابود شود. کسانی که به این ارتفاعات می‌رسند متوجه می‌شوند که اکنون در ذات خود رهبران جوامع معنوی هستند. آنها آماده استادی هستند و توسط اساتید اک که در کالبد برادران نظام باستانی و ایراگی هستند استقبال خواهند شد.

دو نوع وصل دیگر در آثار اک وجود دارد ولی اینها اسرار‌اند و نمی‌توان آنها را آشکار ساخت. اولی ماهانتا ماهارجی که واصل حلقه سیزدهم و دومی ماهانتا استاد اک در قید حیات است که واصل حلقه چهاردهم است. هیچ‌یک از آنها اسرار خود را برای دنیا آشکار نمی‌سازند و بی‌فایده است اگر بخواهیم آنها را ادراک و دریافت کنیم که در جهانهای خداوند از طریق دانش خود چه عملی انجام می‌دهند.

ماهانتا استاد اک در قید حیات وای‌گوروی بخشنده نور است که تمامی جهانهای خداوند را هنگامی که وارد آن می‌شود با نام معنوی خود روشن می‌سازد. فقط یک نفر است که در این دنیا هر پانصد الی هزار سال یک بار ظاهر می‌شود. او حاصل تکامل معنوی اک در جهانها است تا آن را از انهدام کل‌نیرانجان نجات دهد. او معمولاً در این دوره دچار دردسر خواهد شد زیرا چلاهای خود او، او را درک نمی‌کنند و عموماً نژاد انسانی نیز دریافتی از او نخواهد داشت. هیچ کس به‌طور کامل نمی‌تواند حضور او را درک کند و نمی‌تواند کمترین تصویری از حضور حقیقی او به‌عنوان ناجی نه تنها نژاد بشریت بلکه تمامی حیات هر کجا که باشد را، داشته باشد.

مابین ماهارجی که استاد اک در قیدحیات است و ماهانتا که آگاهی معنوی و نماینده حقیقی سوگماد متجلی در درون جهانهای خداوند است، تفاوتی وجود ندارد. ماهارجی فقط در کالبد زندگی می‌کند و هیچ نیروی معنوی ندارد اما ماهانتا دارای این نیروی معنوی است زیرا ماهانتا راوی اک و قدرت را دارد و ماهارجی فقط برای این موقعیت تعیین شده است.

« لازم به توضیح است که پرانترها مربوط به کلماتی می‌شوند که در متن مورد دسترس، به خوبی و واضح چاپ نشده و مفهوم نبوده‌اند.»

این اساتید معنوی در خط سیر معنوی خود قرار دارند و خود را جزو گروه‌های فلسفی و مذهبی محسوب نمی‌کنند. اساتید اک از خانواده معنوی پاکیزه و حقیقی هستند و شامل هیچ‌گونه از مذاهب متعصب نمی‌شوند.

کالبد جمعی واصلین به خاطر داشتن یک علت مشترک عمل می‌کنند و آن این است که به ماهانتا استاد اک در قید حیات کمک کنند تا پیام اک را در تمامی جهانها از جمله جهان فیزیکی منتشر سازد. هر کس مجرای در درون خود می‌باشد نه یک واسطه معنوی بلکه مجرای که از طریق او نیروی اک به جهان می‌رسد. مجراهای واصلین قدرت ارتقا و روشن ساختن تمامی افراد را در جهانها دارند، کسانی که توسط پیام اک متحول نگشته‌اند. چهار نظام در درون کالبد واصلین اک وجود دارد که هر واصل می‌تواند بخشی از آن شود تا به ماهانتا استاد اک در قید حیات، اک و همچنین مسیرهای خاص آن خدمت کند. این نظامها به ترتیب زیر هستند:

اول، **آراهاتا - مارگ**، یعنی نظام تعلیم دادن. در این مسیر واصلین قادر به کمک‌های معنوی توسط تعلیم پیام اک هستند. و آثار اک را به دلایلی بالاتر به کسانی که مایلند از پیام اک بیشتر بدانند، انتقال دهند.

دوم، **بهاکتی - مارگ**، یعنی نظام عشق. فرد توسط کار داوطلبانه در آثار اک عمل می‌کند، زیرا عشق زیادی برای ماهانتا استاد اک در قید حیات و خود اک قائل است.

سوم، **جیانی - مارگ**، یعنی نظام معرفت. فرد واصل خدمت خود را توسط نوشتن، نقاشی کردن و دیگر اشکال هنرهای خلاق در مورد اکنکار ارائه می‌دهد و او خودش را به دست می‌آورد در حالی که از خودش برای دیگران توسط اشکال خلاق می‌بخشاید.

چهارم، **واهانا - مارگ**، یعنی نظام پیام‌رسانی. واصل خود را مرکبی برای پیام اک در جهان قرار می‌دهد و همچنین در میان توده‌های نوع انسان، اینها واعظین هستند و پیامبران حقیقی حقایق معنوی اکنکار.

این چهار مسیر عموماً راه خدمت به ماهانتا استاد اک هستند. اگرچه یک واصل نباید حداقل بسیار زیادی مابین این مسیرها قائل شود. اگر نخواهد در یکی به‌طور خاص عمل کند پس در واقع می‌تواند در هر یک از آنها عمل کند. اگرچه خوب است که فرد در یک مسیر قرار بگیرد یعنی مسیری که او می‌تواند نیرو و انرژی ذهن خود را در یک جهت پرورش دهد. مثلاً در **بهاکتی‌مارگ** او می‌تواند توسط کارکردن میان فقرا در بیمارستانها و سالمندان ببخشاید و خدمت کند. او می‌تواند حقیقت را گسترش دهد و از طریق خدمت کردن به نابینایان و محتاجان و آوردن عشق و نشاط برای کسانی که فلج هستند. هر واصلی در اک با اک و همچنین با جریان حیاتبخش زندگی پیوند خورده است، و نیرویی افزاینده برای حرکت کلی اکنکار می‌باشد، بنابراین او مجرای تحت نظارت استاد اک در قید حیات می‌شود و مسئولیت‌هایش هیچ‌گاه نباید بی‌اهمیت قلمداد شوند زیرا هر واصلی یک نور درخشان در این جهان می‌باشد.